



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

# دانش

نظامه علمی- پژوهشی  
شماره ۱۴۹-۱۴۸  
بهار و تابستان  
۱۴۰۱

(ویژه نامه زنده یاد استاد دکتر سید محمد اکرم اکرام شاه)



\* گرامیداشت پژوهشگر، اقبال شناس، استاد و شاعر پاکستانی: دکتر سید محمد اکرم اکرام  
غلامعلی حداد عادل

\* معرفی احوال و آثار دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام  
سید محمد فرید، نسیم الرحمن

\* زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر سید محمد اکرم اکرام اقبال شناس و ...  
قاسم صافی

\* از اکرام آرمانی تا آرمان اکرام؛ ضرورت تحلیل انتقادی آثار پژوهشی سید محمد اکرام اکرام  
شیرزاد طایفی، توحید شالچیان ناظر

\* «در راه اقبال» اقبال از منظر استاد محمد اکرم اکرام شاه در اثر «اقبال در راه مولوی»  
حکیمه دسترنجی

\* بررسی سبک شناسی لایه آوایی غزل های ملک الشعراء قاری عبدالله افغانستانی  
شفیق الله شفقت، غلامرضا مستعلی پارسا

\* تحلیل بررسی وضعیت زبان و ادبیات فارسی در ایالت خیبر پختونخواه (به ویژه پیشاور) پاکستان  
فاطمه موسوی پور مهران

\* بررسی معرفی نسخه خطی کنز الفوائد دلاری لعل  
علی رضا امامی، عذب فرات احمد

\* بررسی و تحلیل خودپژواکی در اشعار خاقانی شروانی  
انیس جهانگیر، رضا چهرقانی

\* تحلیل شاخصه های سبک ادبی و زبانی رزمنامه ترجمه فارسی مهلبهارات)  
محمد علی عباس، محمد طاهری، یوسف آرام

\* تحلیل ابیات متفرقه نویدی نیشاپوری و دیوان اشعار منسوب به او  
انصاری عبدالرحمان

\* ردیابی آثار فرهنگ و تمدن ایران در جغرافیای شبه قاره هند (مطالعه موردی کلیم کاشانی و ...)  
فاطمه اروچی، جبرائیل عیوضی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
دارای درجه علمی - پژوهشی (ISI) از کمیسیون آموزش عالی پاکستان



سردبیر: دکتر محمد سلیم مظهر

مدیر مسئول: احسان خزاعی

مدیر اجرایی: دکتر الهام حدادی

ویراستار: دکتر فرهاد درودگریان

طرح روی جلد و صفحه آرا: سید علی عباس رضوی

چاپ: چاپخانه منزل، اسلام آباد

شماره: ۱۴۹-۱۴۸، بهار و تابستان ۱۴۰۱

بها: ۴۰۰ روپیه

نشانی: پاکستان، راولپنڈی، منطقه سیتلائیت تاون، خیابان ایران، شماره A-۴۶

کد پستی: ۴۶۰۰۰

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

تلفن: ۰۰۹۲۵۱۴۹۳۲۲۴۸      دورنگار: ۰۰۹۲۵۱۴۴۵۲۹۰۸

نشانی الکترونیکی: daneshper1@yahoo.com

وبگاه: <http://www.thedanesh.com>

ISSN: 1018-1873

## هیئت تحریریه:

**غلامعلی حداد عادل** (استاد و رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی- ایران)، **عارف نوشاهی** (استاد و فهرست نگار- پاکستان)، **محمد سلیم مظهر** (استاد دانشگاه پنجاب، پاکستان)، **نور محمد مهر** (استاد دانشگاه نومل اسلام آباد- پاکستان)، **اقبال شاهد** (استاد دانشگاه جی.سی.لاهور- پاکستان)، **رضا مصطفوی سبزواری** (استاد دانشگاه علامه طباطبایی- ایران)، **فلیحه زهرا کاظمی** (استاد دانشگاه ال.سی لاهور، پاکستان)، **نعمت‌الله ایران زاده** (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی-ایران)، **مریم خلیلی جهان تیغ** (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان-ایران)، **بهبادر باقری** (دانشیار دانشگاه خوارزمی-ایران)، **کریم نجفی برزگر** (دانشیار دانشگاه پیام نور- ایران)، **علی پدرام میرزایی** (دانشیار دانشگاه پیام نور-ایران)، **فرهاد درودگریان** (دانشیار دانشگاه پیام نور-ایران).

## شورای علمی:

**محمد بقایی** (اقبال‌شناس و پژوهشگر- ایران)، **محمد نذیر بیسیا** (استاد دانشگاه کراچی- پاکستان)، **محمد سفیر** (استادیار دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد- پاکستان)، **حکیمه دسترنجی** (پژوهشگر و دکتری اقبال شناسی- ایران)، **فرزانه اعظم لطفی** (دانشیار دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران- ایران)، **فریده داوودی مقدم** (دانشیار دانشگاه شاهد- ایران)، **شهلا سلیم نوری** (استاد دانشگاه کراچی- پاکستان)، **سیف‌الاسلام خان** (استاد دانشگاه داکا- بنگلادش)، **علیرضا شاد آرام** (استادیار دانشگاه پیام نور تهران- ایران)، **مرتضی عمرانی چرمگی** (دانشیار دانشگاه پیام نور تهران- ایران)، **علی کمیل قزلباش** (مدرس و پژوهشگر پاکستان)، **علی گوزل یوز** (استاد دانشگاه استانبول- ترکیه)، **قاسم صافی** (استاد بازنشسته دانشگاه تهران- ایران)، **شیرزاد طایفی** (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی تهران- ایران)، **محمد ناصر** (استاد دانشگاه پنجاب- پاکستان)، **عباسعلی وفایی** (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی تهران- ایران).

## دانش؛ فصلنامه علمی – پژوهشی ویژه نسخ خطی، تاریخ و ادبیات فارسی ایران، شبه‌قاره (پاکستان، هندوستان، بنگلادش)، افغانستان و آسیای میانه است.

در نوشتار دانش باید:

۱. ارسال مقاله تنها از طریق آدرس رایانامه نشریه [daneshper1@yahoo.com](mailto:daneshper1@yahoo.com) انجام شود. مقاله‌های ارسالی باید در زمینه تخصصی نشریه و دارای جنبه آموزشی یا پژوهشی و حاصل کار پژوهشی نویسنده یا نویسندگان باشد.
۲. مقاله دارای نام و نام خانوادگی، دانشنامه و جایگاه علمی، رایانامه (ایمیل)، نشانی و شماره تلفن نویسنده/ نویسندگان باشد.
۳. مقاله‌های برگرفته از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویان با نام استاد راهنما، مشاوران و دانشجو و با تاییدیه استاد راهنما و مسئولیت وی منتشر می‌شود.
۴. علاوه بر قرار گرفتن موضوع مقاله در دامنه تخصصی مجله، مقاله یا بخشی از آن نباید در هیچ مجله‌ای در داخل یا خارج از کشور در حال بررسی بوده یا منتشر شده باشد یا هم‌زمان برای سایر نشریه‌ها ارسال نشده باشد. مقالات ارائه شده به صورت خلاصه مقاله در کنگره‌ها، سمپوزیوم‌ها، سمینارهای داخلی و خارجی که چاپ و منتشر شده باشد، می‌تواند در قالب مقاله کامل ارائه شوند.
۵. ساختار متن اصلی مقاله تا حد امکان بخش‌های زیر را شامل گردد:
  - مقدمه و بیان مسأله، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، تجزیه و تحلیل یافته‌ها، نتیجه‌گیری
  - نحوه درج جداول و نمودارها:
  - جداول و نمودارها به ترتیب شماره گذاری شده و در متن مقاله در جای خود مورد استفاده قرارگیرند.
  - عنوان تمام جداول در بالا و نمودارها در پایین آنها درج شوند.
  - ذکر مرجع در کنار عنوان جدول و نمودارها ضروری است.
  - نحوه درج سایر موارد:
  - نمادگذاری‌ها، و زیرنویس‌ها در پائین هر صفحه درج شود.
  - ضامنه و یادداشت‌ها در انتهای مقاله و بعد از مراجع آورده شوند.
۶. مقاله‌های ترجمه شده از زبان‌های دیگر قابل پذیرش نخواهد بود.
۷. نشریه در رد یا پذیرش، ویرایش، تلخیص یا اصلاح مقاله‌های پذیرش شده آزاد است.
۸. مقاله‌های علمی- مروری از نویسندگان مجرب در زمینه‌های تخصصی در صورتی پذیرش می‌شود که به منابع متناهی استناد شده و نوآوری خاصی داشته باشد.
۹. اصل مقاله‌های رد شده یا انصراف داده شده پس از شش ماه از آرشيو مجله خارج خواهد شد و مجله هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال آن نخواهد داشت.
۱۰. حروف چینی مقاله‌های ارسالی بایستی در اندازه A4، دو ستونه، با فاصله تقریبی میان دو ستون و میان سطور ۱ سانتیمتر با قلم B Nzanin نازک ۱۲، برای متن‌های لاتین با قلم Times New Roman نازک ۱۱ با فاصله تقریبی میان سطور ۱ سانتیمتر و برای متن‌های عربی با قلم B, Badr ۱۲، با فاصله تقریبی میان سطور ۱ سانتیمتر، در محیط Microsoft Word 2003-2007 و با فاصله ۲ سانتیمتری از چپ و راست و فاصله ۳ سانتیمتری از بالا و پایین کاغذ انجام شود.
۱۱. رعایت رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی بوده و در کلماتی که به‌ها، ای، اند و امثال آن ختم و در کلماتی که با می شروع شده‌اند باید بین آن‌ها فاصله مجازی (نیم فاصله) باشد.
۱۲. دستوره‌های نقطه گذاری در نوشتار متن رعایت شوند. به طور مثال گذاشتن فاصله قبل از نقطه (.)، کاما (،) و علامت سؤال (؟) لازم نیست، ولی بعد از آن‌ها، درج یک فاصله الزامی است.
۱۳. کلیه صفحات مقاله از جمله صفحاتی که دارای شکل / جدول / تصویر می‌باشند، دارای قطع یکسان و شماره صفحه باشد.
۱۴. حداکثر حجم مقاله‌ها همراه با جدول‌ها و نمودارها نباید از ۲۰ صفحه (۶۰۰۰ کلمه) بیشتر باشد.

۱۵. مقاله های ارسالی از نظر ساختاری باید دارای بخش‌های زیر باشد:
- الف. صفحه نخست فایل اصلی شامل چکیده فارسی و انگلیسی دو ستونه می باشد. اندازه قلم چکیده ۱۰ و اندازه قلم متن اصلی ۱۲ می باشد.
  - ب. چکیده ی فارسی: شامل شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله با تاکید بر طرح مسئله، هدف‌ها، روش‌ها و نتیجه گیری است. چکیده در یک پاراگراف و حداکثر در ۲۵۰ کلمه تنظیم شود. این بخش از مقاله در عین اختصار باید گویای روش کار و برجسته‌ترین نتایج تحقیق بدون استفاده از کلمات اختصاری تعریف نشده، جدول، شکل و منابع باشد.
  - ج. کلید واژگان: (۳ تا ۷ واژه) واژه های کلیدی به نحوی تعیین گردند که بتوان از آن‌ها جهت تهیه فهرست موضوعی (Index) استفاده کرد.
  - د. صفحات مقاله پس از صفحه چکیده بدون درج مجدد عنوان مقاله یا نام نویسنده /نویسندگان خواهد بود.
- نحوه ارجاع در داخل متن مقاله:
- الف. برای منابعی که یک یا چند نویسنده دارد: (نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، سال:صفحه)
  - ب. برای منابعی که از نوشته دیگران نقل قول شده است: (نقل از...، سال، صفحه)
  - ج. برای منابع اینترنتی: (نام خانوادگی نویسنده یا نام فایل html ، تاریخ یا تاریخ دسترسی به صورت روز، ماه، سال)
- نحوه ارجاع در پایان مقاله:
- الف. ارجاع مآخذ در قسمت مراجع به روش APA انجام شود و مشخصات کامل منبع به ترتیب حروف الفبا آورده شود. فقط منابع استفاده شده در متن، در فهرست منابع مورد استفاده ارائه شوند:
  - ب. کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان. (سال انتشار). عنوان کتاب. محل نشر: ناشر. نوبت ویرایش یا چاپ.
  - ج. پایان نامه: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان. (سال). عنوان پایان نامه، ذکر پایان نامه بودن منبع، دانشگاه.
  - د. مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان، (سال)، عنوان مقاله، نام نشریه. صاحب امتیاز، سال، دوره یا شماره، شماره صفحه‌هایی که مقاله در آن درج شده.
۱۶. در کلیه صفحات نشریه و در ارجاع نویسی باید نام کتاب‌ها به صورت *ایتالیک* آورده شود.
۱۷. پاورقی‌های فارسی به صورت راست چین و انگلیسی به صورت چپ چین آورده شود.

### “یادآوری”

- دانش در ویرایش نوشتار دریافتی آزاد است.
- هر نوشتار نشانگر دیدگاه نویسنده آن است.
- اگر پس از چاپ مقاله، آشکار شود که نویسنده آن کسی دیگر است، دانش برای پاس راستی و درستی و جایگاه خود و حقوق نویسندگان، آن کژی را در شماره آینده به آگاهی خوانندگان می‌رساند و فرستنده مقاله - که نام خود را بر آن نهاده - نیز باید پاسخ‌گوی کار خویش باشد.
- ریزنگاره شماره‌های دانش در نشانی <http://www.thedanesh.com> در دسترس پژوهشگران می باشد.
- بهره گیری از نوشتارهای دانش در کتاب‌ها و پیاپی‌ها با آوردن نام فصلنامه، آزاد است.
- خواهشمند است، فرم های مربوط به تعارض منافع، توافق واگذاری حقوق معنوی، تعهدنامه نویسندگان و پوشش نامه همزمان با فرستادن مقاله تکمیل و به فصلنامه ارسال شود.

## فهرست مطالب

- سخن دانش ۹
- گرامی‌داشت پژوهشگر، اقبال شناس، استاد و شاعر  
پاکستانی: دکتر سید محمد اکرم اکرام ۱۱  
غلامعلی حداد عادل
- معرفی احوال و آثار دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام ۲۲  
سید محمد فرید  
نسیم الرحمن
- زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر سید  
محمد اکرم اکرام اقبال شناس و مولوی پژوه نامی پاکستان ۳۰  
قاسم صافی
- از اکرام آرمانی تا آرمان اکرام؛ ضرورت تحلیل انتقادی  
آثار پژوهشی سیدمحمد اکرم اکرام ۴۲  
شیرزاد طایفی  
توحید شالچیان ناظر
- «در راه اقبال» اقبال از منظر استاد محمد اکرم اکرام  
شاه در اثر «اقبال در راه مولوی» ۶۶  
حکیمه دسترنجی
- بررسی سبک شناسی لایه آوایی غزل‌های ملک  
الشعراء قاری عبدالله افغانستانی ۷۹  
شفیق الله شفقت  
غلامرضا مستعلی پارسا
- تحلیل بررسی وضعیت زبان و ادبیات فارسی در ایالت  
خیبر پختونخواه ( به ویژه پیشاور ) پاکستان ۱۰۷  
فاطمه موسوی پور مهرام
- بررسی معرفی نسخه خطی کنز الفوائد دلاری لعل ۱۲۷  
علی رضا امامی  
عذب فرات احمد
- بررسی و تحلیل خودپژواکی در اشعار خاقانی شروانی ۱۴۶  
انیس جهانگیر  
رضا چهرقانی
- تحلیل شاخصه‌های سبک ادبی و زبانی رزم‌نامه  
( ترجمه فارسی مه‌بهارات ) ۱۷۹  
محمد علی عباس  
محمد طاهری  
یوسف آرام
- تحلیل ابیات متفرقه نویدی نیشاپوری و دیوان اشعار  
منسوب به او ۱۹۹  
انصاری عبدالرحمان
- ردیابی آثار فرهنگ و تمدن ایران در جغرافیای شبه قاره  
هند (مطالعه موردی کلیم کاشانی و قدسی مشهدی) ۲۲۳  
فاطمه اروچی  
جبرائیل عیوضی





## سخن دانش

رندان بلانوش که سرمست هستند  
مستان قلندرمنش حلقه همت  
لب جز به ثناگویی دلبر نگشودند  
دل با یار نشستند و ز اغیار گسستند  
از هر دو جهان رسته به میخانه نشستند  
هر بند گسستند و ز هر سلسله رستند  
دلباختگان حرم عاشق اکرام  
(زنده‌یاد اکرم‌شاه)

به مدد حق، شماره ۱۴۸-۱۴۹ فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به ویژه‌نامه زنده‌یاد استاد محمد اکرم اکرام شاه مزین شد. زنده‌یاد اکرم‌شاه از استادان صاحب‌نام دانشگاه پنجاب لاهور بود که علاوه بر کسوت استادی و تربیت شاگردان برجسته، شاعر و اقبال‌شناس شهیری بود که با آثار فراوان در این حوزه، زوایای پنهانی از اندیشه‌های علامه اقبال لاهوری را به نسل معاصر نشان داد همچنان‌که، آثار اقبال‌شناسی ایشان مورد تأیید رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران قرار گرفت.

استاد اکرم شاه به دلیل علاقه وافری که به زبان و ادبیات فارسی داشت، پیونددهنده روابط علمی و فرهنگی گسترده دو کشور مسلمان، برادر و همسایه ایران و پاکستان شد و مشعل‌دار گسترش زبان و ادبیات فارسی در دوران معاصر در پاکستان گردید.

فصلنامه مرکز تحقیقات ایران و پاکستان با پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و ادبی این استاد ارجمند، این شماره از فصلنامه را با عنوان **ویژه‌نامه زنده‌یاد استاد محمد اکرم اکرام شاه** به روح بزرگوار ایشان، خانواده، شاگردان و دوستدارنش تقدیم می‌کند.

**احسان خزاعی**  
**مدیر مسئول فصلنامه دانش**

**گرامیداشت پژوهشگر، اقبال شناس، استاد و شاعر پاکستانی:  
دکتر سید محمد اکرم اکرام**

غلامعلی حداد عادل<sup>۱</sup>

**Commemoration of Pakistani researcher, Iqbal-ologist,  
Professor and poet: Dr. Syed Muhammad Akram Ikram**

**Gholam-Ali Haddad-Adel**, The Head of Persian Language  
and Literature Academy and Saadi Foundation

**Abstract**

Professor Seyyed Muhammad Akram, known as Akram-Shah, who used the surname Akram in his poetry, was a popular and scholarly figure with a history in the field of Persian language and literature in Pakistan, especially in the city of Lahore. In short, an attempt has been made to briefly mention the most important scientific and literary subjects in the field of Persian language and literature and the role they played in the expansion of this language in Pakistan, as well as the subject of Iqbal-ology and his works in this field and his poetic style.

**Keywords:** Seyyed Muhammad Akram Ikram, Iqbal-ology, Persian language and literature, Iran, Pakistan.

---

<sup>۱</sup>. رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد سعدی

**چکیده**

استاد سید محمد اکرم، معروف به اکرم‌شاه که در شعر اکرام تخلص می‌کرد، چهره‌ای محبوب، دانشمند و پیش‌کسوت در حوزه زبان و ادبیات فارسی در پاکستان و به ویژه در شهر لاهور بود. در این مجال اندک، سعی شده است به مهمترین فعالیت‌های علمی و ادبی ایشان در حوزه زبان و ادبیات فارسی و نقشی که در راستای گسترش این زبان در کشور پاکستان داشتند، همچنین موضوع اقبال‌شناسی و آثار ایشان در این حوزه و شیوه شاعری‌شان اشاره ای کوتاه شود.

**واژگان کلیدی:** سید محمد اکرم اکرام، اقبال‌شناسی، زبان و ادبیات فارسی،

ایران، پاکستان.



کشور پاکستان، که بخش وسیع و مهمی از شبه قاره هند به شمار می‌رفته، در طول تاریخی بالغ بر هزار سال، میدان گستره زبان و ادبیات فارسی بوده و هزاران شاعر و نویسنده فارسی زبان را در دامن خود پناه و پرورش داده است. هر چند زبان فارسی در کشور هند و پاکستان به دلایل سیاسی و استعمار انگلیس کنار گذاشته شده است، اما با وجود سابقه و پیشینه ادبی در این کشورها، هنوز مردم با علاقه و شیفتگی بسیار از این زبان یاد می‌کنند.

پیشتر در کتابی با عنوان «حدیث سرو و نیلوفر» و در مقاله‌ای با نام «پاکستان و زبان فارسی» به شش دلیل اهمیت زبان و ادبیات فارسی در پاکستان اشاره کردم که خلاصه آن دلایل را به عنوان مقدمه، بیان می‌کنم:

۱. اول اینکه زبان عموم مردم پاکستان اردو است. اگرچه به‌علت حضور طولانی و استعماری انگلستان، زبان انگلیسی در این کشور رسمیت دارد، اما زبان ملی کشور پاکستان زبان اردو است. هویت ملی پاکستان از زبان اردو جدا نیست و این زبان در ذات خود با زبان فارسی پیوندی ناگسستنی دارد و تقریباً شصت درصد لغات اردو لغات فارسی است؛ پیوند این دو زبان به‌حدی است که در سرود ملی پاکستان، به استثنای یک کلمه - که حرف اضافه «کا» است و در حکم کسره اضافه فارسی است - هیچ کلمه غیرفارسی دیده نمی‌شود. زبان فارسی را می‌توان مادر زبان اردو دانست، همانطور که در پاکستان نیز بعضی از اهل ذوق و ادب، اردو را دختر زیبای فارسی نامیده‌اند. همان‌طور که دانستن زبان عربی برای تسلط بر زبان و ادب فارسی ضروری است، دانستن زبان فارسی نیز برای اشراف بر زبان و ادبیات اردو ضرورت دارد.

۲. دوم اینکه انبوه کتاب‌ها و نسخه‌های خطی فارسی در پاکستان وجود دارد. این نسخه‌ها، که طی صدها سال به قلم نیاکان مردم امروز شبه قاره تألیف شده، تاریخ و فرهنگ و ادبیات و معارف دینی و اعتقادات و احساسات و عواطف مردم پاکستان را در بر دارد. تعداد نسخه‌های خطی فارسی در



دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و موزه‌های ملی هند و پاکستان و نیز در کتابخانه دو مرکز تحقیقات زبان فارسی در اسلام‌آباد و دهلی گواه صحت این مدعا است. در حقیقت ملت هند و پاکستان، برای شناخت بخشی از تاریخ گذشته خود، هیچ چاره‌ای جز تسلط بر زبان فارسی ندارند. پیشینه‌شناسی و آگاهی از تاریخ لازمه خودشناسی و خودآگاهی است. هر قوم و ملتی که گذشته و تاریخ خود را نداند و نشناسد، در حقیقت، خود را نمی‌شناسد و نمی‌تواند راه آینده خود را آگاهانه انتخاب کند و قدم در آن بگذارد. گفته‌اند و درست می‌گویند که «گذشته چراغ راه آینده است» و شناخت گذشته پاکستان در گرو دانستن زبان فارسی است.

۳. سوم اینکه ضروری بودن توجه به زبان فارسی در پاکستان به دلیل وجود جمع کثیری از مردم این کشور است که به فارسی سخن می‌گویند. در حال حاضر، «اهالی سرحدی پاکستان و مناطق عشایری و هیمالیایی و کشمیر» به فارسی سخن می‌گویند. خاندان‌های اصیل مسلمان در پنجاب و سند و لکهنو در خانه به فارسی حرف می‌زنند و این زبان را شعار اصالت خانوادگی و اشرافیت می‌دانند. پزشکان مسلمان در سراسر هند شمالی و پاکستان نسخه به فارسی می‌نویسند. کتیبه مساجد و عمارات و قباله نکاح و سنگ مزار مسلمانان امروز هم به فارسی نوشته می‌شود.

۴. دلیل چهارم، واقعیتی است که نه به تاریخ گذشته بلکه بستگی به همسایگی و همزیستی پاکستان در حال حاضر دارد. پاکستان، علاوه بر اینکه دارای اقوامی فارسی‌زبان است و پذیرای صدها هزار مهاجر فارسی‌زبان شده است، با چهار کشور هند و ایران و افغانستان و چین همسایه است و مرز مشترک دارد. زبان رسمی دو کشور از این چهار کشور فارسی است (البته در افغانستان زبان پشتو هم زبان رسمی دیگر آن کشور است). ایران، همسایه بزرگ پاکستان، با این کشور مرز طولانی دارد و نخستین کشوری است که پاکستان را در بدو استقلال آن در سال ۱۹۴۷ میلادی به رسمیت شناخته است. این اعتماد و علاقه که



قدمت آن با تاسیس دولت پاکستان برابر است طی شصت و شش سال گذشته همچنان ادامه یافته و امروز نیز زمینه لازم برای انواع همکاری‌های سیاسی و امنیتی و اقتصادی و فرهنگی میان دو کشور ایران و پاکستان مهیا است. صرف همسایگی پاکستان با ایران و افغانستان (و همسایگی افغانستان با تاجیکستان) ایجاب می‌کند که زبان فارسی به‌عنوان ابزار لازم ارتباط و دادوستد و همکاری پاکستان با دو همسایه از چهار همسایه خود مورد توجه قرار بگیرد.

۵. دلیل پنجم در اثبات مدّعی ما غنای ادبیات فارسی است. ادبیات فارسی شهرت جهانی دارد و توجه بسیاری از اهل اندیشه و ذوق را از سراسر جهان به خود جلب کرده است. جایی که بسیاری از علاقمندان از کشورهای دوردست برای آگاهی از درون‌مایه ادبیات فارسی و بهره‌مندی از زیبایی‌های آن به آموختن زبان فارسی روی می‌آورند، واضح و مبرهن است که فرض بر این است که این گنجینه نزد مردم پاکستان نیز عزیز و ارزشمند خواهد بود. مردمی مانند مردم پاکستان که در زبان خود با معانی بسیاری از واژگان فارسی آشنا هستند و آنها را به کار می‌برند و خوش‌آهنگی واژگان فارسی را در گوش خویش احساس می‌کنند و با مبانی و ریشه‌های فکری متفکران و ادیبان فارسی‌زبان همدلی تاریخی دارند، مسلم است که به دانستن زبان و ادبیات فارسی و داشتن کلید این گنجینه نسبت به دیگران سزاوارترند.

۶. دلیل ششم، ظهور متفکر و شاعر بزرگ، علامه محمد اقبال لاهوری، در عرصه حیات فکری و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ادبی کشور پاکستان در یکصد سال اخیر است (حداد عادل، 1396: 43.51).





## ۲. تبیین بحث

## ۲-۱. نقش اکرم شاه در گسترش و آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان

استاد سید محمد اکرم متخلص به اکرم یا اکرام شاه شاعر، پژوهشگر، استاد زبان و ادبیات فارسی و اقبال‌شناس پاکستانی، استاد دانشگاه پنجاب و عضو افتخاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران بود.

استاد دکتر سید محمد اکرم علاوه بر این که سالها عمر خویش را صرف تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های مختلف پاکستان به ویژه دانشگاه پنجاب نمود، با تحصیلاتی که در دانشگاه تهران کرده بود، بر زبان فارسی تسلط بسیاری داشت. این تسلط باعث می‌شد که ایشان زبان فارسی و شیوه تدریس آن را در بین استادان و دانشجویان گسترش دهند. چندین کتاب، صدها مقاله و پایان‌نامه حاصل تلاش‌های ایشان در حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی بود. در بحث نقد ادبی و نقد شعر توانا بود و در حق ایشان می‌توان گفت که یکی از استوانه‌های زمان ما در حفظ و آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان بود.

## ۲-۲. اقبال‌شناسی از منظر اکرم شاه

جنبه دیگر شخصیت اکرم شاه، علاقه او به اقبال‌شناسی است و این علاقه تعجب‌آور نیست زیرا که هر کس با زبان فارسی آشنا باشد و به زبان اردو صحبت کند به ویژه در پاکستان، نمی‌تواند نسبت به اقبال بی‌اعتنا باشد. در واقع، اقبال و اقبال‌شناسی با تأثیر از این که اقبال در حفظ زبان فارسی با اشعار خودش در پاکستان نقش داشته و هم اکنون نیز دارد، در منظومه فکری دکتر سید محمد اکرم نیز این تأثیر بوده است.

در واقع، اقبال وارث شایسته هندیان پارسی‌سرای بزرگی مانند امیر خسرو و فیضی و بیدل و غالب بوده در شعر خود بعضی از خصوصیات سبک هندی را در تمثیل و تشبیه و نازک‌خیالی منعکس نموده است، اما باید منصفانه ادعا کرد که او در میان همه شاعران فارسی‌گوی هندی و یا شاعران ایرانی به هندرفته نظیری ندارد. عظمت او در یافتن مضمون‌های تازه و تعبیرات دلنشین نیست. عظمت و



یگانگی او به حقایق و معانی و معارفی است که در شعر خود آورده است. شعر او شعر محفل بزم نیست تا شنوندگان را با الفاظ زیبا و خوش‌آهنگ و مضامین تازه به‌وجود آورد. او، قبل از آنکه شاعر باشد، متفکر است و قبل از آنکه متفکر باشد، عارف است و، قبل از آنکه عارف باشد، مسلمانی موحد است.

اقبال سعی می‌کند با بیان فلسفی «خودی» به مردم رنجیده و تحقیرشده در استعمار شبه‌قاره اعتماد به نفس ببخشد و آنان را به «بازگشت به خویشتن خویش» فرا خواند. این هویت فردی و جمعی که اقبال می‌کوشد تا مردم شبه‌قاره خصوصاً مسلمانان را بدان دعوت کند، در ذات و جوهر خود، الهی و معنوی است. او آینه‌ای در مقابل انسان‌های از خود بیگانه‌شده معاصر خود می‌نهد تا خود را ببینند و بشناسند و به خودشناسی و خودآگاهی برسند. او اصل و گوهر انسان را دل او می‌داند و کار دل و شأن دل را عشق و عاشقی می‌داند و معتقد است که بنیاد کار جهان بر عشق است. مخاطب او فطرت سلیم و خدایی مردم است، همان فطرتی که میان همه مشترک است و تنها با رجوع بدان است که می‌توان از قیدوبندهای ملیت‌های استعمار ساخته و نزاع و برادرکشی رهایی یافت. او، با پیوند دادن خودی انسان به خدا، مقام انسان را در طبیعت از همه موجودات و مخلوقات بالاتر می‌برد. انسان را، در طبیعت مجبور، تنها موجود «خودگر» و «خودنگر» و «خودشکن» می‌داند و از چنین انسانی می‌خواهد که به‌پا خیزد؛ آری، از خواب گرانی که بر همه «اقوام شرق» مستولی شده، به‌پا خیزد و به‌سجده درآید و از خسروان، که در زمانه او گدایان و غلامان حاکمان غربی بوده‌اند، یاری نخواهد بلکه همچون نیاکان خویش در برابر پروردگار قادر متعال به‌سجده درآید، خوی غلامی را رها کند که از خوی سگان نیز پست‌تر است، چنان‌که هیچ کس ندیده سگی پیش سگی سر خم کرده باشد.

شعر او شیپور خروش و خیزش خلق است. شعر بزم نیست، شعر رزم است، اما نه از نوع فتحنامه‌های توخالی و مبتذل بعضی شاعران گذشته، بلکه شعر جنگ و جهاد است، جهادی همه‌جانبه هم در عرصه اندیشه و هم در مقابله با استعمارگران و جهان‌خواران. شعر او گنجینه معرفت و پیش‌برنده حرکت است. او با شعر خویش به یک ملت و بلکه به همه ملت‌های تحت ستم، اندیشه و انگیزه می‌بخشد. او غرب را می‌شناسد و سال‌ها در اروپا زندگی کرده و انگلیسیان را هم در هند و هم در

کمبریج و لندن آزموده است. وی غرب‌ستیزی کور و کر نیست که قصد ویرانگری همه‌چیز را داشته باشد. او می‌خواهد هم در جبهه تفکر و جهان‌بینی و هم در جبهه سیاسی و نظامی به ملت‌ها و به‌ویژه به هم‌وطنان خود در شبه‌قاره استقلال و قدرت پایداری و مقاومت بخشد و آنان را از خمودی و افسردگی به‌در آورد تا بدانند که موج‌اند و آسودگی و آرام گرفتن آنها عدم آنهاست. اقبال امت اسلامی را مردمی دیندار و بااخلاق و پاک می‌خواهد. آرمان او این است که مسلمانان بر نفس خود امیر باشند تا اسیر دیگران نشوند. او سخن گفتن از عشق و دل و فطرت و خودی و بیخودی را وسیله و ابزاری برای بیدار کردن دیگران می‌داند و در شاعری چنین تعهد و رسالتی بر دوش گرفته است (صفحه وبگاه شخصی حداد عادل).

نقل قول یکی از استادان ایرانی، یعنی شادروان محمدحسین مشایخ فریدنی، درباره اقبال می‌تواند در آگاهی مردم پاکستان به مقام و منزلت اقبال نزد مردم ایران مفید و مؤثر باشد:

«شیخ محمد اقبال سیالکوتی لاهوری (۱۲۵۴-۱۳۱۷ هـ . ش). بزرگ‌ترین شاعر فارسی و اردو در قرن حاضر است که او را به‌حق لقب شاعر مشرق و حکیم امت و علامه داده‌اند. او شعر اردو را به مرحله‌ای رسانید که برای تعبیر مضامین و افکار علمی آمادگی یافت. اردوی او مانند فارسی ساده و بلیغ و صریح و افکارش ابتکاری و عمیق بود و اصطلاحات ادبی و علمی و عرفانی و فلسفی فارسی را در شعر اردو مورد استفاده قرار داد و از این رهگذر موجب غناء اردو گردید. مع‌ذک پیش از اینکه شاعری قافیه‌پرداز باشد حکیمی انقلابی و مصلح و فیلسوفی اجتماعی و منادی بیداری و اتحاد مسلمین و خواستار بازسازی عقاید مسلمانان و نجات از استعمار و تعمیم تعلیم و تربیت و آزادی زنان و پیرو اصالت قدرت و حرکت و پیشقدم برای تجدید مبانی فکری اهل مشرق و مبارز آشتی‌ناپذیر با روحانی‌نمایان ریاکار بود. در انواع سخن، از مثنوی و غزل و دوبیتی و قصیده و قطعه، زبانی معجزآسا داشت، ولی از این موهبت جز برای مقاصد عالی دینی و اجتماعی و اخلاقی و فلسفی استفاده نکرد. او زبان فارسی را از اضمحلال نجات داد و زبان اردو را از صورت تغنن و تغزل به شکل یک زبان کامل و جدی عرضه نمود. بعد از او، هر کس در این دو زبان اسلامی شعر بسراید یا چیز بنویسد و هر صاحب‌نظری که در تحکیم روابط سیاسی و



فرهنگی ایران و پاکستان و تقویت وحدت اسلامی قدمی بردارد رهین احسان اوست.» (فریدنی، ۱۳۶۶: ۴۷).

از این رو، اکرم شاه به حق می‌دانست که زبان اردو به واسطه زبان فارسی تقویت می‌شود و رابطه زبان اردو و زبان فارسی یک رابطه دو سویه است. تقویت زبان فارسی در پاکستان به معنای تقویت زبان اردوست و تقویت زبان اردو به معنای تقویت زبان فارسی است، توجه به اقبال هم باعث تقویت زبان فارسی و زبان اردو است. دکتر سید محمد اکرام به این جنبه نیز توجه داشتند، علاوه بر این که واقعاً با معانی لطیف دینی و عارفانه و اجتماعی اقبال و شعر اقبال همدلی و هم داستانی داشتند. ایشان پژوهش درباره اقبال را با اخذ رساله دکتری‌اش در دانشگاه تهران آغاز کرد که سرانجام به کتاب *اقبال در راه مولوی منجر شد* که هنوز هم از منابع مهم در راه اقبال‌شناسی در پاکستان به شمار می‌رود. آخرین اثر ایشان درباره اقبال *دایره‌المعارف اقبال* در سه جلد است که در قالب دانشنامه تمام جوانب زندگی فکری، اجتماعی، ادبی و فلسفی او را معرفی و تحلیل کرده است. این دانشنامه در شعبه اقبالیات دانشگاه پنجاب در هشت سال از سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۴ منتشر شده است.

## ۲-۳. شیوه شاعری اکرم شاه

دکتر سید محمد اکرام، شعر فارسی را بسیار نیکو می‌سرود و اشعار ایشان دلنشین و از لطافت نغزی برخوردار بود. وی در غزلسرایی مهارت ویژه‌ای داشت که اغلب به شیوه شاعران غزل‌سرا و عارف فارسی سرشار از مفاهیم عرفانی و فلسفی می‌سرود. ایشان بارها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران سفر کرده بود و نوبتی شعر عارفانه و دلپذیر خودشان را در جمع شاعران فارسی‌زبان در محضر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی) قرائت کرد که بسیار مورد تأیید و تحسین معظم له قرار گرفت. آن شعر با مضمون عرفانی در قالب غزل چنین بود:

رندان بلانوش که سرمست الستند	از هر دو جهان رسته به میخانه نشستند
مستان قلندرمش حلقه همت	هر بند گسستند و ز هر سلسله رستند
در معرکه بیم و بلا شیر و دلیرند	در میکده عشق و وفا سرخوش و مستند



پروانه‌صفت از شرر شان نترسند  
هرچند که آید به خدایی بت باطل  
فرعون ز اهرام به گردنکشی آمد  
لب جز به ثناگویی دلب نگویدند  
دل باختگان حرم عاشق اکرام  
مقام معظم رهبری ضمن تأیید معانی و لطافت عمیق غزل ایشان در این رابطه فرمودند:

« شعرشان خیلی خوب بود. ما کتاب ایشان را درباره اقبال‌شناسی سی سال پیش از این خواندیم. ایشان جزو محققان معروف اردو زبان، فارسی شناس و فارسی دوست در کشور پاکستان هستند» (محل دیدار شاعران با مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۰۴/۱۰).

### ۳. سخن آخر

میان بنده و استاد سید محمد اکرم، دوستی دیرینه برقرار بود که به حدود چهل سال می‌رسید و ایشان گاهی که مسافری از لاهور به تهران می‌آمد با سلام و پیامی دل بنده را خوش می‌کرد و من هم هر کسی را عازم لاهور می‌دیدم، عرض سلام به پیشگاه آن استاد ارجمند می‌رساندم. گاهی هم استاد در استقبال از اشعار بنده، غزلی با همان وصف می‌سرودند و برای بنده می‌فرستادند. من از این جهت که یک دوست ارجمندی را از دست دادم، متأسفم.

من امیدوارم استادان ارجمندی که امروز در دانشگاه پنجاب و در همه دانشگاه‌های پاکستان جانشین بزرگانی مانند استاد اکرام شاه می‌شوند، راه این بزرگوار و استادان درگذشته دیگر را، در حفظ زبان فارسی و توسعه زبان فارسی در کشور پاکستان ادامه دهند. یک بار دیگر به روح آن استاد بزرگوار درود می‌فرستم و از خداوند برای او علو درجات و آمرزش روح و روان طلب می‌کنم.



## کتابنامه

- حداد عادل، غلامعلی (۱۳۹۶). حدیث سرو و نیلوفر: نه مقاله درباره زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، چاپ اول، تهران: سخن.
- همو. پاکستان و زبان فارسی، وبگاه شخصی دکتر حداد عادل:  
<https://haddadadel.ir/articles/۲۰۱۵-۱۸-۶۱۱>
- مشایخ فریدنی، محمدحسین (۱۳۶۶). پیوستگی‌های اردو با فارسی دری، در مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش: مجموعه سخنرانی‌های سومین سمینار زبان فارسی (۲۴ تا ۲۸ خرداد ۱۳۶۵). ویراسته مصطفی اسلامی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۴۵-۴۷.
- محفل دیدار شاعران با مقام معظم رهبری (۱۳۹۴):

<https://www.aparat.com/v/۲hw۴A>



# معرفی احوال و آثار دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام

سید محمد فرید<sup>۱</sup>

نسیم الرحمن<sup>۲</sup>

## Introducing the status and works of Dr. Seyyed Mohammad Akram Shah Akram

**Seyyed Mohammad Farid**, Professor, Department of Persian Language and Literature, University of the Punjab Lahore-Pakistan.

**Nasim Rahman**, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of the Punjab Lahore-Pakistan.

### Abstract

Professor Dr. Syed Mohammad Akram Shah (1932-2022) is a famous Pakistani Persian scholar and poet. He has worked as a professor of Persian language and literature at Punjab University, Lahore. He has written poetry in Persian and has written several books on various research subjects of Persian language and literature. He also worked hard to strengthen literary and cultural relations between Iran and Pakistan. In this article, his life and works are briefly described.

---

<sup>۱</sup> . استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب لاهور - پاکستان. نویسنده مسئول:

Farid.persian@pu.edu.pk

<sup>۲</sup> استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب لاهور - پاکستان.

Key words: Syed Mohammad Akram Shah, Pakistan, Punjab University, Persian poetry.

### چکیده

پروفسور دکتر سید محمد اکرم شاه (۱۹۳۲-۲۰۲۲) فارسی‌شناس و شاعر معروف پاکستان است. وی به عنوان استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پنجاب لاهور مشغول به کار بوده است. او به زبان فارسی شعر سروده است و چندین کتاب در موضوعات مختلف پژوهشی زبان و ادبیات فارسی نیز نوشته است. او همچنین برای تحکیم روابط ادبی و فرهنگی ایران و پاکستان بسیار تلاش کرد. در این مقاله زندگی و آثار وی به اختصار شرح داده شده است.

**واژگان کلیدی:** سید محمد اکرم شاه، پاکستان، دانشگاه پنجاب، شعر فارسی.





دکتر سید محمد اکرم شاه متخلص به اکرام از فارسی‌شناسان برجسته معاصر پاکستان است که با پرتو قلم گوشه و کنار زبان و ادبیات فارسی را روشن کرده است. رسولی نام او را اکرام نوشته است که دراصل تخلص اوست (رسولی، ۱۳۸۰م، ص ۲۴۴). سید محمد اکرم در روستای مونگنان والا نزدیک شیخوپوره پاکستان فعلی متولد گردید. در تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، تاریخ تولدش ۶ دسامبر ۱۹۳۴م آمده است (رضوی، ۱۹۷۲م، ص ۶۷۳)؛ اما او خود می‌گوید که در ۶ دسامبر ۱۹۳۲م به دنیا آمده است (انجم، ۲۰۱۷م، ص ۴). او از خانواده سادات است و نسبش به واسطه امام حسین (ع) به حضرت علی (ع) می‌رسد. پدر او سید محمد مالک پنج پسر و دو دختر داشت. سید محمد اکرم بعد از تحصیلات ابتدایی جهت تحصیلات عالی به لاهور رفت و در سال ۱۹۶۰م از دانشگاه پنجاب درجه کارشناسی ارشد گرفت. در زمان دانشجویی او در دانشگاه پنجاب، دکتر منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت ایران، به همراه هیأتی به پاکستان تشریف آوردند و مراسمی به افتخار ایشان در دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب برگزار شد و سید محمد اکرم شاه در آن مراسم منظومه‌ای با عنوان «زبان فارسی» خواند که با بیت زیر آغاز می‌شود:

ای خوشا لطف و بیان فارسی      حرف دل گوید زبان فارسی

دکتر منوچهر اقبال این منظومه را بسیار پسندید و برای ایشان بورسیه دکتری در ایران را اعلام نمود و سید محمد اکرم سه سال در ایران تحصیل کرد و در سال ۱۹۶۳م درجه دکتری اخذ نمود (انجم، ۲۰۱۷م، ص ۸-۹). او در ایران از محضر استادان بزرگی همچون دکتر ذبیح الله صفا، دکتر محمد معین، دکتر حسین خطیبی، استاد فروزانفر، سید صادق گوهرین و استاد سعید نفیسی و... بهره‌مند شد. بعد از آن به پاکستان برگشت و از ۵ فوریه سال ۱۹۶۴م در دانشگاه پنجاب به عنوان مدرس زبان و ادبیات فارسی مشغول تدریس شد و در سال ۱۹۸۲م به مقام استاد زبان و ادبیات فارسی نایل گردید. او مدتی به عنوان رئیس دانشکده خاورشناسی نیز کار کرد و مدیر مجله «تحقیق» و «اورینتل کالج مگزین» مجله‌های دانشکده شرق-شناسی و علوم اسلامیة دانشگاه پنجاب نیز بوده است (رسولی، ۱۳۸۰م، ص ۲۴۴).



در تمام این مناصب، دانشجویان زبان و ادبیات فارسی همچنان از شخصیت او بهره می‌بردند و به کسب علم ادامه می‌دادند. بسیاری از فارسی‌شناسان برجسته پاکستان مثل دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر محمد اقبال شاهد و دکتر محمد اقبال ثاقب از او کسب علم کردند. همچنین فارسی‌پژوهان معروف ایران مثل دکتر ایرج احمد پجکی، دکتر محمد حسین تسیحی، دکتر قاسم صافی، دکتر حسن سیدان، دکتر سید کمال حاج سید جوادی؛ و از کشور کره نیز دکتر گیوساب شین از شاگردان او بودند (انجم، ۲۰۱۷م، ص ۱۴-۱۶). او در ۵ دسامبر سال ۱۹۹۲م از دانشگاه پنجاب بازنشسته شد.

ایشان بعد از بازنشستگی از مارس سال ۱۹۹۳م تا اواخر زندگی با عنوان «پروفسور اقبال شناسی» در دانشگاه پنجاب مشغول فعالیت بود. او در ۲۰ اگوست سال ۲۰۲۲م در لاهور از جهان فانی درگذشت.

سید محمد اکرم بسیار ایران دوست بود. او در طول زندگی خود به ایران و ایرانیان و به زبان و ادبیات فارسی دلبسته ماند و نقش مهمی در گسترش روابط فرهنگی و ادبی ایران و پاکستان داشت.

سید محمد اکرم به جز تدریس در قلمرو شعر و نثر فارسی نیز بسیار تحقیق نموده و آثار معتبری در زمینه شعر و مرجع‌شناسی و نقد و تحقیق به یادگار گذاشته است. آثار او در حوزه نقد و نظر ارزش‌والایی دارد. او برای اولین بار افکار و اندیشه‌های اقبال لاهوری را به درستی در زبان و ادبیات فارسی معرفی کرد. همچنین او برای اولین بار دانش مرجع‌شناسی را در پاکستان آغاز کرد و سه کتاب ارزشمند «آثار الاولیاء»، «آثار الشعراء» و «آثار العلماء» را تالیف کرد. او آثار سراج‌الدین علی خان آرزو، منتقد نامدار زبان فارسی شبه قاره را با تنظیم و تصحیح جدید منتشر کرد که در سراسر جهان زبان و ادب فارسی مورد اقبال قرار گرفت. در ادامه آثار سید محمد اکرم معرفی می‌شود.

## ۱. بحث: معرفی آثار اکرم شاه

### ۱-۱. اشعار فارسی

الف. پروانه پندار (۱۳۴۲ش): مجموعه شعر فارسی است که در سال ۱۳۴۲ش در تهران چاپ شد و بار دیگر در سال ۱۹۷۴م با «سکه عشق» در یک مجلد از جدید اردو تایپ پریس، لاهور چاپ شد. این مجموعه ۱۸ منظومه و ۴ دوبیتی دارد.

ب. سکه عشق (۱۹۷۴م): دومین مجموعه شعر فارسی است که از جدید اردو تایپ پریس، لاهور با «پروانه پندار» چاپ شد. این مجموعه ۵۳ منظومه دارد.

پ. محراب محبت: مجموعه قصاید فارسی ایشان است.

ت. سفینه سخن (۱۹۹۲م): کلیات شعر فارسی است که ۹۹ غزل، ۴ قصیده، ۱۲ مثنوی و ۱۷ منظومه دارد و در ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد چاپ شده است

### ۱-۲. اشعار اردو

الف. آینه آفاق (۲۰۱۱م): مجموعه شعر اردو است و در آن ۳۰۸ منظومه در قالب قطعه سروده شده است و در «سنگت پبلشرز» لاهور چاپ شده است.

ب. حرف حرم (۲۰۱۸م): مجموعه شعر اردو مشتمل بر ۱۰۳ منظومه است و در لاهور چاپ شده است.

### ۲. آثار در حوزه پژوهش و نقد

۱-۲. فارسی در پاکستان (۱۹۸۱م): این اثر مشتمل بر مقاله‌های سمینار زبان فارسی است که در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۰ در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور برگزار شد و در آن استادانی از ایران، پاکستان و بنگلادش شرکت کردند و سید محمد اکرم در ۱۹۷۱م آن مقاله‌ها را گردآوری کرده و به صورت کتاب در خانه فرهنگ لاهور چاپ کرد.

۲-۲. کارنامه و سراج منیر (۱۹۷۷م): منیر لاهوری و سراج الدین علی خان آرزو از منتقدان بنام شبه قاره هستند. «کارنامه» اثر منیر لاهوری است و خان آرزو در جواب آن کتابی به عنوان «سراج منیر» تالیف کرد. سید محمد اکرم این دو اثر



انتقادی را در یک مجلد با تصحیح متن و بررسی مطالب در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد چاپ کرد.

۲-۳ **تنبيه الغافلین (۱۹۸۱م):** اثر انتقادی خان آرزو است بر شعر حزین لاهیجی که سید محمد اکرم نسخه خطی آن را تصحیح کرده و در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ کرده است. در حاشیه کتاب، محاکمه امام بخش صهبائی را نیز اضافه کرده است.

۲-۴ **داد سخن (۱۹۸۴م):** اثر انتقادی خان آرزو است که سید محمد اکرم نسخه خطی آن را با تصحیح و مقدمه در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد چاپ و منتشر کرد.

۲-۵ **تاج الاولیاء (۲۰۱۵م):** کتاب مختصری مشتمل بر احوال و آثار شاه محمد عبدالشکور ملقب به تاج الاولیاء است که سید محمد اکرم به ایشان ارادت داشتند. این کتاب در جیون هانه لاهور چاپ شد.

### ۳. مرجع شناسی

۱-۳ **آثار الاولیاء (۲۰۰۰م):** این اثر بزرگ سید محمد اکرم شاه مشتمل بر آثار فارسی عارفان شبه قاره است که در ۷۰۹ صفحه در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ و منتشر شده است.

۲-۳ **آثار الشعراء (۲۰۰۸م):** این اثر درباره آثار شاعران فارسی شبه قاره از مسعود سعد سلمان تا علامه اقبال است که در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد چاپ شده است.

۳-۳ **آثار العلماء (۲۰۱۶م):** این اثر درباره آثار علمای پاکستان و هند از عرسید علی هجویری تا زمان علامه اقبال است که در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ و منتشر شده است.

### ۴. اقبال شناسی

۱-۴ **اقبال در راه مولوی (۱۹۷۰م):** این کتاب رساله دکتری سید محمد اکرم است که در آن زندگی و آثار و سبک شعر اقبال را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده



است (اکرام، ۱۹۷۰م، ص نه). این کتاب بار اول در سال ۱۹۷۰م، بار دوم در سال ۱۹۸۲م در اقبال آکادمی پاکستان لاهور و بار سوم در سال ۲۰۰۷م در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ و منتشر شد.

**۴-۲ اقبال مشرق کا بلند ستاره (۱۹۸۶م):** ترجمه اردوی سخنرانی آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر انقلاب اسلامی ایران، است که در همایش بین المللی بزرگداشت علامه اقبال در مارس ۱۹۸۶م در تهران فرمودند. سید محمد اکرم آن را به سه زبان فارسی، انگلیسی و اردو تنظیم و به چاپ رسانده است.

**۴-۳ اقبال اور ملی تشخیص (۱۹۹۸م):** این اثر دارای چهارده مقاله است که سید محمد اکرم در باره نظرات علامه اقبال در زمینهٔ هویت ملی مسلمانان شبه قاره نوشته است. این اثر در بزم اقبال لاهور چاپ شده است.

**۴-۴ اقبال اور جهان فارسی (۱۹۹۹م):** این کتاب در دانشگاه پنجاب چاپ شده است و دارای هفده مقاله در زمینه اقبال شناسی و زبان فارسی است که به زبان فارسی نوشته شده است.

**۴-۵ اقبال ایک تحریک (۲۰۰۴م):** این اثر دارای هجده مقاله به زبان اردو است که در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ شده است.

**۴-۶ دائره المعارف اقبال (۲۰۰۶-۲۰۱۴م):** این اثر در سه مجلد حاوی ۳۷۱ مقاله در حوزهٔ اقبال شناسی است. مجلد اول در سال ۲۰۰۶م چاپ شد و در آن ۱۲۶ مقاله به ترتیب الفبایی از حرف "آ" تا "ث" آمده است. مجلد دوم چاپ شده در سال ۲۰۱۰م دارای ۱۳۴ مقاله از حرف "ج" تا "ظ" است و مجلد سوم نیز در سال ۲۰۱۴م با ۱۱۱ مقاله از حرف "ع" تا "ی" چاپ شده است. این اثر مهم در دانشگاه پنجاب لاهور چاپ شده است.

## ۵. مقاله

سید محمد اکرم مقاله‌های بسیاری در روزنامه «نوی وقت» و دیگر مجله‌ها نوشته است که عموماً مشتمل بر پژوهش‌های اقبال‌شناسی و زبان و ادبیات فارسی است.



## کتابنامہ

- اکرام، سید محمد اکرم (۱۹۷۰م)، اقبال در راہ مولوی، لاہور: انجمن دوستی ایران و پاکستان۔
- اکرام، سید محمد اکرم شاہ (۱۹۹۲م)، سفینۂ سخن، اسلام آباد: رایزنی فرهنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران۔
- انجم، غلام مرتضیٰ (۲۰۱۷م)، دکتر سید محمد اکرم اکرام کی اقبال فہمی (اردو تصانیف) کا تحقیقی و توضیحی مطالعہ، مقالہ برای اخذ درجۂ دانشوری، گروہ اقبالیات، اسلام آباد: دانشگاه آزاد علامہ اقبال۔
- رسولی، (۱۳۸۰ش)، اکرام لاہوری، دانشنامہ ادب فارسی در شبہ قارہ، جلد چہارم، بخش اول، تہران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی۔
- رضوی، سید سبط حسن، (۱۹۷۲م)، ۱۹۴۷م کے بعد کا فارسی ادب، تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و ہند، جلد پنجم، لاہور: دانشگاه پنجاب۔



زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی  
دکتر سید محمد اکرم اکرام  
اقبال شناس و مولوی پژوه نامی پاکستان

قاسم صافی<sup>۱</sup>

**Biography and cultural services of  
Dr. Seyed Mohammad Akram Shah,  
Well-known Shah-Iqbal and Molavi scholar of Pakistan**

**Qasem Safi**

Professor of Persian language and literature, University of Tehran-Iran.

**Abstract**

In Pakistan, there have been educated and thoughtful scholars and professors who have devoted their time and study to the development of Persian language and literature and civilization, and they have realized that this language is a great spiritual capital and has a special place in cultural, scientific and literary construction.

Among these, we should mention the memory of Dr. Seyed Mohammad Akram Shah, a pure hearted person the Professor of the Iqbal studies and Hajviri studies, the former director of the department of Persian language and literature at the Punjab university, who passed away recently.

---

۱ - استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران-ایران. [qsafi@ut.ac.ir](mailto:qsafi@ut.ac.ir)

I have been familiar with this great personality for nearly five decades and I remember his distinct and for valuable qualities, his intellectual activities.

I feel is necessary to present readers, some aspects of his life, which were requested by the honorable executive director of Danesh Quarterly, about this great man.

**Keywords:** Akram - Shah, Seyed Mohammad, Biography, Persian language and literature, Pakistan, Punjab university, Allameh Iqbal, Mollana Jalal-e-Din.

### چکیده

در سرزمین پاکستان از دیرباز دانشوران و پژوهشگران و استادان فرهیخته و اندیشمندی وجود داشته‌اند که مطالعه و وقت و اشتغال خود را بی‌دریغ در راه گسترش زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ و تمدن آن مصروف کرده‌اند و متوجه بوده‌اند که زبان فارسی با ظرفیت بالایی که داراست، سرمایه بزرگ معنوی و عامل مهم تهذیب اذهان مردم در طول تاریخ بوده و ریشه و پیشینه طولانی و جایگاه بی‌بدیل در ساخت فرهنگی، علمی و ادبی ادوار گذشته آن سرزمین داشته است و به سبب گنجینه‌های بسیار ارزشمندی که در زمینه‌های مختلف دانش بشری به ویژه در عرصه تاریخ و ادبیات و عرفان به یادگار گذاشته است و در ارتباط فرهنگی بین مردم و همبستگی‌های مفید بین المللی، نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرده است، اهمیت آن بر هیچ صاحب بصیرتی پوشیده نیست و باید صیانت و حفظ شود.

در این میان، بزرگانی همت نموده در حیطه‌های آموزشی و غیر آموزشی و خدمات علمی، فرهنگی، جاری و مستمر، توجه ویژه‌ای برای حفظ و اعتلای فرهنگ و ادب فارسی ایفا کرده‌اند. از جمله در عصر ما، باید از زنده یاد پروفیسور دکتر سید محمد اکرم شاه، انسان پاک دل و پاک عقیده و استاد کرسی اقبال شناسی و هجویری شناسی و مدیر اسبق گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب پاکستان و





یکی از نامداران دانشور این کشور یاد کرد که اخیراً دیده از جهان فروبست و به بارگاه خداوند پیوست.

جای شبهه نیست که به هر روی زندگی، محدودیت زمانی دارد و آدمی پیمانۀ عمرش زود پر می‌شود و عاقبت در می‌گذرد و چه نیکوست که با نام خوش در گذرد و دوران پرنشیب و فراز حیاتش را به خوبی روایت کنند و به تصویر کشند.

**خنک تنی که پس از وی حدیث خیر کنند      که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم**

اینجانب که نزدیک نیم قرن با روان‌شاد دکتر اکرم شاه، آشنا و مأنوس بودم و خصایل حمیده و صفات بارز و پر ارزش و چهره معنوی و مصمم و پرتلاش و فعالیت‌های فکری ایشان را به خاطر دارم خوشتن را موظف می‌دانم محورهایی از زندگی او را به پیشنهاد مدیر محترم اجرایی دانش بنگارم. لذا این نوشته، یادکرد و نگاهی درخور به زندگی و آثار و شخصیت این استاد بزرگ و فرزانه است که از دیدگاه ارجمندتان می‌گذرد.

**واژگان کلیدی:** اکرم شاه، سید محمد، زندگینامه (تکریم مفاخر)، زبان وادب فارسی، پاکستان، دانشگاه پنجاب، علامه اقبال، مولانا جلال الدین.



## حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

## زمانه را سندی و دفتری و دیوانی است

پروین اعتصامی

ابتدا عرض کنم که پاکستان، سرزمین شعر و ادب و فرهنگ و عرفان است و سخنوران و گویندگان اردو، بستگی تام و علاقه خاصی به فارسی داشته و دارند و آثارشان را به هر دو زبان نگاشته‌اند و سعی کرده‌اند از سنن فارسی و روایات ادبی آن پیروی کرده، سیر فکری ایران را دنبال کنند. تاریخ ادب فارسی در این سرزمین چنان گسترده و تألیفات و دست نوشته‌ها و نسخه‌های خطی به جای مانده از سخنوران و مورخان و نویسندگان و انشاپردازان بدان اندازه فراوان است که برای باشندگان پاکستان و کسانی که امکاناتی ندارند، دستیابی به همه آنها دستوار است. اگر پژوهشگری بخواهد تاریخ گذشته پاکستان را مطالعه کند و به اهمیت تاریخی این سرزمین پی ببرد برای او لازم می‌شود که منابع اصلی تاریخ این کشور را مطالعه کند و چون این منابع به زبان فارسی است لازم می‌شود که زبان فارسی را بیاموزد و برای ما ذکر احوال کسانی که در راه اعتلای زبان و ادب فارسی و ترویج فرهنگ و تمدن معارف پرور آن می‌کوشند و شکوه و جلال لازوال آن را در خارج از قلمرو فارسی زبانان، وجه همت و نظر خود دارند و تعلیمات فرهنگ فارسی، جزء مهمی از زندگی آنان را تشکیل می‌دهند جایگاهی ویژه دارد.

تمامی کوشش بیش از پنج دهه از فعالیت فرهنگی و نگارشی عمر کنونی ۷۴ ساله نگارنده این سطور نیز همین است که در مسیر فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی و ترویج آن، خدمات رجال فرهیخته و استادان آزاده را به ویژه کسانی که برای صیانت و گسترش زبان و فرهنگ فاخر فارسی کوشیده‌اند و می‌کوشند پاس بدارد و وجوهی از زندگی و شیوه تفکر و سیر و سلوک آنان را که دانستنش برای خوانندگان و آیندگان ثمر بخش است به اندازه‌ای که در توان داشتم و توانستم نشر دهد و البته از طرح ضروری موضوعات دیگری نیز که اقتضای بیان و



نقد مسائل جاری جوامع انسانی و محیط زیست می طلبیده و عمل به آن، غایت هر علمی و وظیفه هر دانش آموخته‌ای است در قالب تألیف کتاب و نگارش مقاله در مطبوعات که می بایست مورد توجه و امعان نظر باشد غافل نبوده است.

### تبیین موضوع

واقعیت این است که هر چه می‌گذرد، شمار بیشتری از گوهرها و فضیلت‌های اخلاقی در پیرامون ما، دست نیافتی و نایاب می‌شوند. یکی از این نیکو سیرتان، زنده‌یاد دکتر سید محمد اکرم متخلص به اکرام و مشهور به اکرم شاه است که در روستای مونگنواله از توابع شهر لاهور پا به عرصه وجود نهاد و پس از ۸۸ سال عمر با برکت، شنبه ۲۹ مرداد ماه ۱۴۰۱ هجری شمسی برابر ۲۰ آگوست ۲۰۲۲ میلادی به وادی خاموشان پیوست و جهان فانی را وداع گفت. بی‌تردید با رفتن او، درختی تنومند از بوستان زبان و ادب فارسی سرزمین پاکستان و از میان جامعه خردمندان و روشنفکران از پا افتاد.

رفتند از دیار فضیلت یکان یکان      آزادگان و نادره کاران قهرمان

باغ ادب خزان زده شد از سموم مرگ      تاراج گشت رونق گلزار و بوستان

گفتار نیک بودش و پندار نیک هم      کردار نیک او به که گویم که بدعیان

اکرم شاه، یکی از آن فرهیختگان برجسته و پیشکسوت صاحب نام زبان و ادبیات فارسی و از شاعران بلند پایه فارسی‌گوی کشور پاکستان و در زمره ایران‌شناسی شناخته می‌شد که نقشی مهم در پاسداری و گسترش زبان فارسی و معرفی رجال فرهنگ و ادبیات آن داشته است و قادر بوده است سالیانی در تحکیم روابط و مناسبات ایران و پاکستان و تربیت دانشجویان و دانشوران در سطوح مختلف تحصیلی اهتمام کند و عمل‌گرا باشد.

در تاریخ و سیره بزرگان آمده است اگر حس می‌کنی در علمی، سر رشته‌ای داری هر چند به مقدار اندک، پس "عمل کن" زیرا یکی از آسیب‌های فردی و اجتماعی که ممکن است پدید آید، همین فاصله است؛ فاصله میان علم و عمل، هم در رفتارها و سلوک فردی و هم در سلوک اجتماعی کاستن این فاصله علم و عمل،



مسیر پیشرفت و ترقی را هموار می‌سازد و ظاهر و باطن و زبان‌آوری و کردار را متوازن می‌کند و وفاق خانوادگی و اجتماعی پدید می‌آورد و بالاخره توقعات و ادراکات باطل غیر منطقی و تناقضات و چندگانی شخصیت را می‌کاهد و گفتگوهای سازنده و اجتناب از پراکندگی را سبب می‌شود. گفتگوهای اقناعی، ضرورتی هستند که می‌توانند واسطهٔ تبدیل ادراک به عمل شوند و به سکون و وفاق جمعی و یکدل و یک‌زبانی و خیررسانی کمک کند و شخصیت یکدست و باصفا را به نمایش گذارد؛ صفاتی که در خُلق کریمانه و خوش محضر دکتر اکرم شاه می‌شد مشاهده و کسب فیض کرد.

### ویژگی‌های اخلاقی

اکرم شاه در عنفوان جوانی، حرفه مقدس معلمی را برای خود برگزیده بود و در حوزه ادبیات فارسی و اردو و شناخت بزرگان این حوزه و نوشیدن از اقیانوس پر خیر و برکت میراث ادبی و فرهنگی مولانا جلال الدین و علامه محمد اقبال، پله پله، مسیر ترقی علمی و پژوهشی را پیمود و خدمات و تحقیقات ارزشمند به یادگار گذاشت. او از جنس اخلاص و صداقت بود و در سخنش و نوشتارش، گرمی حیات و در اندیشه‌اش، شور و عشق دفاع از زبان فارسی و از حیثیت انسانی و مقام آزادگی از نگاه مولانا و علامه محمد اقبال موج می‌زد. به واقع روان پاک و قلب تابناک و سخنان گوهربار و بدیع علامه محمد اقبال و مولانا جلال الدین، چهرهٔ مشعشی به او بخشیده بود و برای زبان وادب و فرهنگ فارسی، چون شمعی روشنی بخش و فروزان بود و به یقین می‌توان گفت که بخش قابل‌ی از وزن و اعتبار و استواری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور و بخش اقبال‌شناسی و کرسی تحقیقاتی هجویری‌شناسی، مدیون و مرهون مدیریت مدبرانه و هوشیارانهٔ ایشان بود و من که موانست و صمیمیت ویژه و دیرینه‌ای با او داشتم و به مناسبت‌ها بارها با او در ارتباط بودم متوجه می‌شدم که در کردارشان سعی می‌کردند نمایندهٔ راستینی برای فرهنگ و ادب ایران و مشعلدار زبان فارسی در پاکستان باشند و گرهی از کار فروبسته‌ای بگشایند.

دکتر اکرم شاه، ادیب، نویسنده، مترجم، نسخه پرداز، اقبال شناس و مولوی پژوه و عالم وارسته‌ای بود و گرایش شایسته‌ای به عرفان ناب داشت. از مرگ او بسیار متأثر شدم و با تأسف در این نیم قرن اخیر، بسیاری از استادان و پژوهشگران برجسته این خطه که خسران عظیم و جبران ناپذیری برای زبان و ادبیات فارسی است به تدریج از دست رفتند. نگارنده، شرح خدمات و ویژگی‌های اخلاقی تعدادی از آنان را در روزنامه وزین اطلاعات ایران که در نکوداشت بزرگان علم و ادب، نقش بسزایی دارد و همچنین در مجموعه‌های دیگر آورده‌ام.

باید چو می‌رویم بماند به روزگار      از ما علی الحساب کتابی به یادگار  
باشد که در کشاکش ایام بهره‌ای      صاحب‌دلان دهر، بگیرند از آن کتاب

در گفتگوهایی که با استاد اکرم شاه داشتم می‌فرمود زبان فارسی، زبان قلب و زبان روح من است و یکی از کهن‌ترین و معتبرترین زبان‌های جهان و مملو از تاریخ و ادبیاتی غنی است و به سنایی و مولوی و عطار و حافظ و سعدی و سخنورانی دیگر اشاره می‌کرد که چراغ هدایت را در راه پیشرفت روشن کرده‌اند و متفکرانی مانند علامه اقبال در راهنمایی و پرتو هدایت این روشنگری‌ها حرکت می‌کردند و اینها برای جهان و جهانیان موجب افتخارند و بیان و تأکید می‌کرد با توجه به مطالعاتی که در ادبیات زبان‌های مختلف داشته است، بدون هیچ گونه مبالغه و تعصبی، هیچ ادبیاتی را مانند فارسی، چنین کامل ندیده است که در عین زیبایی و لطافت، پربار و عمیق و عارفانه هم باشد و از این سبب زندگی و خدمات خویش را در این راه سپری کرد (صافی ۱۳۷۱، ضمیمه دانش، ش ۲۴، ۲۵)

اکرم شاه متأثر از فیلسوف و متفکر آزاده علامه اقبال همیشه اظهار تأسف می‌کرد و با دریغ به زبان می‌آورد که چرا مسلمانان جهان با داشتن فرهنگ و تمدن غنی و وجود چراغ‌هایی فروزان از مکتوبات افکار عارفان و عالمان و سخنوران و ادیبان بزرگ که نامشان آویزه گوش روزگار است به درستی استفاده نمی‌کنند و از اندیشه تابناک آنان در مدیریت و در زندگی و ارتباطات انسانی و اجتماعی مسالمت آمیز در کنار هم، بهره لازم و کاربردی نمی‌گیرند. این اعتراف، شرط انصاف است که مسلمانان در حالت خوبی زندگی نمی‌کنند و شاهد وضعی هستیم که از رأی و نظر متفکران متخصص پرهیزکار، کمتر در جهت حل معضلات استفاده می‌شود و از



تجربه گذشته تاریخی خود چنانچه بایسته است عبرت نمی گیرند و جای تأسف است که در شرایط مطلوب، عموماً هرچند مدت به مناسبت سالگرد تولد یا وفات آنان به برگزاری مجالس یادبود یا تکریم بسنده می کنند.

به خاطر دارم او بزرگانی از نوع علامه محمد اقبال و ابونصر فارابی و افلاطون و ابوعلی سینا و اندیشمندان و عارفانی عمل گرا را نام می برد که مدینه فاضله ای را پیش چشم ملت های ممالکی چون پاکستان و افغانستان و ایران گشوده اند و تردید نیست اگر اندیشه امثال آنان، به طور کاربردی مطالعه بشود و کاربلدان متخصص و مخلص و پاکیزه رفتار و پرهیزکار در رأس مدیریت های اجتماعی و فرهنگی قرار گیرند و آثار اخلاقی و تعلیم و تربیت بزرگان و سرگذشت وقایع تاریخی و سرنوشت رجال برای مطالعه ملت ها، توصیه گردد بی تردید حاصل آن در بهسازی محیط زندگی و تعالی اندیشه مردم و اجتناب از تقشف فکری و قشری گری و جزم اندیشی و قدرت طلبی و خصومت، اثرگذار است و راهبردی برای ارتقا به عوالم معنا دارد.

اکرم شاه معتقد بود که جامعه امروز کشورهای اسلامی کم و بیش دچار فقر اخلاقی است و ما دامی که یک جامعه، اخلاق صحیحی ندارد و متوجه نیست از راهنمایان خردمند و مصلحان اجتماعی و اتفاقات گذشته روزگار عبرت بگیرد هیچ سرمایه مادی و معنوی به حالش سودی ندارد. می فرمود اقبال، بیش از هر رجل دیگر در جهت هویت بخشی به مسلمانان در پرهیز از نزاع های قومی و دینی و نفاق و چند دستگی تاکید ورزیده و عواقب تفرقه و نزاع و گروه گرایی های مفرط ناشی از جهل و تعصب و بی خردی را در میان مسلمین، به کرات گوشزد کرده و با شراره های از احساس شاعرانه، شعله های خشم و نفرت خود را نسبت به عاملان آن در سطوح مدیریت و قشرهای جامعه که مسیب و دادگی و عقب ماندگی ها و بی عدالتی و بی اخلاقی است بازتاب داده است:

فرد را ربط جماعت رحمت است	جوهر او را کمال از ملت است
فرد می گیرد ز ملت احترام	ملت از افراد می یابد نظام
تا توانی با جماعت یار باش	رونق هنگامه احرار باش



فرد تا اندر جماعت گم شود      قطره وسعت طلب قلمز شود

هر که آب از زمزم ملت نخورد      شعله های نغمه در عودش فسرد

\*\*\*

رشته وحدت چو قوم از دست داد      صد گره بر روی کار ما فتاد

باز این اوراق را شیرازه کن      باز آیین محبت تازه کن

(صافی، ۱۳۹۷: ۱۱۵ و ۱۱۷)

بیشترین علاقه و عشق مرحوم اکرم شاه به مولوی بود و تأثیر او را بر مردم شبه قاره، بیش از دیگر سخنوران می‌دانست. به نقل از صائب که گفته است؛ ” این شاعر روحانی، صهبای دگر دارد“، می‌فرمود مولوی واقعاً صهبای دگر دارد و هرکسی می‌تواند از صهبایش مست شود. مولوی در عصر خود با نگاشتن مثنوی، به جامعه بشری روحی تازه دمید و برای اقبال، مرشد و چراغ راه بود. (اکرم شاه، ۱۳۸۶: ۲۱۸/ صافی، ۱۳۷۱، ش ۲۴ و ۲۵ دانش، ضمیمه)

در نظر اکرم شاه، شعر باید آتشی در قلب خواننده روشن کند تا در راه زندگی، قوی‌تر و مبارزتر پیش رود، شعرا باید در راه روشنگری راهنما باشند، به عقیده او، آنهایی که شعر مولوی را تنها شعر خانقاهی یا شعر صوفیانه نامیده‌اند اشتباه کرده‌اند و شخصیت متفکر بزرگ او را نشناختند. باید مثنوی را مکرر خواند و یا عمق بیشتری به آن توجه کرد. شاید فخرالدین عراقی درست گفته باشد که هیچ کس او را نشناخت و غریب آمد و اقبال هم در شعر گفته: ”معنی او چون غزل از ما رمیده و خود مولانا می‌گوید: هرکسی از ظن خود شد یارمن/ از درون من نجست اسرار من (صافی، ۱۳۷۱، همان)

اقبال می‌فرماید:

فطرت شاعر سراپا جستجوست      خالق و پروردگار آرزوست

شاعر اندر سینه ملت چو دل      ملتی بی شاعری انبار گل

سوز و مستی نقشبند عالمی است      شاعری بی سوز و مستی ماتمی است



شعر را مقصود اگر آدم گری است شاعری هم وارث پیغمبری است

اکرم شاه به حق یکی از چهره‌های موثر و شناخته شده در عرصه فرهنگ و از مفاخر پاکستان است و آثارش ماندگار و تربیت شدگانش هر کدام از فرهیختگان این آب و خاکند. او استادی خوش بیان و سنجیده گفتار و صاحب کرسی و محقق درست کار و شاعری خوش قریحه و فروتن بود و قلمی پرمایه داشت و کارهایش بی‌روی و ریا و به شایستگی او، اعتماد بود و بر حسب وظیفه وجدانی اقدام می‌کرد بدون اینکه از اقدام خود، کلامی به زبان آورد. او، دیدگاه‌های خود را فقط در کلاس-های درس، محدود نمی‌کرد بلکه در اغلب محافل علمی حضور فعال داشت و کوشش داشت افرادی که در رشته ادبیات برگزیده می‌شوند صالح و شایسته باشند.

از آثار مشهور وی می‌توان به اقبال در راه مولوی، آثار الشعرا، تصحیح تنبیه الغافلین، تصحیح داد سخن، کارنامه منیر و سراج منیر، فرهنگ شعرای شبه قاره، فرهنگ صوفیه شبه قاره، اقبال و جهان فارسی، جلد اول دایره المعارف اقبال، سفینه سخن، و مقالات عدیده یاد کرد.

روان شاد اکرم شاه در سال ۱۹۵۹ میلادی در استقبال هیات بلند پایه‌ای از ایران از جمله استاد بدیع الزمان فروزانفر و استاد جلال همایی که از دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب بازدید می‌کردند منظومه‌ای سرود با این مطلع:

ای خوشا لطف بیان فارسی حرف دل گوید زبان فارسی

هر که خواهد بر سر خود تاج علم سر نهد در آستان فارسی

منظومه مفصل وی مورد توجه هیات ایرانی قرار گرفت و از طرف رئیس هیأت، بورس تحصیلی در مقطع دکتری زبان و ادب فارسی دانشگاه تهران به ایشان اعطا شد و در نتیجه موفق شد از محضر استادان برجسته‌ای چون زنده‌یادان دکتر ذبیح الله صفا، دکتر سید صادق گوهرین، دکتر محمد معین و استاد فروزانفر و دیگران بهره‌مند شود و به اخذ مدرک دکتری نایل گردد و همزمان نخستین مجموعه شعری خود را به نام پروانه پندار با مقدمه مرحوم استاد سعید نفیسی منتشر کند.





اکرم شاه از آخرین افراد نسل دانشمندی بود که روزگار پاکستان سخت به وجود آنان در امر گسترش زبان و ادب فارسی و حفظ پیشینه تاریخی خود نیازمند است و با تأسف کمتر شاهد بروز و ظهور آنان هستیم. فقدان این استاد برجسته که یادگار عصر بزرگان ادب و فرهنگ سرزمین ایران و پاکستان بود و نامی با مسما داشت ضایعه‌ای سنگین است. امیدوارم همسایه عزیز ما پاکستان، قادر باشد بازهم فرزندان به شایستگی او تربیت کند.

باری آنچه باید عرض کنم، این است که مراجع بزرگ ادبیات به تجلیل و تکریم از دکتر اکرم یاد می‌کنند و این پاداش اخروی برای اوست که عمرش را در راه تعلیم و گسترش زبان و ادب فارسی و زیست عالمانه و مهذب گذراند و امیدوارم وجود فرزندان ایشان نیز که در گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب به تدریس اشتغال دارند ادامه دهنده راه پدر و خط مشی آینده امور پدر باشند و خوشه‌ای از مزرعه معرفت ایشان و نشر آثار منتشر نشده را بر غنای کارنامه علمی و ادبی او بیفزایند.

### نتیجه‌گیری

تجلیل تکریم مفاخر و بررسی زندگی‌نامه و فعالیت‌های فکری و فرهنگی پژوهندگان و اندیشمندان به‌ویژه کسانی که گره‌گشایی از کار مردم، شیوه مرسوم و پیوسته آنان است، خود مرجع و منبع ماندگاری از حیات و آثار بزرگان است و سنت حسنه‌ای است که ضرورت دارد در قید حیات آنان در نشست‌های تخصصی با حضور سخنوران و متفکران و اقشار مختلف برگزار شود به شیوه‌ای که ترویج فضیلت‌ها شود و بتواند نتیجه‌ای عملی برای آگاهی مردم از حقوق انسانی خویش داشته باشد و منش و حسنه زندگی آنان، سرمشق قرار گیرد و مایه عبرت.

آشنایی با زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد بزرگ و با فضیلت زنده یاد دکتر اکرم شاه به عنوان یکی از منابع برای دانشجویان و دانشوران علاقه مند به زبان و ادب فارسی در سرزمین پاکستان و شبه قاره قابل اعتناست و ویژگی‌های اخلاقی و



خدماتش برای همه کسانی که او را به درستی می شناختند فراموش ناشدنی و ماندگار است.

روحش مقیم روضه دارالسرور باد

گلشن سرای مرقد او پر ز نور باد

### کتابنامه

- ۱) اکرام، سید محمد اکرم (۱۳۸۶). *اقبال در راه مولوی*، لاهور: دانشگاه پنجاب، شعبه اقبالیات
- ۲) صافی، قاسم (۱۳۷۱). *گفتگو با دکتر سید محمد اکرم شاه*، ضمیمه دانش، ش ۲۴ و ۲۵.
- ۳) صافی، قاسم (۱۳۹۷). *چنین گفت اقبال*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴) صافی، قاسم (۱۳۷۸). *سرزمین و مردم پاکستان*، تهران: حسینیه ارشاد.



# از اکرام آرمانی تا آرمان اکرام؛ ضرورت تحلیل انتقادی آثار پژوهشی سیدمحمد اکرام

شیرزاد طایفی<sup>۱</sup>

توحید شالچیان ناظر<sup>۲</sup>

## **Ideal Ikram to Ikram Ideal; The necessity of Critical analysis of the research works of Seyyed Mohammad Akram Ikram**

**Shirzad Tayefi**, Associate professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

**Tohid Shalchian Nazer**, Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

### **Abstract**

Seyyed Mohammad Akram Ikram is known as one of the prominent contemporary Iqbal tellers among literary people. In his research works, He has introduced and evaluated the personality, thought and poetry of Iqbal Lahori and has also clearly explained the influence of Iqbal from Molavi. The titles of Ikram's research works show that preserving and promoting the tradition and the past, which Iqbal's poetry and thought promoted, was considered his ideal. In this research,

---

<sup>۱</sup> دانشیار، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران. نویسنده مسئول:

[sh\\_tayefi@yahoo.com](mailto:sh_tayefi@yahoo.com)

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران.

relying on Lacan's psychoanalytic teachings and qualitative analysis method, we criticized and evaluated Ikram's research works and reached some conclusions; Including: 1. The words of this researcher remained at the ego level and did not enter the stage of symbolic identification. 2. Ikram saw an image of "ego" in the mirror stage; An image that saw a coherent and complete identity of "ego", which caused him to think that he has the phallus. According to this, Ikram did not accept the symbolic castration, so he did not enter the realm of The Other's desire to achieve the phallus at all. Ikram's narcissism with Iqbal is not because of the absence of lack in this poet's existence, but because of his sublimation towards this character and his poetry 3. Ikram's narcissism with Iqbal's poetry and personality is representative of Iqbal's narcissism with Molvai's poetry and thought.

**Keywords:** Seyyed Mohammad Akram Ikram, Jacques Lacan, critical analysis, narcissism, ideal ego, ego ideal.



## چکیده

سیدمحمداکرم اکرام در نزد اهل ادب، یکی از اقبال‌شناسان برجسته معاصر شناخته می‌شود. او در آثار پژوهشی خود شخصیت، اندیشه و شعر اقبال لاهوری را معرفی و ارزیابی کرده و تأثیرپذیری اقبال از مولوی را نیز به‌روشنی تبیین نموده است. عنوان‌های آثار پژوهشی اکرام نشان می‌دهد که حفظ و ترویج سنت و گذشته‌ای که شعر و اندیشه اقبال مروج آن بود، آرمان او به‌شمار می‌آمد. در این پژوهش با تکیه بر آموزه‌های روانکاوانه لکان و به روش تحلیل کیفی، آثار پژوهشی اکرام را نقد و ارزیابی کرده، به نتایج رسیدیم؛ از جمله: ۱. کلام این پژوهشگر در سطح آگو باقی مانده و وارد مرحله هویت‌یابی نمادین نشده است ۲. اکرام تصویری از «خود» را در مرحله آینه‌ای دیده است؛ تصویری که هویت منسجم و تمامیت‌یافته‌ای را از «خود» دیده که همین امر سبب شده گمان کند فالوس را داراست. به تبع این امر، اکرام اختگی نمادین را نپذیرفته، بنابراین اصلاً در عرصه دلالت میل دیگری برای احراز فالوس ورود پیدا نکرده است. شیفتگی اکرام نسبت به اقبال، نه به سبب عدم بروز فقدان در وجود این شاعر، بلکه به سبب تصعید یا والایشی است که او نسبت به این شخصیت و شعر او دارد ۳. شیفتگی اکرام نسبت به شعر و شخصیت اقبال، بازنمایی‌کننده شیفتگی اقبال نسبت به شعر و اندیشه مولوی است.

**واژگان کلیدی:** سیدمحمداکرم اکرام، ژاک لکان، تحلیل انتقادی، شیفتگی، من آرمانی، آرمان من.



امروزه می‌توانیم با بهره‌گیری از آرای روانکاوانه، در حوزه علوم نظری نه‌تنها آثار ادبی، بلکه آثار پژوهشی را نیز ارزیابی و تحلیل کنیم؛ یعنی با تکیه بر دانش روانکاوی می‌توان جهت‌گیری‌ها و جانبداری‌های پژوهشگر را نیز نسبت به مکتب، نحله یا اندیشمندی خاص آشکار و تبیین کرد. این امر نه به سبب تسلط دانش روانکاوی ناقد در زمینه حوزه نظری مشخص پژوهشگر به مثابه مدلول (Signified)، بلکه به دلیل آنالیز یا پیگیری دال (Signifier) در گفته‌های پژوهشگر در مقام مراجع است. ژاک لکان با استفاده از آموزه‌های زبان‌شناختی فردینان دو سوسور و دیالکتیک هگل، توانست از آموزه‌های زیست‌شناختی فروید در حوزه روانکاوی، خوانش تازه‌ای ارائه دهد. این خوانش نوین مبتنی بر زبان و دال‌هایی بود که مراجع هنگام فرآیند روانکاوی به صورت سیمپتوم (Symptom) از خود بروز می‌داد. شیفتگی (narcism) یکی از اصطلاحات رایج روانکاوی نزد لکان است. اندیشمند یا پژوهشگر ممکن است نسبت به شاعر، گذشته یا پیشینه سرزمین خود، باورها یا عقاید مذهبی‌ای که نسبت به آن‌ها احساس تعهد دارد، شیفتگی داشته باشد که این شیفتگی در هنگام پژوهش، ممکن است سبب جانبداری پژوهشگر از یک دیدگاه خاص شود؛ به گونه‌ای که او به سبب شیفتگی خود، گزاره‌ها و دیدگاه‌های دیگری را نادیده بگیرد و صرفاً به شکلی مصرانه به دیدگاه و نظر خود تکیه کند. حال آن که باید بخشی از حقیقت یا تمامی آن را در جای دیگری جست‌وجو کرد؛ بنابراین، می‌توان شیفتگی را در ساحت زبان به میانجی دال‌هایی که فرد سخنگو از آن برای بیان مقاصد خود استفاده کرده، شناسایی و ارزیابی نمود. برای نمونه، از نظر موللی، «یکی از موارد خشونت نسبت به زبان فارسی مسئله نقطه‌گذاری به‌طور اعم و کاربرد ویرگول به‌طور اخص است» (موللی، ۱۳۹۸: ۱۱). از نظر موللی استعمال افراطی ویرگول می‌تواند با برخی از خصوصیات خودشیفتگی پیوند وثیقی داشته باشد. نیز، «با توجه به نحوه نقطه‌گذاری متون می‌توان حدس زد که مترجم به کدام زبان اروپایی آشنایی دارد» (همان: ۱۲). نکته‌ای که از همین ابتدا باید درباره متن پژوهش‌های انجام‌شده برای فرآیند روانکاوی در نظر بگیریم، زبان عبارت و زبان اشارت است. «زبان اشارت (Enunciation/Enunciation) در مقابل زبان



عبارت (Énoncé / Statement) « (همان: ۲۳) است. زبان اشارت ناظر بر ضمیر ناخودآگاه (Unconscious) و زبان عبارت ناظر بر ضمیر خودآگاه (Conscious) فرد است. زبان عبارت عین دال یا لفظی است که پژوهشگر در متن پژوهش آن‌ها می‌آورد و زبان اشارت همانند شکافی در زبان عبارت برای روانکاو در مقام ناقد ظاهر می‌شود. لکان باور دارد که کلام همواره از قصد گوینده آن فراتر می‌رود. از نظر او، کلام یا کلام اگو (ego) یا کلام سوژه (Subject) است. در این پژوهش قصد داریم با دیدگاهی انتقادی و با تکیه بر آموزه‌های لکان، جایگاه دال در آثار پژوهشی سیدمحمداکرم اکرام را با توجه به کلام در سطح اگو و سوژه بسنجیم. بر این اساس، با توجه به قراینی که از خوانش لکانی آثار پژوهشی اکرام به دست می‌آوریم، می‌خواهیم مرز تقریباً روشنی بین «اکرام آرمانی»، یعنی تحلیل کلام اکرام و شیفتگی او نسبت به گذشته آرمانی، و «آرمان اکرام»- یعنی تحلیل انتقادی کلام اکرام به میانجی بازاندیشی و بازنگری درباره برخی گزاره‌های اکرام، مشخص کنیم.

### ۱-۱. پرسش پژوهش

۱-۱-۱. با توجه به آموزه‌های ژاک لکان در خوانش آثار پژوهشی سیدمحمداکرم اکرام، نوشته‌های این پژوهشگر در مقام دال، با کلام در سطح اگو و سوژه چه نسبتی دارد؟

### ۱-۲. فرضیه پژوهش

۱-۲-۱. با توجه به عنوان آثار پژوهشی برجای مانده از سیدمحمداکرم اکرام، به نظر می‌رسد این پژوهشگر نسبت به شخصیت و آثار و اندیشه اقبال لاهوری و اندیشمندانی که اقبال آن‌ها را به مثابه الگو یا دیگری کوچک شناسایی کرده، شیفتگی داشته است. اقبال در مقام سوژه میل‌ورز "آرمان"ی را دنبال می‌کرده و قصد داشته فالوسی را احراز کند. اکرام نیز، در مقام پژوهشگر قصد داشته آرمانی مذکور را بیش از پیش به مثابه میل دیگری تحقق ببخشد و با این کنش، من آرمانی را دوباره احیا کند.



### ۱-۳. پیشینه پژوهش

تاکنون، به زبان فارسی و با بهره‌گیری از آموزه‌های روانکاوانه ژاک لکان، درباره آثار پژوهشی سیدمحمداکرم اکرام پژوهش مستقلی به‌انجام نرسیده است.

### ۱-۴. مبانی نظری

از منظر لکان، شیدایی و شیفتگی می‌تواند جای من آرمانی (Ideal ego) را با آرمان من (ego Ideal) عوض کند. «شیدایی در بعد تصویری [= امر خیالی] نوعی به‌دام‌افتادگی نرسی‌سیستی است. سقوط "ایده‌آل من" به دنیای ابژه‌ها و به حد "من ایده‌آل". عمر این عشق بستگی به اقتصاد ایده‌آل من و من ایده‌آل دارد و رابطه این دو در حراست از خودشیفتگی» (کدیور، ۱۳۸۱: ۷۷). پژوهشگر در امر پژوهش، همواره باید به آرمان من - که به‌نوعی تبعیت‌کننده از قانون یا میل دیگری است - متعهد باشد. اکرام در برخی از مواضع آثار پژوهشی خود، به‌جای تعهد به آرمان من، به من آرمانی تعلق خاطر نشان داده است.

### ۱-۴-۱. تعریف اصطلاحات تخصصی

۱-۴-۱-۱. میل (Desire): «میل، به معنای دقیق، ابژه [موضوع] ندارد. [...] یکسره مخالف تثبیت است. میل نه به دنبال رضایت، بلکه به دنبال تداوم و تقویت خویش است» (فینک، ۱۳۹۷: ۱۸۶). اساساً، در نگرش لکان، میل با نیاز (Need) تفاوت دارد. «آرزومندی [= میل] در حاشیه‌ای حاصل می‌آید که طلب را از احتیاجات زیستی جدا می‌کند» (پیر کلو، ۱۳۹۸: ۲۹). این بدین معناست که در نگاه لکان، میل‌ورز بودن انسان را هیچ‌گاه ارضا نمی‌کند و ابژه  $\alpha$  با میل‌ورزی سوژه هرگز احراز نمی‌شود.

۱-۴-۱-۲. امر خیالی (The Imaginary): امر خیالی از نظر لکان منشاء انواع توهمات است: «خیال تمامیت، فکر ایجاد ترکیبی کلی و معقول از مقولات متضاد، خیال رسیدن به استقلال - به‌خصوص درباره من نفسانی - خیال باطل اعتقاد به انواع ثنویت - میان فاعل نفسانی و مطلوب آن، بین آفاق و انفس، میان واقع و غیرواقع - خیال یافتن شباهت میان امور و مرتبط ساختن آن‌ها به یکدیگر... انسان از طریق





حیث خیالی هم به واقعیت شکل می‌دهد و هم آن‌ها را از خود نهان می‌سازد» (همان: ۸۵).

۱-۴-۱-۳. **انطباق هویت (Identification):** «فریود انطباق هویت را عبارت از فرایندی دانسته بود که طی آن فرد خصوصیتی را که به دیگری تعلق دارد، از آن خود می‌سازد. [...] ابداع لکان در این است که مفهوم انطباق هویت را به‌نحو بهتری مشخص می‌کند و تمایزی میان انطباق خیالی [= شکل‌گیری آگو در مرحلهٔ آینه‌ای امر خیالی] - یعنی تغییری نفسانی که طفل در پی کشف تصویر خود پیدا می‌کند - و انطباق رمزی (سمبلیک) [= انطباق یا هویت‌یابی نمادین] که در نظر او مکانیسم اصلی را تشکیل می‌دهد، قائل شده است» (همان: ۵۱).

۱-۴-۱-۴. **تن ازهم‌پاشیده (corps morcelé):** «تجزی یا انقسام روح را نمی‌توان انکار کرد و لذا مسئله این نسیت که راه‌حلی برای آن پیدا کنیم، بلکه برعکس گاه حتی طی روانکاوی مسئلهٔ اساسی ممکن است لااقل در مدت زمان معینی متمرکز بر این شود که وحدت بیش از حد و غیرقابل‌انعطاف من نفسانی را مورد پرسش قرار دهیم و به درهم‌پاشیدگی آن بکوشیم. در بطن مرحلهٔ آینه [= مرحلهٔ آینه‌ای] و رابطهٔ اولیهٔ کودک با تصویر خود در آن با نوعی تناقض مواجه می‌شویم. این تناقض عبارت است از آنچه از یک‌سو فاعل نفسانی [= سوژه] به‌عنوان پراکندگی و عدم وحدت کالبد خود احساس می‌کند و آنچه از سوی دیگر تصویر او در آینه به عنوان مقوله‌ای توحید یافته به او ارائه می‌دهد» (همان: ۷۳ و ۷۴).

۱-۴-۱-۵. **اختگی نمادین (Symbolic Castration):** اختگی زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که فرد بداند چیزی به نام فالوس را ندارد و برای به‌دست آوردن آن، باید به اختگی نمادین تن در دهد و در زنجیرهٔ دلالت قرار بگیرد و از دالی به دال دیگر ارجاع داده شود. این نکته حائز اهمیت است که «ایدهٔ اختگی لاکان اساساً بر ترک ژوئیسانس تمرکز دارد نه ترک قضیب و بنابراین در مورد مردان و زنان، هر دو، تا جایی که با بخشی از ژوئیسانس خود (در مفهوم مارکسیستی اصطلاح) "بیگانه شوند" کاربرد دارد» (فینک، ۱۳۹۷: ۲۰۵).



۱-۴-۱-۶. سوژه (Subject): «سوژه ارتباط با ساحت نمادین است. ایگو با معیار ساحت خیالی تعریف می‌شود، اما سوژه به معنای دقیق کلمه اساساً موقعیتی است که در نسبت با دیگری اختیار می‌شود» (همان: ۱۵). سوژه به بیانی روشن‌تر، دالی است که به دال دیگری ارجاع داده می‌شود. نکته مهم این است که سوژه و دیگری همبسته یکدیگرند. بدون دیگری، سوژه وجود ندارد و بدون سوژه، دیگری. سوژه با وجود دیگری هویت‌یابی می‌کند. به گفته فینک ایگو از نظر فروید در مرتبه عاملیت است و از نظر لکان آشکارا در مرتبه عاملیت نیست؛ زیرا «جایگاه تثبیت و تعلق خودشیفته‌وار (Narscissistic Attachment) است» (همان: ۹۳)؛ بنابراین، اگر سوژه لکانی را به تعبیر «فاعل نفسانی» ترجمه کنیم، دچار کج‌فهمی از سوژه لکانی شده‌ایم. (موللی در «مقدماتی بر روانکاوی لکان: منطق و توپولوژی» سوژه را "فاعل نفسانی" ترجمه کرده است) (ر. ک: موللی، ۱۳۹۸: ۱۴).

۱-۴-۱-۷. دیگری (The Other/ other): دیگری با حرف تعریف The و O دیگری بزرگ و دیگری بدون حرف تعریف مزبور و O دیگری کوچک/ مادر است. «دیگری، از دیدگاه لکان، چهره‌ها یا تجسم‌های متعدد دارد: دیگری در نقش زبان (یعنی به منزله مجموعه تمام دال‌ها) [۲-] دیگری به منزله تقاضا [۳-] دیگری به منزله میل (ابژه a) [۴-] دیگری به منزله ژوئیسانس» (فینک، ۱۳۹۷: ۴۶ و ۴۷). «لاکان هنگام بحث درباره تجربه کودکی، اغلب دیگری را با مادر یکی می‌داند» (همان: ۳۶).

۱-۴-۱-۸. امر نمادین (The Symbolic): برای فهم امر نمادین، باید چندین نکته را در نظر بگیریم. نخست این که «ساحت رمز و اشارت [= امر نمادین] از زبان تکلم منشعب می‌شود» (پیر کلرو، ۱۳۹۸: ۹۹). دوم این که «از آن‌جا که حیث واقع برای لکان مقوله‌ای است غیرقابل شناخت که ورای ساحت رمز و اشارت قرار دارد و حیث خیالی مادون آن را تشکیل می‌دهد، می‌توان گفت که این ساحت مهم‌ترین مقام را در این طبقه‌بندی سه‌گانه احراز می‌کند، چرا که تمامی تظاهرات حیث خیالی از طریق ساحت مذکور قابل توجیه‌اند و بنابر آن تعیین می‌یابند» (همان: ۹۸). سوم این که، امر نمادین «ساحتی است که در پی تلسط بر حیث واقع است و بنا بر

ریتم و تضادهای درونی خود سعی بر نفوذ در آن دارد. ساحت رمز و اشارت حالتی خارجی نسبت به فاعل نفسانی [= سوژه] پیدا می‌کند. علت این امر آن است که این ساحت عمیقاً با غیر [= دیگری] پیوند دارد» (همان: ۹۹).

۱-۴-۱-۹. فقدان (Lack): فقدان مفهومی است که با فالوس و میل همبسته است؛ بدین معنا که با پذیرش اختگی نمادین، سوژه زمانی که پی می‌برد دچار فقدان است، می‌کوشد این فقدان یا خلأ موجود در خود را با تبعیت از دال‌های زنجیره دلالت دیگری و درنهایت با احراز کردن فالوس پُر کند؛ اما هیچ‌گاه این امر برای او میسر نمی‌شود؛ بنابراین، «از آن‌جا که میل همواره با فقدان همبسته است، فالوس دال فقدان است» (فینک، ۱۳۹۷: ۲۱۱). «فقدان در اندیشه لاکان تا حدی شأت هستی‌شناختی (Ontological) دارد: اولین گام پس از نیستی (Nothingness) است. توصیف چیزی به منزله خالی، استفاده کردن از استعاره مکانی است به این معنا که از نوعی وجود برخوردار است» (همان: ۱۱۸).

۱-۴-۱-۱۰. فالوس (Phallus): «از آن‌جا که میل همواره با فقدان همبسته است، فالوس دال فقدان است» (همان: ۲۱۱). فالوس در مطالعات لکان، برخلاف مطالعات فروید، وجهی کاملاً نمادین و زبانی دارد و در خلأ یا فقدان شکل می‌گیرد، گویی از اول اصلاً وجود نداشته است؛ اما سوژه تمام انرژی یا لیبیدوی خود را صرف احراز کردن آن می‌کند.

۱-۴-۱-۱۱. سیمپتوم (Symptom): «لکان به این واژه (عوارض) که اصطلاحی طبی است، تعمیمی خاص بخشیده است. علم پزشکی تظاهرات ملموس، یعنی عوارض بیماری، را در مقابل علل واقعی قرار می‌دهد. در این معنا نمی‌توان گفت که روان‌کاوی بر آن است که فرد از عوارض بیمارناک خود خلاصی یابد؛ زیرا اگر روان‌کاو در پی معالجه عوارض باشد، کاری جز جابه‌جایی آن‌ها نخواهد کرد، چرا که همواره به‌نحو دیگری تظاهر خواهند کرد و علی‌غیرالنهاییه. [...] عوارض اسماء دلالتی هستند که به مدلولاتی که به ضمیر ناآگاه دفع شده‌اند دلالت دارند، بدنی معنی که رموز و اشاراتی هستند که گویی بر ماسه کنار دریا نگاشته می‌شوند و هر دم تغییر



می‌پذیرند و لذا برای آدمی حکم پرده‌ای از توهم را دارند که بر جسم و کالبد او نگاشته شده باشد» (پیر کلرو، ۱۳۹۸: ۱۲۱ و ۱۲۲).

۱-۴-۱۲. امر واقع (**The Real**): تعریف لکان دربارهٔ امر واقع با گذر زمان و انجام مطالعاتش تغییر می‌کند؛ اما اگر بخواهیم در قیاس با امر خیالی و امر نمادین، تعریفی کلی برای امر واقع در نظر بگیریم، باید بگوییم: «حیث واقع برعکس ساحت رمز و اشارت [= امر نمادین] که پیوسته در حال تغییر جاست همواره به‌رغم هر گونه تغییر و تحولی به‌جای اصلی خود رجوع می‌کند، بدین معنی که مثل سایه ما را دنبال می‌کند و هیچ‌گونه تدبیر و وساطتی را نمی‌پذیرد. به‌رغم ساحت رمز و اشارت که مجموعه‌ای از عناصر تلویحی متفاوت است، حیث واقع فی‌نفسه فاقد هر گوه تفاوت یا تمایزی است.» حیث واقع هیچ‌گونه انفصام و شکافی ندارد و امری کاملاً بسته و انسداده یافته است. این ساحت رمز و اشارت است که موجب هر گونه انفصام و درز و شکنندگی در حیث واقع می‌شود» (همان: ۱۴۵). «امر واقعی چیزی است که هنوز نمادین نشده است، قرار است نمادین شود یا حتی در برابر نمادین‌سازی مقاومت می‌کند» (فینک، ۱۳۹۷: ۷۳).

۱-۴-۱۳. ابژه  $\alpha$  (**Object Petit  $\alpha$** ): این تعبیر لکان مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مفهوم مطالعات وی است. لکان در گذر مطالعاتش، تعریف یکسانی از مفهوم ابژه  $\alpha$  بیان نکرده است. «ابژه  $a$  ابتدا به منزلهٔ امر خیالی مطرح می‌شود و در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و اوایل دههٔ ۱۹۶۰ به ساحت واقعی نقل‌مکان می‌کند؛  $S(A)$  ابتدا در ساحت نمادین قرار دارد و بعد به سمت ساحت واقعی حرکت می‌کند. جابه‌جایی همواره به سمت ساحت واقعی است» (فینک، ۱۳۹۷: ۲۹۹). به گفتهٔ فینک «لاکان ابژه  $a$  را مهم‌ترین سهم خود در روانکاوی می‌دانست» (همان: ۱۷۳). ابژه  $\alpha$  علت میل است، علت در این‌جا نه به معنای منطقی آن، بلکه به معنای چیزی است که همواره از دسترس سوژه بیرون می‌آیستد. نزدیکی سوژه به این ابژه به دلیل حضور این ابژه در امر واقع، برای وی آسیب‌زا (**Thrumatic**) خواهد بود. با توجه به آنچه گفته شد، سه تقریر گوناگون برای ابژه  $\alpha$  وجود دارد:



(۱) ابژه  $\alpha$  به مثابه باقی مانده نمادین شدن که بیرون از قلمرو نمادین قرار می‌گیرد، و می‌تواند دلیل تروماتیک باشد و در زنجیره دال‌ها وقفه ایجاد کند.

(۲) ابژه  $\alpha$  به مثابه آخرین باقی مانده یا به یاد آوردنده یگانگی فرضی مادر و کودک که سوژه در فانتزی به آن می‌چسبد تا حس کل بودن را به دست آورد. (کودک این وضعیت را از دست رفته می‌بیند. ابژه مذکور یادآور این است که کودک زمانی موجودی کاملی بود. کودک به امکان لذت مازاد- پستان مادر- دسترسی داشت) این‌جا تفسیر لکان با فروید تفاوت دارد. از دیدگاه فروید، کودک در جایی آن وضعیت مطلوب را تجربه کرده، از آن خاطره‌ای تروماتیک دارد. او می‌تواند درباره آن ابژه غایبی فانتزی بسازد. از منظر لکان، ماهیت ابژه غایبی از همان اول از دست رفته است، نه اینکه قبلاً آن را داشته و سپس از دست داده است.

(۳) ابژه  $\alpha$  به مثابه چیزی است که نهایتاً از دست می‌رود؛ اما سوژه همواره قصد به چنگ آوردن آن را دارد، و برای آن به دنبال جایگزین‌هایی می‌گردد. روشن‌تر بگوییم، سوژه چیزی را از دست می‌دهد؛ اما تلاش بی‌نتیجه‌ای دارد تا آن را دوباره بیابد.

## ۲. بحث

اکرام به زبان فارسی سه کتاب پژوهشی تدوین کرده است: **اقبال و جهان فارسی**، **اقبال در راه مولوی و مولوی**، **نیچه و اقبال**. مطالب مربوط به اقبال در راه مولوی را ذیل بحث درباره دو کتاب دیگر آورده‌ایم.

### ۲-۱. اقبال و جهان فارسی

کتاب **اقبال و جهان فارسی** هفده مقاله دارد. عنوان چهار مقاله ابتدایی این کتاب، مستقیماً درباره اقبال لاهوری و پیوند او با اندیشمندان و بزرگان است. در عنوان سیزده مقاله دیگر این کتاب، مستقیماً از اقبال نامی ذکر نشده است؛ اما با مراجعه به متن این سیزده مقاله، پی می‌بریم که نسبت به شخصیت و شعر اقبال، شیفتگی چشمگیری دارد؛ چنان‌که شعر و شخصیت شاعران یا اندیشمندان دیگر فارسی‌زبان را در نسبت با وی می‌سنجد.



## ۲-۱-۱. «اقبال و عشق به حضرت پیغمبر (ص)»

در نوشته‌های علمی، طبیعتاً نباید گزاره‌هایی ذکر شود که سخن اگو را بازنمایی می‌کند. اکرام در مقاله «اقبال و عشق به حضرت پیغمبر (ص)» درباره اقبال و ارادت او نسبت به پیامبر اکرم نوشته است: «هر گاه شعری می‌خواند که در آن نام مبارک پیغمبر بود اشک از چشمانش سرازیر می‌شد. مسلماً تأثیر فوق‌العاده شعر او از همین عشق است که اگرچه آن را در سراسر زندگی با تعبیر گوناگون تعریف کرد، اما باز اظهار عجز کرده و می‌گوید:

زبان اگرچه دلیر است و مدعا شیرین  
سخن ز عشق چه گویم جز اینکه توان گفت  
همان طور که "حافظ" هر چه کرد از دولت قرآن کرد؛ "اقبال" هم هر چه کرد از دولت عشق به پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم کرد» (اکرام، ۱۹۹۹ م: ۱۲).

## ۲-۱-۲. «اقبال با حافظ و گوته»

اکرام در مقاله «اقبال با حافظ و گوته»، تأثیرپذیری گوته و اقبال را از شعر و اندیشه حافظ بیان کرده و با کلامی جانبدارانه، درباره عدم تأثیرگذاری کلام گوته و مقابل آن اثرگذاری کلام حافظ و اقبال نوشته است: «این که سخنان پرمغز گوته تأثیری در مردم نگذاشته علتش این است که تمدن غرب به طور کلی روی اساس مادیت و حکمت بی‌دین فیلسوفانی مانند ماکیاولی و نیچه پی‌ریزی شده است. بنابراین افراد آن جامعه حاضر نیستند ارزش‌های اخلاقی و معنوی را در زندگی بپذیرند. اما برعکس آن در شرق جوامع ایران و پاکستان چون روی اساس دین اسلام استوارند لذا مردم مسلمان این دو ملت تعلیمات عرفانی حافظ و اندیشه‌های اسلامی اقبال را دوست دارند و به ترویج و تعمیم آن می‌کوشند» (همان: ۴۸ و ۴۹).

## ۲-۱-۳. «اقبال و ایران‌شناسی»

در مقاله «اقبال و ایران‌شناسی»، عباراتی را مشاهده می‌کنیم که مشخصاً درباره ایران‌شناسی اقبال لاهوری نیست. نویسنده مقاله قصد دارد بین سه عنصر «شعر فارسی»، «اسلام» و «اقبال لاهوری» با گزاره‌های متعددی - که اغلب با یکدیگر پیوندی ندارند - ارتباطی برقرار سازد. از منظر روان‌کاوانه، این مسأله به شیفتگی نویسنده نسبت به سه عنصر مذکور ارجاع می‌دهد. او از یک سو، درباره انتخاب زبان



فارسی برای شعرسرایی اقبال نوشته است: «هدف اقبال از انتخاب زبان فارسی برای ابلاغ پیام خود در درجه اول این بود که می‌خواست زبان فارسی را در شبه قاره که برای مدتی بالغ بر هشت صد سال مهد آن بوده احیا کند تا مسلمانان این منطقه پهناور اهمیت کتب دینی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی، علمی، ادبی و تاریخی نیاکان خود را که همه به فارسی است، بدانند و میراث بزرگ تمدن خود را حفظ و حس ملیت اسلامی را در خود بیدار کنند. دوم این که می‌خواست به وسیله ابلاغ پیام خود به زبان فارسی انقلابی را بر پا سازد و آنها را به سوی تعلیمات حقیقی اسلامی فرا خواند» (همان: ۵۸). از سوی دیگر، در انتخاب آگاهانه زبان فارسی برای شعرسرایی اقبال تردید کرده و نوشته است: «روزی یکی از دوستان اقبال تقاضا کرد که او بیشتر کلام خود را به زبان اردو بنویسد تا بیشتر مردم از آن استفاده کنند. علامه گفت: این اشعار به زبان فارسی به من الهام می‌شود [...] نکته‌ای که قابل توجه است این است که شعر زیبای فارسی بدون هیچ تأمل بر زبان شاعر جاری بود، گویا هم این شعر الهام بود و هم زبان شعر که فارسی است» (همان: ۵۹). اگر زبان را - که امری آموختنی است - مبتنی بر ساحت خودآگاه و شعر را برخاسته از شکاف در زبان، یعنی ناخودآگاه در نظر بگیریم، زبان فارسی بر شاعر الهام نشده است. اکرام نسبت به زبان فارسی و شعر اقبال لاهوری، شیفتگی دارد.

لزومی ندارد شعر بازنمایی‌کننده واقعیات عینی و تاریخی باشد. اگر تعریف قدما را نیز مطمح نظر قرار دهیم و گزاره «أحسنه أكذبه» را معیاری برای شعر متعالی، چه بسا شعری که واقعیات عینی و تاریخی را نفی یا وارونه می‌کند، ممکن است با استقبال و تمجید بیشتری روبه‌رو شود. اکرام درباره توجه مردم شبه‌قاره به شعر اقبال نوشته است: «شعر اقبال چون مبتنی بر حقایق تاریخی و تحلیل وقایع حال بود، توجه مردم بیچاره شبه‌قاره را به خود مبذول کرد. هدف اقبال از شعر تولید حس آزادی‌خواهی و احیاء فکر دینی و اتحاد بین مسلمین بود» (همان: ۶۰).

اکرام در جای دیگر این مقاله بدون ذکر بیت، به دیدگاه اقبال درباره مفهوم «عجم» اشاره کرده است: «اقبال در بعضی موارد در گفتار خود به "عجم" انتقاد می‌کند. منظور از آن فقط نظریه‌های منفی صوفیان است که خلاف تعلیمات اسلامی دست و پای خود را به زنجیر جبر بستند و به غار و کوه نشستند» (همان: ۶۶). اگر



بنا باشد، واژه عجم به معنایی که اکرام گفته است دلالت داشته باشد، باید به صورت مستند، ادله و قراین خود را در این باره ارائه کند؛ اما مطلبی روشن کننده‌ای وجود ندارد.

## ۲-۱-۴. «تأثیر مولوی در اندیشه اقبال»

در مقاله «تأثیر مولوی در اندیشه اقبال» اکرام کوشیده است نه تنها اقبال را به عنوان شخصیتی که شیفته مولوی است معرفی کند، بلکه می‌خواسته از آموزه‌های مولوی به میل خویش و با توجه به اندیشه اقبال لاهوری برداشت و آن‌ها را توجیه و تفسیر نماید. اکرام هنگام صحبت از سبک آثار اقبال لاهوری، بدون ذکر مستندی موجه، نوشته است: «از لحاظ سبک شعر قسمت اعظم آثار اقبال به پیروی از مولانا سروده شده است. از مطالعه اشعار اقبال بلافاصله روشن می‌شود که او شعر فارسی را بیشتر برای استقبال از مولانا و بخاطر نشر و اشاعت اندیشه‌های اسلامی و عرفانی او سروده» (همان: ۸۲). شیفتگی اقبال نسبت به مولوی آن‌جا آشکار می‌شود که ایراد در قوافی برخی از ابیات «اسرار خودی» با توجه به ایراد در قوافی مثنوی معنوی مولانا از جانب اقبال توجیه می‌شود (ر. ک: همان: ۸۳). بعد از این، اکرام کوشیده است مولوی را نیز مانند اقبال به عنوان شخصیتی مبارز معرفی کند، تا آن‌جا که درباره بیت زیر گفته است:

«جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او      آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

مولوی در حقیقت عکس‌العمل دوره خود بود. او [...] تمام جهان بشری را از مبانی حیات آگاه می‌ساخت مسلمانان را خصوصاً به جهاد و کوشش و مبارزه و فعالیت فرا می‌خواند و آنها را علناً علیه مغولها برمی‌انگیخت. چنانکه از عبارات "فیه ما فیه" برمی‌آید او مغولها را در مجالش خود که در آنجا عامل آنها معین‌الدین پروانه نیز حضور می‌داشت سخت بد می‌گفت و اسلام‌دشمنی آنها را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌داد» (همان: ۸۷). باید پیش از قضاوت درباره آنچه اکرام گفته است، دو نکته را مطمح نظر داشت؛ نخست این که ایلخانان مغول ابتدا بودایی بودند؛ اما پس از سال ۱۲۹۵ق به اسلام گرویدند و نام‌های اسلامی را برای خود برگزیدند. دوم این که اهل معرفت هیچ‌گاه جنگ و منازعه آن هم بین مسلمانان را ترویج نمی‌نمودند. دیدگاه اهل سلوک غالباً، از دیدگاه اهل شریعت - که همواره در وهله نخست نزاع را راه حلی





برای مشکلات بین احزاب می‌داند- متفاوت است. البته، مایه شگفتی است که اکرام این ادعا را نموده است؛ زیرا پیش از این با استناد به بیتی از مثنوی مولوی از دیدگاه این اندیشمند جنگ و منازعه را نفی کرده است (ر. ک: اکرام، ۱۹۸۲م: ۲۴۵).

اکرام به سبب شیفتگی نسبت به این دو شخصیت، کوشیده است مولوی را به گونه‌ای معرفی کند که با اندیشه‌ها و آموزه‌های اقبال تا حد زیادی تطابق و یگانگی داشته باشد. برجستگی این امر بیش از پیش، زمانی آشکار می‌شود که اکرام می‌نویسد: «در قرن چهاردهم هجری یعنی روزهایی که اقبال زندگی می‌کرد وضع مسلمانان با وضعی که ملت اسلامی در زمان مولوی داشت تقریباً فرقی نمی‌کرد» (اکرام، ۱۹۹۹م: ۸۸). اکرام پیش از این، این مدعای خود را به طور مفصل‌تر در «اقبال در راه مولوی» توضیح داده است (ر. ک: اکرام، ۱۹۸۲م: ۲۲۴).

او همچنین، دیدگاه مولوی و اقبال را دربارهٔ سکر و مستی یکسان دانسته و آن را به رد "بی‌عملی و بیکاری مسلمانان" تعمیم داده و نوشته است: «اقبال همانند مولوی هر گونه سکر و مستی و بی‌عملی و بیکاری را در مسلمانان رد نمود. به عقیده او دین اسلام هرگز اجازهٔ عدم استشعار و نفی ذات را نمی‌دهد» (اکرام، ۱۹۹۹م: ۹۳). این درحالی است که در اغلب غزل‌های مولوی در غزلیات شمس می‌بینیم که شاعر بارها، مخاطب را به "سکر" و "مستی" و شهود یا نیل به نوعی "نفی" خود (فنا) دعوت کرده است.

## ۲-۱-۵. «حقیقت مرگ در نظر مولوی»

در مقاله «حقیقت مرگ در نظر مولوی»، با توجه به عنوان مقاله، اکرام می‌بایست صرفاً دیدگاه مولوی دربارهٔ مرگ را توضیح می‌داد و از تعمیم یا دخالت نظر هر اندیشمند دیگری در این مقاله صرف نظر می‌کرد؛ اما شیفتگی او در این مقاله نیز نسبت به شخصیت اقبال لاهوری به مثابهٔ دیگری (other) آشکار می‌شود: «اقبال که در راه مولوی می‌رود مرگ را صید و بندهٔ حق را صیاد آن می‌گوید، مرگ حالتی از احوال او بیش نیست:

بنده حق ضیعفم و آهوست مرگ      یک مقام از صد مقام اوست مرگ...

(همان: ۱۱۴).



## ۲-۱-۶. «مقدمه "پیام مشرف" (ترجمه از اردو به فارسی)»

این نوشته متعلق به اقبال لاهوری است و اکرام آن را ترجمه کرده است.

## ۲-۱-۷. «مقدمه بر مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق»

در مقاله «مقدمه بر مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق»، نیز اکرام نسبت به دال «اسلام» شیفتگی خاصی دارد؛ به گونه‌ای که هنگام قیاس این دال با دال شریعت «مسیحی» نوشته است: «بدبختانه ملل شرقی بخصوص مسلمانان نیز در اداره کلیه امور فردی و اجتماعی خود کورکورانه از مغرب‌زمین الهام گرفتند غافل از اینکه مسیحیت سراسر رهبانیت است ولی اسلام در عین حالی که مجموعه قوانین مذهبی و اخلاقی است کاملترین اساسنامه زندگی اجتماعی بشری نیز هست و مجموعه قوانین آن استعداد و ظرفیت آن دارد که زندگی بنی‌آدم را فراتر از حدود زمانی و مکانی اداره کند» (همان: ۱۴۵ و ۱۴۶). نگاه شیفته‌وار ناظر بر گذشته و احیای دوباره من آرمانی (Ideal ego) است؛ درحالی که نگاه غیرشیفته‌وار اختگی و ناتمامیت خود را به سبب فقدان فالوس پذیرفته، به زنجیره دلالت میل دیگری برای احراز نمودن فالوس تن در می‌دهد. این مسأله در عبارتی که ذکر کردیم، کاملاً مشهود است. گویا، اکرام با دال «اسلام» هیچ فقدان را در «خود/ من» به منزله اگو احساس نمی‌کند.

## ۲-۱-۸. «اسرار معراج در کشف‌الاسرار»

در مقاله «اسرار معراج در کشف‌الاسرار»، اکرام قاعدتاً باید درباره واقعه معراج پیامبر اکرم (ص) از دیدگاه رشیدالدین مبینی سخن بگوید. اگر او بدون هیچ ضرورت مشخصی، از متنی دیگر درباره معراج مطلبی را به مثابه دال ذکر کند، ممکن است بازنمایی‌کننده شیفتگی وی نسبت به آن متن در مقام دال میل دیگری باشد. اکرام در خلال بحث خود درباره معجزه بودن «معراج رسول اکرم (ص)»، برای مفهوم «معجزه» می‌خواهد تبیین و تعریفی را بیان کند. وی نوشته است: «در قرآن از تخلیق حضرت آدم تا رسالت حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معجزات بسیار بیان شده که همه آنها به قدرت خدا و صداقت انبیاء حجت می‌باشند تا انسان بداند که



مُظاهر طبیعت در مقابل احکام رب‌العزت مجبور و مطیع هستند و اسباب و علل طبیعی شایسته توکل نیستند. چنان که مولوی گفت:

انبیاء در قطع اسباب آمدند      معجزات خویش بر کیوان زدند  
جمله قرآن هست در قطع سبب      عزّ درویش و هلاک بولهب

(همان: ۱۵۰).

## ۲-۱-۹. «حزین در شبه‌قاره»

عبور «من» از اگو به سوژه به‌منزله رسیدن از «قطعیت»ی شیفته‌وار به «عدم قطعیت»ی غیرشیفته‌وار است. در برخی از گزاره‌های اکرام، شاهدیم که وی با قاطعیتی تمام درباره دال‌هایی که نسبت به آن‌ها شیفتگی دارد، اظهارنظر کرده است. وی در این مقام، معمولاً از قیدها یا عباراتی استفاده کرده که گزاره او بر قطعیت و حتمیتی بی‌چون‌وچرا پافشاری کند. همچنین، قطعیت‌های مذکور به‌نوعی بر تمجید دیدگاه یا فرد مشخصی دلالت دارد و با جانبداری همراه است. برای نمونه، وی در مقاله «حزین در شبه‌قاره» نوشته است: «احتیاج به توضیح ندارد که در دوره صفویه سرزمین شبه‌قاره به عللی مختلف مرکز اصلی زبان و ادبیات فارسی شده بود» (همان: ۱۸۵). در نمونه‌ای دیگر، «خان آرزو که در نقد ادبی قلم توانایی دارد در این باب با لحنی نیش‌دار می‌نویسد...» (همان: ۱۹۱). در نمونه‌ای دیگر، «در سال ۱۳۷۵ دانشمند محترم آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی استاد دانشگاه تهران کتابی جامع به عنوان "شاعری در هجوم منتقدان" پیرامون شعر حزین لاهیجی نگاشتند که الحق قابل توجه است» (همان: ۲۰۶).

## ۲-۱-۱۰. «فردوسی - بدین پارسی»

در مقاله «فردوسی - بدین پارسی»، نیز آشکار می‌شود که اکرام نسبت به «اسلام» شیفتگی دارد. وی ایران اسلام‌آورده را به‌منزله ایران تمامیت‌یافته و منسجم شناسایی کرده و نوشته است: «علامه محمد اقبال گفته بود: "اگر شما از من بپرسید که پیش‌آمد بزرگ تاریخ اسلام چیست؟ من بدون تأمل می‌گویم "فتح ایران" و حق با اقبال است، چرا که فتح ایران مهم‌ترین باب‌های تحقیق و تدقیق را در علوم اسلامی گشود و بالنتیجه افرادی متعدد در زمینه‌های مختلف ظهور کردند که نظیر آن‌ها در تاریخ اسلام کمتر یافت می‌شود تا آن جا که حتی امروز هم آنها بزرگ‌ترین



مفاخر جهان اسلام به شمار می‌آیند. از این جا معلوم می‌شود که دین اسلام مانند یک افق تابناک بسیار زیبایی در چشم ملت ایران جلوه کرد و این قوم با در نظر داشتن تجلیات دین مبین از نظاره خاکستر آتشکده‌های خاموش بی‌نیاز شدند» (همان: ۲۸۰).

شیفتگی نسبت به پدیده، مکتب یا فردی مشخص، ممکن است سبب ظهور گزاره‌ها یا کنش‌های جزمیت‌یافته شخص خودشیفته باشد. اکرام گاهی با توجه به پیوندی که نسبت به ایران اسلامی دارد، گزاره‌هایی را که از نظر وی ایران را از عنصر اسلامی بودن تهی می‌کند، رد و نفی کرده و به نظریه‌پردازان چنین نوشته‌هایی، گاهی با تندی تاخته است. برای نمونه، او نوشته است: «سخن فردوسی همه جا در مورد عدل و داد است و دوری از جور و ستم و نه ملی‌گرایی بی‌جا و بی‌مورد. در عصر حاضر ناسیونالیست‌های غرب‌زده و متعصب در پردهٔ نفرت به عرب مآلاً به اسلام تاخته‌اند» (همان: ۲۸۳). وی در این باره به گزاره‌ای از کتاب «مختصری از تاریخ مفصل ایران» از علی‌اکبر بینا ایراد گرفته و خاورشناسان و مورخان مخالف دیدگاه خود را "تفرقه‌انداز" معرفی کرده و نوشته است: «و لکن برخلاف نظر این مستشرق می‌دانیم که هیچ یک از جوامع مسلمان جهان ایران را خارج از اسلام قلمداد نکرده است و به هیچ وجه نمی‌تواند به چنین خطایی مرتکب شود. این صرفاً هذیان آن خاورشناس است و سادگی مورخ ایرانی که دانسته یا ندانسته چنین یاه‌گویی را با افتخار نقل کرده است» (همان: ۲۸۴).

## ۲-۱-۱۱. «جهان‌بینی سعدی»

در پایان مقاله «جهان‌بینی سعدی»، اکرام بار دیگر شیفتگی خود را نسبت به شخصیت و شعر اقبال لاهوری آشکار کرده و نوشته است: «در عصر حاضر علامه محمد اقبال نظریهٔ مذکور سعدی را بسیار پسندیده و یک شعر شیخ را به نحوی زیبا در منظومهٔ خود که "طیاره" نام دارد، تضمین کرده است بقرار ذیل...» (همان: ۳۰۶). این درحالی است که ذکر کردن نام و شعر اقبال در این مقاله با توجه به عنوان آن، اصلاً ضرورتی نداشته است.

## ۲-۱-۱۲. «تاریخ به روایت اشکها و خونها»

در مقاله «تاریخ به روایت اشکها و خونها»، نیز اکرام با توجه به مقدمه کلام خود درباره اشعار خلیل‌الله خلیلی، می‌بایست صرفاً از این شاعر و سخنان او درباره افغانستان صحبت می‌کرد؛ اما به سبب پیوند و علقه‌ای که با شخصیت و شعر اقبال دارد، از سیر موضوع خارج شده و نوشته است: «علامه محمد اقبال به همین سبب برادران افغان را همیشه ستوده و شهر کابل را بر دهلی ترجیح داده می‌گوید:

هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است      که این عجزه عروس هزار داماد است»

(همان: ۳۱۰)

در جای دیگر همین مقاله نیز بعد از ذکر بیت زیر از خلیل‌الله خلیلی، نوشته است:

«انقلابی در زمین و آسمان آمد پدید      لرزشی در پیکر کون و مکان آمد پدید

در ضمن همین منظومه توجه استاد به شعر اقبال که "میلاد آدم" نام دارد نیز بوده است» (همان: ۳۱۸).

## ۲-۱-۱۳. «موقعیت زبان فارسی در پاکستان»

در مقاله «موقعیت زبان فارسی در پاکستان»، اکرام نه تنها غرب زدگی را نقد کرده، بلکه به فرهنگ غرب نیز تاخته و اقبال لاهوری و محمدعلی جناح را به عنوان قهرمانانی معرفی کرده که پاکستان را از این فرهنگ فاسد نجات داده‌اند: «علامه محمد اقبال همانگونه که مردم را از فرهنگ فاسد مغرب‌زمین و نتایج سوء آن برای بشر مطلع ساخت در احیای افکار اسلامی و فرهنگ دینی و زبان فارسی کوشش‌های مؤثری را به عمل آورد» (همان: ۳۳۶). از منظر آموزه‌های روانکوی لکان، اقبال برای اکرام به مثابه مادر یا دیگری کوچک (other) و فرهنگ غرب نیز به منزله پدر یا دیگری بزرگ (The Other) است. کارکرد دیالکتیکی آینه این گونه است که «واقعیت کودک را نفی می‌کند و در عوض، واقعیتی خیالی می‌سازد که اگو را تسخیر می‌کند و به او می‌باوراند که آنجا (در آینه) است» (کالویانف، ۱۳۹۸: ۳۸). از دیدگاه لکانی، اقبال برای اکرام مانند آینه‌ای است که در مقابل او ایستاده و به همین سبب، اکرام تصویری منسجم و تمامیت‌یافته از «خود» یا اگو را در آینه مشاهده می‌کند و اصلاً در «خود» یا اگو «فقدان»ی را مشاهده نمی‌کند؛ بنابراین، گمان می‌کند که فالوس را در نزد خود دارد. در تأیید این امر، لواین نوشته است: «چون



من نمی‌توانم از جایگاه نگاه مادرم به خود نگاه کنم تنها می‌توانم از نگاه به خود در آینده خشنود شوم. برای لکان این خشنودی خودشیفته‌وار در دیدن کسی که کسی را می‌بیند، تلاشی دفاعی برای طفره رفتن از عواقب ابژه شدن به‌واسطه نگاهی بیرونی است» (لواین، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

## ۲-۱-۱۴. «کتابخانه‌های معروف فارسی در پاکستان»

در «کتابخانه‌های معروف فارسی در پاکستان»، نیز اکرام نسبت به گذشته سرزمین خود بالیده است؛ به‌گونه‌ای که به سرزمین خود نیز به‌منزله مادر یا دیگری کوچک می‌نگرد. نام هر شاعر یا اندیشمندی که به سرزمین او ارجاع دهد، نیز از این امر مستثنی نیست. او نوشته است: «سرزمین پاکستان که از اوایل قرن پنجم تا قرن چهاردهم هجری مهد زبان و ادبیات فارسی بوده است [...] اولین زن شاعر زبان فارسی رابعه بنت کعب قزداری یا خضداری که در قرن چهارم هجری می‌زیست متعلق به این سرزمین [= پاکستان] است. همچنین اولین کتاب فارسی در تصوف و عرفان که هنوز هم در جهان ادب اعتبار تمام دارد کشف‌المحجوب تألیف علی هجویری در قرن پنجم هجری در لاهور نوشته شد و نیز اولین تذکره شعرای فارسی لب‌الب‌الباب تألیف محمد عوفی در قرن هفتم هجری در شهر اوچ در پاکستان نگاشته شد. بهترین کتابهای لغت فارسی، دستور زبان فارسی و نقد ادبی بدون هیچ تردید متعلق به این سرزمین است. اگر ترویج شعر را مطرح کنیم همین بس است که مسعود سعد سلمان و علامه اقبال متعلق به لاهور می‌باشند و دهها عرفی شیرازی و طالب آملی و دیگران در این شهر عمرها بسر بردند و دیوان‌ها بیادگار گذاشتند» (اکرام، ۱۹۹۹م: ۳۵۳ و ۳۵۴).

## ۲-۲. مولوی، نیچه و اقبال

کتاب «مولوی، نیچه و اقبال» شامل سه بخش است. بخشی از این کتاب با عنوان «تأثیر مولوی بر اقبال» نوشته سیدمحمداکرم اکرام است. مطالب این نوشته به مطالبی که در مقاله «تأثیر مولوی در اندیشه اقبال» در کتاب «اقبال و جهان فارسی» آمده، بسیار شباهت دارد. نویسنده از همان ابتدا با ذکر دو بیت زیر، اقبال را پیرو و شیفته مولوی معرفی کرده است:

پیرومی مرشد روشن ضمیر      کاروان عشق و مستی را امیر  
منزلش برتر ز ماه و آفتاب      خیمه را از کهکشان سازد طناب

(عبدالحکیم و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۶۵ و ۱۶۶)

اکرام باور دارد که اقبال برای شعر و شخصیت مولوی، احترام خاصی قائل است. او برای اثبات مدعای خود، ادله گوناگونی ارائه کرده است. اولاً، «از لحاظ سبک شعر [= مشخصاً مثنوی "اسرار خودی"] قسمت اعظم آثار اقبال به پیروی از مولانا سروده شده است» (همان: ۱۶۸). در این باره، اکرام به صورت مفصل تأثیرپذیری اقبال از مولوی را در سرودن «اسرار خودی» نشان داده است (ر. ک: اکرام، ۱۹۸۲م: ۱۲۸-۱۳۲). ثانیاً، به تبع دلیل نخست، اقبال حتی در قوافی نیز عمداً ایرادهایی را مرتکب شده است: «اقبال بحدی پیرو سبک مولانا و شیفته‌ی شیوه‌ی او بود که وقتی یکی از دانشمندان معاصرش سیدسلیمان ندوی چند بیت از اسرار خودی را از لحاظ قافیه مورد انتقاد قرارداد، اقبال در پاسخش گفت: "درباره‌ی قوافی، هرچه نوشته‌اید درست است ولی چون از این مثنوی شاعری مقصود نبود، لذا در بعضی موارد من عمداً تساهل به کار بردم و در مثنوی مولانا تقریباً در هر صفحه امثال چنین قوافی به چشم می‌خورد» (اکرام، ۱۳۷۰: ۱۶۹). ثالثاً، این که تعلیمات و آموزه‌های مولوی، از نظر اقبال می‌توانست برای رفع گرفتاری جامعه آن روز مسلمانان چاره‌ای باشد، البته به گفته اکرام «از لحاظ انحطاط ملل اسلامی دوره‌ی اقبال شباهت زیادی با دوره‌ی مولوی داشت» (همان: ۱۷۰). همچنین، اکرام در کتاب «اقبال در راه مولوی»، دلیل مهم دیگری را مبنی بر تبعیت اقبال از مولوی و شیفتگی او نسبت به مولانا ذکر کرده است. او با استناد به نامه‌ای که اقبال به سیدسلیمان ندوی نوشته، از قول اقبال آورده است: «در زمینه شاعری نظریه "ادب برای ادب"، هیچ وقت هدف من نبوده است، زیرا من برای ریزه‌کاری‌های هنری وقت ندارم. مقصود تنها این است که در افکار انقلاب بوجود بیاید و بس...» (اکرام، ۱۹۸۲م: ۷۹). "ادب برای ادب" زمانی تحقق پیدا می‌کند که شاعر در مقام سوژه نه به میل دیگری، بلکه به میل خود پای-بند باشد. اقبال در مقام سوژه میل‌ورز شاعر، به میانجی دال شعر قصد داشت میل دیگری، یعنی انقلاب، را برآورده سازد. به همین سبب، اقبال الفاظ شعر خود به مثابه دال را آن گونه که دیگری بزرگ می‌خواسته بر قلم آورده است. اکرام در این باره



نوشته است: «الفاظ برای او وسیلهٔ ابراز معانی و مطالب می‌باشد و نه آرایش و پیرایش کلام که اصلاً منظورش نبود» (همان: ۸۰). رابعاً، اکرام دربارهٔ عدول اقبال از سبک هندی- که سبک غالب زمانهٔ شاعر بوده- نیز سخن گفته است. اقبال از سبک هندی روی‌گردان شد و به‌گفتهٔ اکرام، شعر فارسی را «بسبک سیمبولیسم متصوفین بزرگ ایران مانند سنایی و عطار و مولوی و عراقی و حافظ و محمودی شبستری و جامی برگرداند» (همان: ۹۰). این امر نیز بازنمایی‌کنندهٔ شیفتگی اقبال به تصوف، مشخصاً تصوف از دیدگاه مولوی، است. پنجم این‌که، اکرام با استناد به غزل‌های مولوی و اقبال، نشان داده که اقبال به استقبال برخی از غزل‌های مولانا رفته است (ر. ک: همان: ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲). این امر، یعنی استقبال از غزل دیگری، نیز بازنمایی‌کنندهٔ پیروی اقبال از میل دیگری است؛ بنابراین، اقبال در مقام سوژه‌ای که خود را اخته می‌دید، فالوس را نزد آموزه‌های مولوی جست‌وجو می‌کرد و قصد داشت با احراز این فالوس، فقدان موجود در خود را پُر کند.

### ۳. نتیجه‌گیری

با بهره‌گیری از آموزه‌های روانکاوانهٔ ژاک لکان و با توجه به قراین به‌دست‌آمده از تحلیل انتقادی گزاره‌های پژوهشی اکرام نشان دادیم، که نخست، با توجه به هویت‌یابی خیالی- که در آن مرحله اگو شکل می‌گیرد- و هویت‌یابی نمادین- که در آن مرحله سوژه به‌وجود می‌آید- و با توجه به بروز نشانه‌های شیفتگی در متن نوشته‌های پژوهشی اکرام به‌مثابهٔ ساختار روانی وی، کلام این پژوهشگر در سطح اگو باقی مانده و وارد مرحلهٔ هویت‌یابی نمادین نشده است. در نگاه اجمالی نسبت به گزاره‌هایی که ناظر بر شیفته‌وارگی است، می‌توانیم اظهار کنیم که در نوشته‌های پژوهشی اکرام، سنت به‌منزلهٔ نوعی اسطوره (mythus)- که بازنمایی‌کنندهٔ گذشته یا من آرمانی اکرام است- بر عقلانیت (logos) به‌منزلهٔ نگاه به آینده و ورود به عرصهٔ میل دیگری و اختگی نمادین پیشی گرفته است. دوم این‌که شیفتگی در متن پژوهش‌های اکرام سبب بروز چند مسأله در گزاره‌های این نوشته‌ها شده است: او تصویری از «خود» را در مرحلهٔ آینه‌ای دیده است؛ تصویری که هویت منسجم و تمامیت‌یافته‌ای را از «خود» دیده که همین امر سبب شده گمان کند فالوس را



داراست. به تبع این امر، اکرام اختگی نمادین را نپذیرفته، بنابراین اصلاً در عرصه دلالت میل دیگری برای احراز فالوس ورود پیدا نکرده است. شیفتگی اکرام نسبت به اقبال، نه به سبب عدم بروز فقدان در وجود این شاعر، بلکه به سبب تصعید یا والایشی است که او نسبت به این شخصیت و شعر او دارد. تقاضا یا طلب اکرام در جایگاه کودک، همان تقاضا یا طلب اقبال در مقام مادر یا دیگری کوچک است. اسلام، شعر و شخصیت مولوی، زبان فارسی و... از جمله دال‌های میل دیگری بزرگ است که اقبال در مقام سوژه میل‌ورز آن را تحقق بخشیده و اکرام نیز آن‌ها را پاس داشته است؛ بنابراین، شیفتگی اکرام نسبت به شعر و شخصیت اقبال، بازنمایی‌کننده شیفتگی اقبال نسبت به شعر و اندیشه مولوی است. چهارم این که آنچه درباره گزاره‌های پژوهشی آثار اکرام دیدیم، «اکرام آرمانی» را به ما معرفی می‌نمود. برای تدقیق و موثق نمودن این گزاره‌ها در عرصه پژوهش، به دور از هر گونه غرض‌ورزی، جانبداری و شیفتگی باید به اختگی نمادین تن در داد و با تبعیت از دال میل دیگری بزرگ «آرمان اکرام» را به مخاطب معرفی کرد. پنجم این که در مقام ناقد گزاره‌های پژوهشی اکرام، باید بپذیریم که نقد به دلیل جنبه زبانی آن، همواره یا فقدان را بازنمایی می‌کند و نابسند است، یا این که مازادی را به همراه دارد و ناقد را وارد عرصه امر واقع می‌کند؛ بنابراین، ما در مقام ناقد نیز، همواره در مزر بین قطعیت و عدم قطعیت قرار گرفته‌ایم.



## کتابنامه

اکرام، سیدمحمد اکرم (۱۹۸۲م). اقبال در راه مولوی؛ شرح حال و آثار و سبک اشعار و افکار اقبال. لاهور: اقبال آکادمی.

\_\_\_\_\_ (۱۹۹۹م). اقبال و جهان فارسی. لاهور: دانشگاه پنجاب.

پیر کلرو، ژان (۱۳۹۸). واژگان لکان. ترجمه کرامت موللی، تهران: نی.

عبدالحکیم، خلیفه و دیگران (۱۳۷۰). مولوی، نیچه و اقبال. ترجمه محمد بقائی (ماکان). تهران: حکمت.

فینک، بروس (۱۳۹۷). سوژه لاکانی بین زبان و ژوئیسانس. ترجمه محمدعلی جعفری. تهران: ققنوس.

کالیانف، رادوستین (۱۳۹۸). هگل، کوژو، لکان: دگردیسی‌های دیالکتیک به همراه پنج نامه منتشر نشده لکان به کوژو. ترجمه احسان کریمخانی. تهران: علمی و فرهنگی.

کدیور، میترا (۱۳۸۱). مکتب لکان: روانکاوی در قرن بیست و یکم، تهران: اطلاعات.

لواین، استیون. زد (۱۳۹۵). لکان در قابی دیگر. ترجمه محمدمهدی ملک، تهران: شوند.

موللی، کرامت (۱۳۹۸). مقدماتی بر روانکاوی لکان: منطق و توپولوژی. تهران: دانشه.



## «در راه اقبال»

### اقبال از منظر استاد محمد اکرم اکرام شاه در اثر «اقبال در راه مولوی»

حکیمه دسترنجی<sup>۱</sup>

#### ON THE PATH OF IQBAL

#### Iqbal from the view point of Prof. Akram Ekram Shah in “Iqbal Dar Rah-e Movlavi”

**Hakimeh Dastranji**, Editor and researcher of Iqbal ology.

#### Abstract

Professor Syed Muhammad Akram Shah, known as Ekram, is a Pakistani Persian-speaking poet, scholar and researcher of Persian language and literature, and one of the leading figures in Iqbal Studies in Iran and the world. In this article, we analyze "Iqbal Dar Rah-e Movlavi",

"one of the earliest works written on Iqbal Studies and one of the most important sources in this field, written by him. We then briefly explain Professor Akram Shah's views on Allama Muhammad Iqbal and the necessity of Iqbal Studies. The results of this research show that Professor Akram Shah, in addition to theoretical and practical behavior in the way of Iqbal, has followed the method of comparative research chosen by Allama Iqbal in his research.

---

<sup>۱</sup> . نویسنده، ویراستار و پژوهشگر اقبال شناسی. [vasel.vafa@yahoo.com](mailto:vasel.vafa@yahoo.com)

با نهایت افتخار این گفتار را تقدیم می‌کنم به روح بزرگ استاد سید محمد اکرم شاه، که استاد مسلم پژوهشگران عرصه اقبال شناسی بوده و هستند. باعث سربلندی است که از فیوضات و ارشادات ایشان در داوری پایان نامه دکتری در زمینه اقبال شناسی در ایران، بهره برده‌ام. آرامش در زندگانی ابدی و نام نیک ماندگار زبینه وجودشان است.

**Key words:** Iqbal Lahori, Muhammad Akram Shah, Comparative Research methodology.

[1]:phd.in Iqbal ology, Author, editor in Iran, Tehran.

With the utmost pride, I dedicate this article to the great soul of Professor Syed Muhammad Akram Shah, who is and has been the undisputed master of Iqbal researchers. It is a source of pride that I have benefited from his blessings and guidance in the evaluation of my doctoral dissertation in the field of Iqbal Studies in Iran. Eternal peace in life and a lasting good name befits them.



**چکیده**

استاد سید محمد اکرم شاه، متخلص به اکرام، شاعر پارسی‌گوی پاکستانی، محقق و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی و از سرآمدان عرصه اقبال‌شناسی در ایران و جهان است. در این مقاله، ضمن تحلیل «اقبال در راه مولوی»، یکی از متقدم‌ترین آثار تألیف شده در زمینه اقبال‌شناسی و از امهات منابع این حوزه به قلم ایشان، به تبیین اجمالی دیدگاه‌های استاد اکرم شاه در باب علامه محمد اقبال و ضرورت اقبال‌شناسی می‌پردازیم. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که استاد اکرم شاه علاوه بر سلوک نظری و عملی در طریقت اقبال، در شیوه پژوهش و تحقیق، یعنی انتخاب «روش پژوهش تطبیقی» از علامه اقبال پیروی کرده است.

**واژگان کلیدی:** اقبال لاهوری، محمد اکرم شاه، روش پژوهش، تطبیقی،

بررسی.



استاد سید محمد اکرم متخلص به اکرم یا اکرام شاه (۶ دسامبر ۱۹۳۲ تا ۲۰ آگوست ۲۰۲۲)، شاعر، پژوهشگر، استاد زبان و ادبیات فارسی و اقبال شناس پاکستانی، استاد دانشگاه پنجاب و عضو افتخاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود. استاد اکرم شاه از پژوهشگران عرصه زبان و ادبیات فارسی بود و آثار گرانبغری چون «اقبال در راه مولوی» و «دایره المعارف اقبال» را در حوزه اقبال شناسی تألیف کرده و به سبب تعلق خاطرش به نقد ادبی فارسی در شبه قاره نیز آثار متعددی به زبان فارسی تألیف کرد که از جمله آنها *د/د سخن* (راولپندی، ۱۹۷۴)، *سراج منیر* (اسلام آباد، ۱۹۷۷)، *تنبیه الغافلین* (لاهور، ۱۹۸۳) - هر سه از آثار سراج الدین خان آرزو، شاعر پارسی گو و فرهنگ نویس هندی (۱۶۸۷-۱۷۵۶ م) - و *کارنامه ابوالبرکات لاهوری* (اسلام آباد، ۱۳۵۶) و صدها مقاله و چندین پایان نامه معتبر شایان ذکر است. وجه بارز تحقیقات استاد سید محمد اکرم تحقیقات او در زمینه *اقبال شناسی* است.

در حقیقت، «بدون تردید وجه بارز تحقیقات سید محمد اکرم اکرام، پژوهش‌های او در حوزه اقبال شناسی است. سید محمد اکرم یکی از سرآمدان اقبال شناسی در پاکستان است». (*دایره المعارف بزرگ اسلامی*، ذیل «پاکستان: ادبیات پاکستان»).

آخرین اثر استاد اکرم شاه با عنوان *دایره‌المعارف اقبال* در سه جلد، جامع‌ترین دانشنامه تألیف شده درباره علامه اقبال لاهوری و همه شخصیت‌ها و عوامل مرتبط با زندگانی، مقام علمی، تفکر، ادبیات، شعر، عرفان و فلسفه علامه اقبال است. این اثر به زبان اردو، به همت شعبه اقبالیات دانشگاه پنجاب در فاصله سالهای ۲۰۰۶-۲۰۱۴ میلادی منتشر شده و در واقع حسن ختام مبارکی است بر تحقیقات غنی ایشان در حوزه اقبال شناسی. نکته جالب توجه آن است که پژوهش‌های استاد اکرم شاه درباره علامه اقبال با تدوین کتاب *مهم اقبال* در *راه مولوی* آغاز شد و با *دایره المعارف اقبال* به سرانجام رسید.



*اقبال* در *راه مولوی*، در واقع، حاصل تحقیق و پایان‌نامه ایشان در دوره دکتری در دانشگاه تهران بود و پس از گذشت نزدیک به نیم قرن، همچنان، یکی از منابع مهم و دست اول در حوزه اقبال‌شناسی محسوب می‌شود و پس از سال‌ها هنوز مرجع مراجعه پژوهشگران حوزه اقبال‌شناسی است. نگارنده این سطور با تحلیل این اثر استاد اکرم شاه در زمینه اقبال‌شناسی، پس از ترسیم اجمالی سبک و سلوک علمی اقبال از منظر ایشان، به تأثیر اقبال بر سیر و سلوک عملی و نظری و به طور خاص، بر سبک تحقیق علمی استاد اکرم شاه می‌پردازد؛ تأثیری که موجب شد او تمام عمر در راه اقبال گام بردارد و همه عمر پربار خود را صرف اقبال‌شناسی و تحقیق در زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی کند.

## ۲. تبیین بحث

### ۲-۱. پارسی‌سرایی علامه اقبال از منظر اکرم شاه

به عنوان مدخل بحث ذکر این نکته ضروری است که استاد اکرم شاه در *اقبال* در *راه مولوی* بر تداوم و غنا بخشیدن به عرصه اقبال‌شناسی تأکید کرده است. او معتقد است که «نباید پنداشت که اقبال‌شناسی به پایان رسیده و دیگر مجال سخن‌پردازی در شخصیت اقبال نمانده است زیرا هنوز حقایق بسیاری از این متفکر بلند مرتبه در پرده اختفا مانده است که باید به مرور زمان آشکار گردد، چنان که خود می‌گوید: گمان مبر که به پایان رسید کار مغان / هزار باده ناخورده در رگ تاک است» (اکرم شاه الف، ۱۹۸۲، مقدمه).

بنابراین، اکنون که حدود یک قرن از درگذشت علامه اقبال و حدود ۵۰ سال از انتشار کتاب ارزشمند *اقبال* در *راه مولوی* می‌گذرد جا دارد به مناسبت گرامی‌داشت مقام بلند استاد محمد اکرم اکرام شاه به این سوال پاسخ دهیم که چگونه اکرم شاه قدم در راه اقبال نهاد؛ همانگونه که اقبال قدم در راه مولوی گذاشت و قدم گذاشتن در این راه چه تأثیری بر سبک علمی و نگاه پژوهشی او داشت.

اولین ویژگی علامه اقبال از نظر استاد اکرم شاه، پارسی‌سرایی علامه اقبال و عشق و علاقه‌اش به فرهنگ ایرانی بود. او در این باره نوشته است: «اقبال تا ۳۶



سالگی یعنی تا سال ۱۹۱۳ میلادی شاعری اردو زبان بود و از سایر شعرای برجسته این زبان گوی سبقت را ربوده بود. اقبال در کار شاعری دچار دو اشکال بزرگ گردید: یکی اینکه زبان اردو متحمل افکار عمیق فیلسوفانه و عارفانه او نمی‌شد؛ دوم اینکه زبان اردو در کشورهای خارج از هند شناخته نبود. به عبارت دیگر، پیامی که اقبال برای جهان داشت زبان اردو، وسیله کامل ابلاغ آن نبود. بنابراین، او زبان فارسی را که محملی مناسب برای ابراز اندیشه‌های عرفانی و فلسفی او بود، برگزید و نخستین آثار او، *اسرار خودی* و *رموز بیخودی*، به زبان فارسی، بلافاصله در مراکز علمی و ادبی جهان ترجمه و شایعه شد» (اکرم شاه الف، ۱۹۸۲: ۸۳، ۸۴). استاد اکرم شاه در پردازش فارسی گویی اقبال سوالی را مطرح می‌کند بدین قرار که اگر اقبال تمام اشعار خود را تنها به زبان اردو می‌سرود، باز همان مقامی را که امروز با گفتن اشعار فارسی به دست آورده است، احراز می‌نمود؟ و پاسخ ایشان به این سوال، صراحتاً منفی است (همان: ۸۸). بنابراین، شیفتگی علامه اقبال به فرهنگ و فلسفه ایرانی و زبان فارسی، اولین ویژگی بارز علامه اقبال از منظر استاد اکرم شاه است.

## ۲-۲. در راه مولوی بودن علامه اقبال از منظر اکرم شاه

دیگر ویژگی مهم علامه اقبال از دیدگاه استاد اکرم شاه «در راه مولوی بودن» است. اقبال، مولانا جلال الدین بلخی را پیر راه خود شناخت و پاسخ همه سوال‌های خود را نزد او یافت. او در مثنوی تمثیلی جاوید نامه با روح حضرت مولانا دیدار می‌کند و از او اسرار آفرینش را می‌پرسد. جواب‌های مفصل مولانا موجب بی‌تابی روح اقبال می‌گردد (همان: ۳۶). علامه اقبال همچون مولانا، قالب مثنوی را برگزید تا بتواند اشعارش را که حاوی یک نظام فکری منسجم بود در مجموعه منظمی از مثنوی‌های *اسرار خودی* و *رموز بیخودی*، *ارمغان حجاز*، *مسافر* و جز اینها جا دهد (دسترنجی، ۱۳۹۸: ۱۱۹).

استاد اکرم شاه در *اقبال در راه مولوی* به تحلیل و بررسی شعر همه شاعران فارسی‌زبانی که علامه اقبال آثار آنان را مطالعه کرده یا متأثر از آنان بوده می‌پردازد. شمار این شاعران از *بشار بن برد تخارستانی* در قرن سوم هجری تا فردوسی، باباطاهر، ناصر خسرو، منوچهری، نظیری، حافظ، سعدی، صائب، قره‌العین، نشاط و



سبزواری را شامل می‌شود. اما بیشتر از همه به تأثیرپذیری او از مولانا جلال الدین بلخی می‌پردازد. وی معتقد است که تأثیر پذیری اقبال از مولانا جلال الدین بلخی را باید در دو عامل جستجو کرد:

یکی برجستگی نظام فکری حضرت مولانا که علامه اقبال را بسیار تحت تأثیر قرار داد و دیگر شباهت وضعیت اجتماعی مولوی و اقبال که هر دو تحت هجوم و سلطه و دستخوش فقر و عقب ماندگی بودند (اقبال در راه مولوی، ص ۲۸-۳۰؛ همو، ۱۳۶۵، ص ۱۳۶)، «تأثیر مولوی در هنر و اندیشه اقبال»، ص ۱۳۶-۱۴۲؛ همو، ۱۳۷۰، تأثیر مولوی بر اقبال، ص ۱۷۳؛ اسلامی ندوشن، محمدعلی، دیدن دگرآموز شنیدن دگرآموز، دیپاچه). استاد اکرم شاه معتقد است که اقبال تمام پیشرفت‌های خود در تصوف و عرفان را در نتیجه ارشاد و هدایت مولوی به دست آورد:

«با آنکه آثار و تفکرات بسیاری از فلاسفه مغرب و مشرق زمین را مطالعه کرده و بخش‌هایی از آنها را نیز پسندیده است. طیف مطالعات اقبال شوپنهاور، نیچه، گوته، انیشتین، تولستوی، بایرن، بیکن، برگسون، لاک، کانت و برونینگ در مغرب زمین تا بوعلی سینا، فخر رازی، فارابی، خواجه نصیر، شیخ شهاب الدین سهروردی، سنایی، عطار، عراقی، حلاج، شبستری، حافظ، سعدی، عرفی، نظیری، غنی، صائب، بیدل، ملاهادی سبزواری و ملاصدرا در مشرق زمین را در بر می‌گیرد. اما این تأثیر عمیق مثنوی معنوی بود که اقبال را به سرودن شعر فارسی برانگیخت و در دل او شمع اشتیاقی را روشن کرد که در نتیجه آن اقبال توانست گنجینه اسرار گرانبهای خود را به سبک نوین و طبق نیازمندی‌های عصر جدید به جهانیان تقدیم نماید.» (اکرم شاه الف، ۱۹۸۲: ۱۲۸).

### ۲-۳. علامه اقبال و برکندن ریشه سبک هندی از خارج از ایران

مثنوی جاوید نامه اقبال با مضمون مسائل مهم فلسفی و دینی و عرفانی اقتصادی و سیاسی انسان امروز، در واقع مثنوی عصر جدید است. اکرم شاه در تحلیل شعر اقبال اشعار به سبک او نیز می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که «گرچه



اقبال آثار شاعران سبک هندی را با دقت خوانده ولی پس از مدتی از سبک آنها دوری گزیده و به سبک عراقی و تاحدی سبک خراسانی متمایل گردیده است و شعر فارسی را از بیهودگی و فرسودگی سبک هندی که یک مسأله لاینحل به نظر می‌رسید، نجات داد و آن را به سبک سنایی، عطار، مولوی، عراقی، حافظ، شیخ محمود شبستری و جامی برگرداند. از این رو، یکی از خدمات بسیار شایسته اقبال برکندن ریشه سبک هندی از شعر فارسی در خارج از ایران است» (همان: ۹۰).

## ۲-۴. اقبال مثنوی سرا یا اقبال غزل سرا از منظر اکرم شاه

استاد اکرم شاه قالب‌های شعری علامه اقبال را نیز زیر ذره‌بین دقت علمی خود قرار داده است و معتقد است که با آنکه اقبال طبع خود را در قالب‌های مختلف شعری آزموده اما اساساً شاعری غزلسرا است و بیان مسائل عرفانی و فلسفی اقبال را به مثنوی گویی وادار کرده است. بدین ترتیب، او میان شعرهای اصیل اقبال و شعرهای تعلیمی او تمایز قائل می‌شود (همان: ۹۹).

سپس برای اثبات این مدعا به تحلیل غزل او می‌پردازد و معتقد است که اقبال در پیام مشرق بیشتر متأثر از حافظ و در زبور عجم تحت تأثیر شوریدگی‌های شاعرانه غزلیات شمس است؛ البته از غزل شاعران سبک هندی همچون غالب دهلوی و عرفی هم متأثر بوده بی‌آنکه به پیچیدگی‌ها و لفاظی‌های آنها مبتلا شود. استاد اکرم شاه شعر اقبال را با شعر بسیاری از شاعران بزرگ فارسی زبان تطبیق داده و موارد تأثیر و تأثر آنان را به تفکیک و با ذکر نمونه شعری باز نموده است. او در پایان این بخش از پژوهش به این نکته مهم دست می‌یابد که در میان غزل‌های اقبال غزل‌هایی هم هست که به سبک خاص خود او که سبک اقبال نام گرفته، سروده شده است (همان: ۱۰۰-۱۰۱).

## ۲-۵. تحلیل دوبیتی‌های علامه اقبال

اکرم شاه، پژوهش تطبیقی خود را با تحلیل دوبیتی‌های اقبال پی می‌گیرد و متذکر می‌شود که بخش عمده پیام مشرق و /ارمغان حجاز حاوی دوبیتی‌های اقبال

است. اقبال در سبک شعری آنها از باباطاهر عریان (وفات: ۴۱۰ ق) پیروی کرده و همان رقت و سوز را در برخی از آنها رعایت نموده است چنانکه در دوبیتی زیر:

به کویش رهسپاری ای دل ای دل      مرا تنها گذاری ای دل ای دل  
دمادم      آرزوها      آفرینی      مگر کاری نداری ای دل ای دل

(پیام مشرق، ص ۱۴۹).

اما وجه تمایز اقبال و باباطاهر گنجاندن مفاهیم فلسفی و نظریات اجتماعی چون مبارزه با استعمار، نقد تمدن غرب و نقد افکار عامیانه در دو بیت است که بدین گونه دوبیتی را از انحصار مضمون عاشقانه خارج می‌کند (اکرم شاه الف، ۱۹۸۲: ۱۳۴، ۱۳۲).

برای نمونه دوبیتی زیر شایان توجه است:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم      هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم  
موج زخود رفته ای تیز خرامید و گفت      هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

(پیام مشرق، ص ۱۹۲).

## ۲-۶. اشعار بدیع و آهنگین اقبال از منظر اکرم شاه

استاد اکرم شاه به جز قالب‌های رایج شعراقبال، بخشی را به تحلیل تطبیقی شعرهای بدیع و آهنگین او اختصاص می‌دهد و معتقد است که این بخش از شعرهای اقبال یک منظومه است با قوافی متعدد یا یک منظومه که در اوزان مختلف سروده شده است و به این نتیجه می‌رسد که علامه اقبال این منظومه‌ها را در اثر مطالعه شعر غربی و موسیقی کلاسیک مغرب‌زمین سروده و برای نمونه منظومه زیر را نقل کرده است:

گفتند فرود آی ز اوج مه و پرویز	برخود زن و با بحر پر آشوب به پا خیز
با موج در آویز	نقش دگر انگیز
تابنده گوهر خیز	من عیش هم آغوشی دریا نخریدم
آن باده که از خویش رباید نچشیدم	از خود نرمیدم
ز آفاق بریدم	بر لاله چکیدم

(پیام مشرق، ۱۸۸).



## ۲-۷. مختصات لفظی و معنوی اشعار فارسی علامه اقبال از منظر اکرم شاه

اکرم شاه پژوهش خود در اقبال شناسی را با تحلیل مختصات لفظی و مختصات معنوی اشعار فارسی علامه اقبال پی می‌گیرد. مختصات لفظی مانند ایجاز بیان، الهام لفظی، زیبایی ترکیبات و مفردات، آهنگ و موسیقی، هیجان بیان، تغییر معانی برخی الفاظ فارسی، تشبیه و استعاره، تلمیح، تضمین، تمثیل و تسلسل در مضمون یک غزل را شامل می‌شود. او در ضمن بررسی مختصات معنوی، سمبولیسم، سرشاری طبع، اوج تخیل، شور و سوز، مضامین فلسفی، مضامین تاریخی به ویژه تاریخ معاصر دوره حیات علامه اقبال، مضامین عرفانی، مضامین انتقادی، تصویر سازی قوی، زبان بیان اقبال، ابتکار و تنوع مضامین و امید و خوش بینی اقبال را بررسی می‌کند. نکته ظریفی که اکرم شاه بدان توجه می‌دهد آن است که به رغم وجود خوش‌بینی و امید، علامه اقبال نسبت به مسائل اجتماعی عصر خود واقع بین هم بوده است (اکرم شاه الف، ۱۹۸۲: ۱۵۰-۱۳۶). و با توجه به واقعیت سطح فرهنگ و اوضاع اجتماعی اقتصادی ملل شرق و کندی پیشرفت آنان، دوبیتی زیر را نیز سروده است:

دلی برکف نهادم دلبری نیست      متاعی داشتم، غارتگری نیست  
درون سینه من منزلی گیر      مسلمانی ز من تنهاتری نیست  
(ارمغان حجاز، ص ۵۲۶).

## ۲-۸. بررسی افکار علامه اقبال از منظر اکرم شاه

اکرم شاه بخش پایانی تحقیق خود را به افکار اقبال اختصاص می‌دهد. او ویژگی مهم دیگر علامه اقبال برای تبدیل شدن به نابغه مشرق زمین را مطالعه اندیشه‌های مختلف و ارائه راه‌حل متعادل برای حفظ دین و معنویت و کرامت انسان در دنیای مدرن می‌داند. از دیدگاه اکرم شاه این ویژگی موجب کمال اندیشه اقبال شد و همین بود که او را راهنمای ملت و مجدد دین کرد. اقبال اندیشه‌های مختلف شرق و غرب را به تمامی و کمال مورد مطالعه قرار داد و بین قدیم و جدید راه ائتلافی پیدا کرد و چاره ملل مغلوب و منکوب را در تکامل شخصیت و احترام به نفس جست (اکرم شاه الف، ۱۹۸۲: ۸۸).



عرفان پویا و نظریه خودی یکی از ارکان مهم نظریه علامه اقبال از دیدگاه اکرم شاه است. عرفانی که در آن مرید پس از سیر و سلوک درونی و دستیابی به معرفت به مقام بقا می‌رسد. بقای عارف از دیدگاه علامه اقبال یک ویژگی ثابت دارد و آن خدمت به خلق و حضور اجتماعی است. بنابراین، عرفان علامه اقبال مبتنی بر شور و حرکت و پویایی است و از اسلامی پویا و مبتنی بر اجتهادی نوگرا و متناسب با دنیای امروز سرچشمه می‌گیرد (همان: ۱۷۴-۱۸۴).

### ۳. سبک و روش پژوهش علمی علامه اقبال و استاد اکرم شاه

اما برای رسیدن به پاسخ مسئله مطرح شده در آغاز این مقال در خصوص سبک و روش پژوهش علمی علامه اقبال و استاد اکرم شاه، توضیح کوتاهی درباب شیوه و اساس تحقیقات علامه اقبال ضروری به نظر می‌رسد. ویژگی ثابت تحقیقات علامه اقبال، علاوه بر شمول بر منابع مختلف و مبتنی بودن بر پایه تحقیق علمی، بهره‌مندی از روش تطبیقی است. برای مثال، علامه اقبال در سیر حکمت در ایران پس از تحلیل فلسفه ایرانی پیش از اسلام، نظریات فلاسفه یونان (افلاطون و ارسطو و نحله‌های پدید آمده بر اساس نظرات آنان) را مورد تحلیل قرار می‌دهد و به بررسی زمینه‌های فکری و تاریخی ظهور و بروز آنها و تأثیرپذیری آنان از نحله‌های دیگر می‌پردازد و علاوه بر این، از مطالعه تطبیقی تصوف ایرانی و عرفان مسیحی غافل نیست و ظرایف تاریخ فلسفه اسلامی -همچون اختلاط اندیشه‌های ارسطو با نوافلاطونیان- را مورد مذاقه قرار می‌دهد. توجه به نکات نو و بدیع مانند طرح "پوزیتیویسم ایرانی" در نحله‌ای به سردمداری ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ق) و ابن هیثم (۳۵۴-۴۳۰ ق) و مقایسه تطبیقی نظرات آنان با نظریات جدید در روانشناسی تجربی و نظریه «زمان واکنش» در مغرب زمین، شاهد دیگری است از سبک علمی و تطبیقی علامه اقبال لاهوری (سیر حکمت در ایران، ص ۷۴-۱۵۷؛ ایران و اقبال، ص ۱۱۸-۱۴۰).



#### ۴. نتیجه گیری

استاد سید محمد اکرم به عنوان سالک راه اقبال به سیر و سلوک در طریق اقبال پرداخته است. این سیر و سلوک نه تنها جنبه نظری که جنبه عملی را نیز در برمی گیرد و جنبه عملی نه تنها در روحيات شخصی - به گواه همه آنان که ایشان را می شناسند - بلکه در سبک تحقیق و پژوهش نیز توسعه یافته است. اکرم شاه همچون اقبال تحقیق خود را به شیوه‌ای آزاداندیشانه، واقعی و تطبیقی پیش می برد و از تعصب و دخالت دادن تمایلات شخصی می پرهیزد. همین ویژگی بارز است که اقبال در *راه مولوی* را تبدیل به اثری برجسته و بی نظیر و منبعی دست اول و بلامنازع در حوزه اقبال شناسی کرده است؛ همان طور که استاد اکرم شاه را از حیث تحقیقات ادبی و علمی و از حیث سیر و سلوک نظری و عملی، شایسته جایگاه رفیع سالک وارسته و بی بدیل طریق اقبال شناسی ساخته است.



## کتابنامه

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰)، دیدن دگر آموز شنیدن دگرآموز، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۸۸)، سیر حکمت در ایران، ترجمه محمد بقائی ماکان، تهران: انتشارات فردوس.
۲. ----- (۱۳۸۲)، کلیات اقبال لاهوری، میکده لاهور، به کوشش محمد بقائی ماکان، تهران: انتشارات اقبال.
۳. اکرم شاه، سید محمد اکرم. (۱۹۸۲)، اقبال در راه مولوی، لاهور: آکادمی اقبال.
۴. اکرم شاه، سید محمد اکرم. (۱۳۶۵)، «تأثیر مولوی در هنر و اندیشه اقبال»، در شناخت اقبال مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. اکرم شاه، سید محمد اکرم. (۱۳۷۰)، «تأثیر مولوی بر اقبال» در مولوی نیچه و اقبال، ترجمه محمد بقائی ماکان، تهران: انتشارات حکمت.
۶. بجنوردی، محمد کاظم. (۱۳۸۳)، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل «پاکستان: ادبیات پاکستان»، تهران: انتشارات دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۷. دست رنجی، حکیمه. (۱۳۹۸)، ایران و اقبال، تهران: موسسه فرهنگی اکو.



# بررسی سبک‌شناسی لایه آوایی غزلهای ملک الشعراء قاری عبدالله افغانستانی

شفیق الله شفقت<sup>۱</sup>

غلامرضا مستعلی پارسا<sup>۲</sup>

## A Study of the stylistics of phonetic layer of poet laureate of Qari Abdullah Afghani

**Shafiqullah Shafaqat:** Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Allamah Tabataba’I University, Tehran- Iran.

**Ghulam Reza Mustali Parsa:** Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allamah Tabataba’i University, Tehran- Iran.

### Abstract

Background and Objective: Qari Abdullah is one of the master poets of the Persian language in the contemporary era in Afghanistan. His sonnets have not been studied from the layered stylistics point of view. The main focus of this study is to analyze the phonetic layer of fifty selected lyrics (Sonnets) from his Diwan (Poetry book) based on layered stylistics, so that the readers will get to know the characteristics of this prominent poet’s literary personality and master pieces.

---

<sup>۱</sup> دانشجوی افغانی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران.

<sup>۲</sup> دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران. نویسنده مسئول:



**Methodology:** This study is based on library and analytic-descriptive research method which studied fifty lyrics from Qari Abdullah Diwan through a layered approach.

**Findings:** The poet focused on Persian famous lyrical forms called Bahr Raml and Hazaj. In the discussion of background music, extensive attention is paid to the rhymes (An, A, E, R, Yed, R) ۹۰% of Qari's lyrics are rhythmic and most of the rhythms were accompanied by special verbs. In the discussion of inner music, repetition, rhythm and pun have been important. The long vowel "A" «آ» and the consonant words "R, D, M, N" «ن، د، م، ن» have more frequently used in the poet's sonnets. Repetition of affective words and the frequent use of rimes have doubled the derivation and musicality of Qari's sonnets.

**Conclusion:** Bahr Ramal (Persian Lyrical Form) is a fine measure to express sorrow and Bahr Hazaj (Persian Lyrical Form) is to express happiness, thus it can be said that the poet is torn between sadness and happiness. The high frequency of the rhyme (an) (آن) expresses happiness and the rhyme (a) (آ) expresses the sorrows and sadness hidden within the poet. The alliterations portrayed the dynamic mood of the poet. The repetition of the long vowel "A" «آ» articulates a fascinated man's appeal for help. The repetition of the vowels (M, W, N) «م و ن» has a charming tone and its repetition in most of the sonnets indicates that the poet has felt the scent of his beloved's reunion and is happy. The frequency of emotional words indicates the extroversion of the poet.

**Keywords:** Stylistics, Phonetic Layer, Lyrics, Background Music, Inner Music, Qari Abdullah, Afghanistan.



## چکیده

**زمینه و هدف:** قاری عبدالله از شاعران چیره دست زبان فارسی در قلمرو افغانستان در دوران معاصر است. غزلهای او تا کنون از منظر سبک‌شناسی لایه‌ای مورد پژوهش قرار نگرفته است. هدف اصلی این پژوهش، تحلیل لایهٔ آوایی پنجاه غزل منتخب از دیوان وی بر پایهٔ سبک‌شناسی لایه‌ای است تا خوانندگان با ویژگی‌های سخن و شخصیت ادبی این شاعر آشنا شوند.

**روش مطالعه:** این پژوهش بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای و روش تحلیلی - توصیفی به بررسی و تحلیل سبک پنجاه غزل از دیوان قاری عبدالله با رویکر لایه‌ای پرداخته است. یافته‌ها: شاعر در سروده‌هایش به بحرهای رمل و هزج توجه داشته است. در بحث موسیقی کناری، قافیه‌های (آن، آ، اب، آر، ید، ر) بیش تر مورد توجه بوده است. ۹۰٪ غزلهای قاری مردّف و فعلی هستند؛ اغلب ردیف‌ها را افعال خاص با مفاهیم پویا تشکیل داده‌اند. در بحث موسیقی درونی، تکرار، سجع و جناس بیش تر مورد توجه بوده‌اند. مصوت بلند «آ» و از میان واجهای صامت «ر، د، م، ن» در غزلهای شاعر بسامد بیشتر دارند. تکرار واژه‌های حسی، بسامد سجع و آن هم از نوع متوازی و مطرف و جناس‌های لاحق، اشتقاق و تام موسیقایی سروده‌های قاری را دو چندان نموده‌اند.

**نتیجه‌گیری:** بحر رمل قالب مساعد برای بیان غم و بحر هزج جولانگاه خوبی برای بیان شادی است؛ با در نظر داشت این امر، می‌توان گفت که شاعر در بین غم و شادی دست و پنجه می‌زده است. بسامد بلند قافیۀ (آن) بیانگر شادکامی و قافیۀ (آ) بیانگر غصه‌ها و اندوه پنهان در سینۀ شاعر است. بسامد ردیف‌های فعلی، حالت پرتحرک شاعر را ترسیم کرده است. تکرار مصوت بلند «آ» صدای کمک خواهی انسان شیفه و شیدا را تداعی می‌کند. تکرار واج‌های «م و ن» صدای نغمۀ دلکش داشته و تکرار آن در اغلب غزلها، بیانگر آن است که شاعر بوی وصال معشوق را حس نموده است و شادی سر داده است. بسامد واژه‌های حسی، به برونگرایی شاعر دلالت می‌نماید.

**واژگان کلیدی:** سبک‌شناسی، لایهٔ آوایی، غزلیات، موسیقی کناری، موسیقی درونی،

قاری عبدالله، افغانستان.



## ۱- مقدمه

سبک، روشی از کاربرد زبان است که در یک بافت معین، به وسیله شخص معین و برای هدف مشخص به کار گرفته می‌شود. رویکردهای سبک‌شناسی به دو گروه مشخص متن بنیاد و بافت بنیاد تقسیم گردیده است. رویکرد متن بنیاد به تحلیل متن می‌پردازد و الگوهای یک متن را مانند صورتهای آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدیولوژی شناسایی می‌کند، بدون آنکه این الگو را با بیان و محتوای متن پیوند دهد. رویکرد بافت بنیاد به بررسی بافتهای مختلفی می‌پردازد که متن در آن یافت تولید می‌شود؛ بافت شامل ساختارهای زبانی (متن) و غیر زبانی (نهادهای جامعه) است. سبک‌شناسی لایه‌ای یکی از رویکردهای جدید سبک‌شناسی متون ادبی به شمار می‌رود که متن را در پنج لایه، آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدیولوژیک مورد بررسی قرار می‌دهد. یکی از عوامل برتری این نوع سبک از دیگر رویکردهای سبک‌شناسی بررسی جزء به جزء عناصر تشکیل دهنده متن با بافت موقعیتی (ساختار غیر زبانی) همان عناصر است. از طرف دیگر سبک‌شناسی لایه‌ای بر پایه علم زبان‌شناسی استوار بوده و از شیوه‌های نو در پژوهش‌های سبکی محسوب می‌شود. در سبک‌شناسی لایه‌ای با توجه به بافت موقعیتی به عنوان کلان-لایه، شعر را به خردلایه‌ها تجزیه کرده و با بررسی خردلایه‌های شعری به مطالعه سبک پرداخته می‌شود. «سبک‌شناسی لایه‌ای متن را در پنج لایه بررسی می‌کند. وقتی متن را در پنج لایه مختلف تحلیل می‌کنیم، مشخصه‌های برجسته سبک و نقش و ارزش آنها در هر لایه جداگانه مشخص می‌شود. این روش، کشف و تفسیر پیوند مشخصه‌های صوری متن با محتوای آن را آسانتر می‌سازد؛ زیرا سهم و نقش هر بخش از بزبان در شکل‌دادن به سبک به روشنی نشان داده می‌شود» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۳۸).

تحلیل آوایی یکی از مراحل سبک‌شناسی لایه‌ای بوده و عبارت است از «بررسی آوای زبان آنگونه که در گفتار تولید و ادراک می‌شوند» (همان: ۲۳۸). بر این اساس میتوان گفت که لایه آوایی، اهمیت و کاربرد آواها و تأثیرگذاری زیبایی‌شناسیک و نقش آنها را در سبک سخن بررسی می‌کند تا جایی بخش عمده زیبایی‌های موسیقایی، حاصل لایه آوایی است. در همین راستا، پژوهش حاضر کوشش دارد



تا در سایه سبک شناسی لایه‌ای، مشخصه‌های سبکی غزلیات قاری عبدالله را در لایه آوایی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

### ۱-۱- سؤالهای پژوهش

۱. ویژگیهای اصلی سبک غزلیات قاری عبدالله در سطح آوایی چیست؟
۲. ایدئولوژی قاری عبدالله در لایه‌های مختلف زبانی با استفاده از چه تمهیداتی بازتاب یافته است؟

### ۲-۱- اهمیت و ضرورت پژوهش

سبک شناسی لایه‌ای یکی از روشهای نو و مهم در راستای بررسی سبک آثار شاعران و نویسندگان به حساب می‌رود. این شیوه در افغانستان کمتر مورد توجه بوده و کارهای قابل ملاحظه‌ای در این حوزه به انجام نرسیده است. با توجه به موارد مذکور و این که تا کنون هیچ پژوهش جامع که به بررسی سبک شعر قاری عبدالله با رویکرد لایه‌ای پرداخته باشد، انجام نیافته است، لذا کوشش می‌شود غزلیات شاعر مذکور با این رویکرد جدید و روشمند به بررسی گرفته شده و نتایج آن در رساله حاضر گنجانیده شود.

### ۱-۳- روش پژوهش

روش گردآوری اطلاعات و معلومات در این پژوهش کتابخانه‌ای و با استفاده از ابزار فیش برداری است که در پایان، یافته‌ها به شیوه تحلیلی- توصیفی بررسی می‌شوند و جدول بسامدی و نمودار فراوانی نیز ترسیم می‌گردد. جامعه آماری ما پنجاه غزل از دیوان قاری عبدالله است که به شیوه تصادفی انتخاب گردیده است. قابل ذکر است که دیوان غزلیات ملک الشعراء قاری عبدالله به اهتمام دکتر عفت مستشار نیا در سال ۱۳۹۱ در انتشارات عرفان به طبع رسیده است.

### ۱-۴- پیشینه پژوهش

بدون شک در زمینه زندگی، کارکردهای ادبی، جایگاه و خصوصیات شعری ملک الشعراء قاری عبدالله آثار متعددی نگارش یافته است؛ همچنان در حوزه سبک شناسی لایه‌ای پژوهش‌های فراوانی به انجام رسیده و کتابها، پایان نامه‌ها و مقاله‌های



زیادی نگارش یافته‌اند؛ اما پژوهش مشخصی در زمینه سبک شناسی لایه آوایی غزلیات قاری به انجام نرسیده است .

۱. «دو ملک الشعراء همروزگار: قاری و بیتاب» فرمند، غلام حسین. (۱۳۸۵)، اثر تحقیقی است که در خصوص زندگی، کارکردهای ادبی و خصوصیات شعری دو شاعر همروز افغانستانی (قاری عبدالله و عبدالحق بیتاب) نگارش یافته است. در این اثر به فعالیت‌های ادبی شاعر و برخی از رموز شعری و ویژگی‌های کلام او اشاره شده است .

۲. «شعر فارسی معاصر در افغانستان، قاری عبدالله ملک الشعراء» شفعی کدکنی، محمدرضا. این مقاله به شرح زندگی و جایگاه شعری قاری عبدالله اشاره شده است. همچنان خصوصیات شعری او را به بررسی گرفته شده و نکات برجسته سخن قاری را انگشت نشان ساخته است.

۳. «دو ملک الشعراء: بهار و قاری» کهدویی، محمدکاظم. کهدویی در این مقاله زندگی دو ملک الشعراء هم-عصر فارسی در ایران و افغانستان را به گونه مقایسه‌ای به بررسی گرفته است. شرح زندگی، کارکردهای ادبی، خصوصیات بارز کلام، جهان بینی و جایگاه شعری شاعران متذکره از مباحث اساسی این مقاله است.

۴. «سبک شناسی لایه‌ای در غزلیات خلیل الله خلیلی» احمدی، نسیمه. (۱۳۹۶). (کارشناسی ارشد). در این پایان‌نامه پژوهنده به بررسی پنج لایه پرداخته است که بر اساس این پنج لایه، غزلیات خلیل الله خلیلی با تعادل لفظ و معنا، در دارنده روابط متقابل لایه‌های پنجگانه آوایی، واژگانی، بلاغت، دستور و معناست که در راستای انتقال انگاره شکل گرفته‌اند.

## ۲- بحث و بررسی

### ۲-۱- قاری عبدالله (۱۲۴۸-۱۳۲۲ هـ. ش)

ملک الشعراء قاری عبدالله فرزند حافظ قطب الدین، شاعر، ادیب و مترجم افغان، در شهر کابل دیده به جهان گشود. آغاز زندگی قاری، به دوره پیش از استقلال و به زمان زمامداری عبدالرحمان خان مربوط بود و شهرتش در شعر و ادب به دوره بعد از استقلال پیوند دارد. نامبرده، آموزش‌های ابتدایی را در نزد پدر فراگرفت و بعد از آن به غرض آموزش‌های عالی به پیشروی برخی از دانشمندان بزرگ دیگر زانوی



شاگردی زد. علوم مروج ادبی و عربی از قبیل فقه، منطق، حکمت، کلام و غیره را نزد مدرسین در کابل آموخت (حنیف بلخی، ۱۳۶۴: ۶۱۴).

در علوم مروج آن وقت تبحر حاصل نمود و علوم متداوله را به خوبی میدانست و مخصوصاً در علوم لغوی دست توانایی داشت، بالاخص در صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع. با توجه به استعداد و توانایی که داشت، در مدت زمان محدودی خود را به شهرت رساند؛ و در حالی که هنوز بیست سال داشت، امیر حبیب الله خان که ولیعهد بود، او را به حیث مربی و استاد برگزید و به عنوان مشاور علمی و ادبی دربار کابل شناخته شد (کههدویی، بیتا: ۱۴۱۰).

وقتی اولین مدرسه «لیسه حبیبیه» در شهر کابل تأسیس شد، قاری عبدالله به حیث نخستین استاد و مربی در آن کانون علمی آغاز به کار نموده و تا چهل سال تام در این مدرسه و مدرسه حریبه سراجیه به تدریس پرداخت. علاوه براین، در علوم ادبی نیز استاد بود و مدتها به تدریس آن پرداخت و چه بسا شاگردانی که از محضر او کسب فیض نمودند؛ از آن جمله «تنی چند از اساتیدی که دانشکده ادبیات را در دانشگاه تازه بنیاد کابل پایه گذارند، خود از محضر ملک الشعرا قاری عبدالله کسب فیض نموده بودند و راهی را که قاری برای نخستین بار در تدریس ادبیات در کشور آغازیده بود، در دانشگاه ادامه دادند و در پرورش نسلی جدید از معلمان مدارس و استادان دانشگاه مجدانه می کوشیدند. بدین گونه، ادیبی همچون قاری در واقعیت امر پلی بود میان سنت ادبی کهن و ادبیات جدید (پرخاش، ۱۳۹۹: ۷۹).

آثار متعددی از اندیشه و خامه او تراوش یافته و سروده‌های فراوانی از خود به یادگار گذاشته است. برخی از آثار و تألیفات او عبارتند از: حالات شعراء (۱۳۱۱، کابل)، مجموعه منتخب نظم و نثر (کابل، ۱۳۱۹)، کلید الصرف (کابل، ۱۳۱۹)، فن معانی (کابل، ۱۳۲۷)، قواعد فارسی (لاهور، ۱۳۴۶)، مصاحبه اخلاقی، اشهر مشاهیر شرق، انشاء و محاکمه، المنبع الجديد، ترجمه فصوص الحکم حضرت شیخ اکبر، ترجمه رساله الصید شیخ محمود حسن، ترجمه سخندان فارس، کتابی در بلاغت، سراج الصرف، سراج النحو، ترجمه منطق امام غزالی، تذکره الشعراء معاصر، ترجمه مغازی واقدی، کتاب املا و اصول تنقیط و دیوان اشعار قاری (حنیف بلخی، ۱۳۶۴: ۶۱۶-۶۱۷).



## ۲-۲-۲- سبک

## ۱-۲-۲- معنای لغوی

سبک واژه عربی بوده و به معنای گداختن زر و نقره به کار رفته است. ادب پژوهان واپسین، سبک را به گونه مجازی به مفهوم طرز خاصی از نظم یا نثر به کار برده‌اند و تقریباً آن را با اصطلاح استیل (style) اروپاییان معادل ساخته‌اند؛ باید تذکر داد که «در لاتین متأخر در معنای واژه استیل توسع به وجود آمده، به مفهوم ویژگی خاص یک نوشته از نظر خوبی و بدی می‌باشد» (سایس، ۱۳۹۳: ۶)؛ و در زبان فارسی «به معنی شیوه، طرز، راه و روش است، به مفهوم عام تر آن در ادبیات کلاسیک شعری، به مکتب نیز اطلاق می‌گردد؛ چنانچه مترادف با سبک واژه مکتب نیز در تاریخ شعر فارسی کاربرد دارد» (کیانی، ۱۳۹۳: ۱۱). در ادبیات، سبک روشی است که شاعر و نویسنده برای بیان موضوع برمی‌گزیند، یعنی سبک شیوه گفتن است.

## ۲-۲-۲- معنای اصطلاحی

دانشمند شهیر و گران ارج ایران، شادروان بهار سبک را «روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب و طرز تعبیر» می‌داند (بهار: ص د) و باورمند است که سبک به یک اثر ادبی «وجهه خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القا می‌کند، و آن نیز به نوبه خویش وابسته به طرز تفکر گوینده یا نویسنده در باره حقیقت می‌باشد (همان: ص ج). دانشمندان دیگری نیز در این خصوص نظرشان را ابراز داشته‌اند؛ شمیسا در تعریفی از سبک، آن را «روش مشخص بیان مطلب» دانسته است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳). عبادیان تذکر داده است که «سبک یک اثر ادبی، مجموعه‌ای رهنمودهایی است که در سازماندهی تمامی عناصر و وحدت اجزای متشکل یک اثر با کیفیتی نوین مؤثر است و در واقع سازنده اصلی در ساختار یکپارچه اثر هنری است» (عبادیان، ۱۳۷۳: ۲۳). برخی را باور این است که سبک عبارت از طرز رفتارهای زبانی اشخاص است (فتوحی، ۱۳۹۵: ۳۴). ایرانزاده، دیدگاه کدکنی را در خصوص سبک چنین بیان می‌دارد: «اگر بخواهیم به خلاصه دیدگاه دکتر شفیع‌ی اشاره کنیم، ناگزیر هستیم مفهوم نرم (Norm) با زبان معیار را تبیین



کنیم و هر آنچه را که سبب انحراف از نرم است، ویژگی‌های سبکی به شمار آوریم» (ایرانزاده، ۱۳۹۰: ۱۰).

### ۲-۳- سبک‌شناسی

سبک‌شناسی، یکی از علوم مهم ادبی به شمار رفته که در این اواخر توجه پژوهشگران ادبی را به خود مبدول داشته است. در رابطه به این علم و شناخت آن دیدگاه‌ها و تعریف‌های متعددی ارائه شده که هر یک به گونه‌ای بر ماهیت و کارکرد سبک‌شناسی روشنی انداخته است. سبک‌شناسی دانشی جدیدی است که به باور برخیها با رشته‌های نقد ادبی و زبان‌شناسی بستگی تنگاتنگی دارد «سبک‌شناسی پدیده‌ای نوظهور و مرتبط با موضوعات و رشته‌های اکادمیک نقد ادبی و زبان‌شناسی است که به کشف تخطی از اصول و قواعد زبان معیار می‌پردازد» (احمدی، ۱۳۹۹: ۱۲)؛ فتوحی به نقل از میسترک دانشمند غربی می‌نویسد: «سبک‌شناسی عبارت است از بررسی گزینش‌ها و روشهای استفاده از زبان‌شناسی، فرازبان و شگردهای شناخت زیبایی‌ها، صناعات و شگردهای خاصی که در ارتباط کلامی به کار می‌رود» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۹۲). شمیسا در تعریف سبک‌شناسی آورده است: «همواره طیفی از عاطفه و احساس به واحد فکری اضافه می‌شود که موجب اختلاف سبک می‌شود و سبک‌شناسی به یک تعبیر بررسی همین چگونگی محتوای عاطفی آثار ادبی است» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۴۷).

### ۲-۴- سبک‌شناسی لایه‌ای

در سبک‌شناسی لایه‌ای یا مدرن، یک اثر ادبی در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و ایدئولوژیک بررسی می‌شود. اهمیت و مزیت این شگرد در آن است که بهره‌گیری از روشهای گوناگون را در هر لایه امکانپذیر می‌سازد (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۸). سبک‌شناسی لایه‌ای (مدرن)، دانشی است که در تحلیل و بررسی ویژگیهای سبکی متن از مؤثرترین شگردها بهره می‌گیرد؛ از آواها آغاز می‌کند و تا واژه‌ها و انواع و کیفیت کاربرد آنها و تعبیر و ترکیبات، همچنین نحو و ساختار جمله‌ها و بلاغت و کاربرد اندیشه و ایدئولوژی هنرمند به تجزیه و تحلیل می‌پردازد؛ و در نهایت از مجموع کلیت ساختار اثر به اهداف هنری سخنور پی‌میبرد (محمدی افشار، ۱۳۹۶:





۲۶۲). همچنان این روش، مشخصه‌های برجسته سبک و نقش و ارزش آن را در هر لایه به گونه‌ی جداگانه تثبیت نموده و کشف و تفسیر پیوند مشخصه‌های صوری متن با محتوای آن را آسان می‌سازد و از آشفتگی تحلیل و تداخل داده‌ها و دیدگاه‌ها جلوگیری می‌کند و در هر لایه، امکان کاربرد نظرها و روشهای مناسب را فراهم می‌سازد (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۳۷).

### ۱-۴-۲- لایه آوایی

لایه آوایی که سطح موسیقایی متن هم دانسته می‌شود، شیوه کاربرد و به خدمت گرفتن واحدهای آوایی چه به صوت وزن و آهنگ، چه به صورت الگوهای صوتی و چه شیوه تلفظ زبان به گونه‌ای که به صورت یک برجستگی زبانی تلقی گردد؛ بدون شک این واحدها و عناصر بر معنا نیز تأثیرش را برجا می‌گذارد (الهیان، ۱۳۹۲: ۹۶). این لایه سبکی به الگوهای آوایی و شیوه تلفظ در زبان گفتار و نوشتار عنایت دارد و کوشش دارد تا مشخص کند که «کاربرد خاص الگوهای آوایی و واجی زبان تا چه اندازه می‌تواند گفتار یک شخص را برجسته و نقش و ارزش زیبایی-شناسی و تأثیر سخن را بیشتر می‌کند» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۴۳)؛ باید تذکر داد که «اهمیت تغییرات آوایی به عناصر صوری زبان محدود نمی‌شود، بلکه نظام آوایی در تغییرات معنایی جمله و آهنگهای نحوی کلام نیز دارای ارزش بسیار است» (همان: ۲۴۳).

در سبک شناسی لایه آوایی، مشخصه‌های آوایی و اموری که باعث ایجاد موسیقی در شعر می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. شمیسا نیز به همین نظر است و می‌افزاید که سطح آوایی آثار همان سطح موسیقایی است؛ «از جمله مسائلی که باعث ایجاد اختلاف در سبکهای مختلف می‌شود، سطح آوایی یا موسیقایی آن است که بر زیبایی و تأثیرگذاری یک نوشتار می‌افزاید؛ زیرا در این مرحله، متن از لحاظ ابزار موسیقی آفرین بررسی می‌شود. موسیقی بیرونی و کناری از بررسی وزن و قافیه و ردیف در شعر معلوم می‌شود و موسیقی درونی متن به وسیله صنایع بدیع لفظی از قبیل سجع (متوازی، متوازن و مطرف)، انواع جناس (لاحق، تام، ناقص،



اشتقاق و ...)، انواع تکرار و موسیقی درونی نیز به وسیله تضاد و مقابله و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۵۳).

## ۲-۴-۲- موسیقی شعر

از رهگذر شیوه ایجاد توازن‌ها و تناسب‌ها، موسیقی شعر به انواع گوناگونی منقسم شده است. برخی از انواع آن را می‌توان چنین برشمرد: موسیقی بیرونی، موسیقی کناری و موسیقی درونی که در این پژوهش، موارد متذکره در غزلیات قاری عبدالله، مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت.

### ۱-۲-۴-۲- موسیقی بیرونی

موسیقی بیرونی به گستره وزن عروضی شعر تعلق گرفته و در برگیرنده وزن عروضی می‌شود. وزن از مهمترین عناصر نه، بلکه یکی از ارکان رکن شعر است؛ پیشگامان نظریه‌های ادبی در تعریف وزن آورده‌اند «وزن عبارت از ترتیب نظام معین پارچه‌های ترنمی پشت سر هم که با ترتیب معین هجاهای دراز و کوتاه در کلمه‌ها به وجو می‌آید» (آرین فقیری، ۱۳۹۳: ۲). وزن یکی از مهمترین عناصر شعر در لایه آوایی سبک است و در انتقال مفاهیم و مضامین شعری نقش به‌سزایی را ایفا کرده و «موسیقی بیرونی شعر را ایجاد می‌کند» (شفیعی، ۱۳۹۸: ۵۱). در ذیل به بررسی موسیقی بیرونی غزلیات قاری عبدالله می‌پردازیم. در نتیجه بررسی‌هایی که در خصوص وزنهای عروضی غزلیات شاعر صورت گرفت، مشخص گردید که از بین ۵۰ غزل او، ۱۵ غزل در بحر رمل، ۱۴ غزل در بحر هزج، ۱۳ غزل در بحر مجتث و ۸ غزل در بحر مضارع سروده شده است.

وزنهای برخی از غزلیات:

اگر بی پرده سازد پرتو حسنش تجلی را

مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن مفاعیلن/ بحر هزج مثنی سالم. (زنجیری)

ز شوقش بر تن غم دیده هرسو مو برون آرد

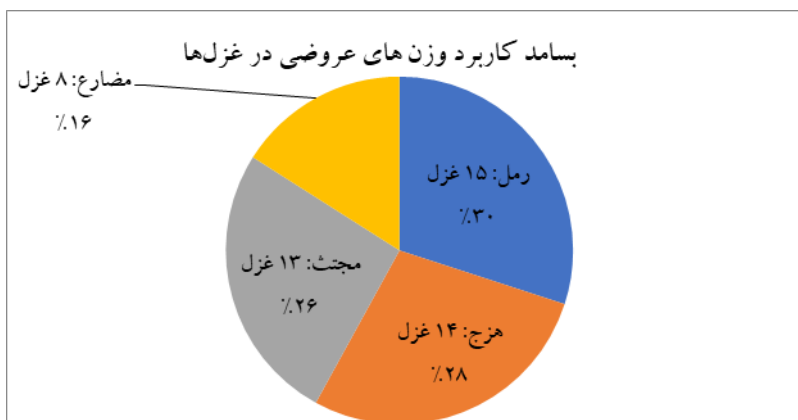
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن. بحر هزج مثنی سالم. (زنجیری)

اگرچه تازه به گلزار می‌رسد ریحان

مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلان/ فعلن بحر مجتث مثنی مقصور/ محذوف (دوری)



دل چوون شکن خلاص نگرده ز بند او



مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن. مضارع مثنی، مکفوف محذوف. (دوری)

بسامد بحر رمل در غزلیات قاری نسبت به دیگر بحرهای بالا است. دلیلش این که بحر رمل دارای تفعیله‌های بلند فاعلاتن است، شاعر توانسته با استفاده از این بحر به راحتی غمها و پریشان حالیها و غصه‌های پنهان در سینه‌اش را بیان دارد؛ چرا که موسیقی و بحر هر شعر، در هماهنگی با حالات درونی شاعر شکل می‌گیرد. شاعر پس از بحر رمل، از بحر هزج بیشترین بهره‌گیری را نموده است. بحر هزج جولانگاه خوبی برای تبارز شادی و خوش کامی شاعر است؛ به همین سبب شاعر نیز با استفاده از بحر هزج خوشی‌های درونی خویش را در قالب غزل تبارز داده است. پس از بحر هزج، بحر مجث در غزلیات قاری بسامد بالا دارد. بحر مجث وزن نرم، سنگین و جویباری است. شاعر این بحر را برای حالات عادی نفسانی خویش انتخاب نموده است؛ آنگاه که از دنیای غم دور بوده و دلش در سینه از خوشی تپش نداشته است. بحر مضارع نیز وزن نرم، سنگین و جویباری است.

## ۲-۲-۴-۲- موسیقی کناری

”منظور از موسیقی کناری، عواملی است که در نظام موسیقایی شعر، دارای تأثیر است ولی ظهور آن در سراسر بیت یا مصرع قابل مشاهده نیست؛ برعکس موسیقی بیرونی که تجلی آن در سراسر بیت و مصرع یکسان است و به طور مساوی، در همه

جا به یک اندازه، حضور دارد. جلوه‌های موسیقی کناری بسیار است و آشکارترین نمونه آن، قافیه و ردیف است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۸: ۳۹۱).

### قافیه:

قافیه، تکرار الفاظی که از نظر معنا و احتمالاً از لحاظ شکل ظاهری با هم متفاوتند ولی از نظر لحن و آهنگ هم‌نوا هستند. شاعر اگر بخواهد حالتی موثر و پویا به شعرش بدهد به گونه‌ای که مضامین و حال و هوایی مورد نظرش به نیکی به خواننده شعرش انتقال یابد، باید قافیه‌ای هم‌سو با مضمون کلی شعر برگزیند، زیرا قافیه به دلیل تکرار در تمام شعر، موجب می‌شود سخنی که شاید به جمله نیاید و حالتی که قابل بازگویی نیست به خواننده منتقل شود (طغیانی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۶۹). «در زبان فارسی تعداد واژه‌هایی که می‌توانند در جایگاه قافیه قرار بگیرند، زیاد است و از میان ساخت‌های قافیه بیشترین ساخت را (آر) (بهار، شکار، نثار و...)، (ان) (پنهان، جان، حیران و...)، (-ر) (تر، سر، در و...)، (۱) (گویا، تنها، پیدا و...) به خود اختصاص داده‌اند» (نیکوبخت، ۱۳۹۴: ۵۲).

در غزل‌های قاری عبدالله، ساخت‌های فوق به وفور دیده می‌شود. همچنان قافیه‌ها با ترکیبات (-م، -ن، -یر، -آز، -ور، -وش، -آم، -ید، -ند، -و) در غزل‌های او به چشم می‌خورد؛ از آن میان قافیه‌های (ان، ا، اب و آر) در سروده‌های وی بسامد بسیار بلندی دارد. قافیه (ان) بیانگر روانی و تناسب است و حتی آمدن این قافیه شاعر را از آوردن ردیف مستغنی می‌سازد؛ از سویی هم، قافیه مزبور مفاهیم مهربانی، شادکامی و عیش را القا می‌کند.

ز شمع حسن که شب خانام چراغان بود      که باز آینه‌بندان چشم حیران بود  
گهی ز جلوه او سیر نوبهاری داشت      خیال از آن رخ گلبرگ گل به دامن بود  
(عبدالله، ۱۳۸۷: ۲۷۲)

قافیه (آ) مناسب مضامین شاد نیست و در مرثیه‌ها و در هنگام مصایب از آن کار گرفته می‌شود. در ابیات زیر به خوبی به ملاحظه می‌رسد که شاعر قصد ترک کوی و محله معشوق را دارد و راه فراق را به پیش گرفته است؛ پس طبیعی به نظر می‌رسد که در آن هنگام انسان غمگین و حزن‌آلود می‌باشد.



از سر کوی تو ای بت به خدا خواهم رفت      رفتنم گر نشد امروز، صبا خواهم رفت  
گشته از پنجه رنگین تو خونین دل من      آخر از دست تو چون رنگ حنا خواهم رفت  
(همان: ۱۶۲)

یکی دیگر از قافیه‌هایی که در سروده‌های قاری بسامد و تکرار زیاد دارد، (اب) است. این قافیه بیانگر حرکت و تکاپو است.

شوخ‌ی که داد خسته‌دلان از عتاب داد      می‌خواست طره تاب دهد روی تاب داد  
(همان: ۲۶۶)

قافیه (آر) نیز در سروده‌های قاری به گونه مکرر آمده است. این قافیه از یک مصوت بلند که القاگر نرمی و در عین حال حرکت و پویایی است و صامت که تکرار و رقص و استحکام را می‌رساند، شکل گرفته است. همچنان می‌تواند اشاره به فقر و محرومیت و بیچارگی داشته باشد.

چگونه تر نکند چشم اشکبار، مرا      کجا شکفته شود خاطر از بهار مرا  
که گشته راز دل از دستش آشکار، مرا      که بی رخ تو گل آید به دیده خار مرا  
(همان: ۱۱۹)

### جدول (۱): بسامد قافیه‌ها

شماره	ساخت قافیه	تعداد تکرار
۱	ان	۱۰
۲	ا	۶
۳	اب	۵
۴	آر، - ید، - ر	۴
۴	-ن، یر	۳
۵	- م، آد، - و	۲
۶	آز، -ور، -وش، آم، -ند	۱

### روی:

شکی نیست که اساسی‌ترین حرف در قافیه‌های شعر، حرف روی است. چون حرف روی نقطه ثقل بیت را تشکیل داده و عامل پیوستگی لفظی و گاه معنایی آن به شمار می‌رود، لذا مهم‌ترین حرف بیت است؛ چرا که انسجام و وحدت تمام



مصراع‌های قصیده به وسیلهٔ روی رقم می‌خورد (قائمی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۶). در تعریف حرف روی آورده‌اند «روی عبارت است از حرفی که قصیده یا سروده بر آن بنا شده و با تکرار قافیه نیز تکرار می‌گردد» (مرگانپور، ۱۳۹۸: ۶۹).

جدول (۲): بسامد حروف روی

شماره	حرف روی	تعداد تکرار	درصدی
۱	ن	۱۴	
۲	ر	۱۳	
۳	د	۷	
۴	ا	۶	
۵	ب	۴	
۶	م	۳	
۷	ز	۱	
۸	ش	۱	
۹	و	۱	

استفاده از روی (ن، م، ر، ب، د) که بسامد زیادی در غزل‌های قاری دارد، دلالت بر روحیهٔ نرم و ملایم شاعر دارد و اینکه قافیه‌های نرم و روان را انتخاب کرده، عبث و نامناسب نیست. بسیاری این حروف را برای بیان اندوه و غصه‌های درونی خود به کار بسته است. روی «آ» نیز در در قافیه‌های غزلیات شاعر بسامد بلند دارد؛ واج مذکور بر روانی قافیه و مفاهیمی چون بلندی زمان و حس انتظار تأکید میکند.

### ردیف:

ردیف در ایجاد موسیقی و انتقال مفاهیم شعری نقش بس ارزنده و مهم دارد. ردیف «کلمه یا کلماتی است که عیناً در پایان مصرع دوم همه ابیات، از نظر لفظ و معنا بعد از کلمهٔ قافیه تکرار میشود. ردیف نیز مانند قافیه در بعضی قالب‌های شعری در بیت اول در هر دو مصرع بعد از قافیه تکرار میشود. شعری که در آن کلمه یا کلمات ردیف وجود داشته باشد، شعر مُردّف (ردیف دار) نامیده میشود» (نیکوبخت، ۱۳۹۳: ۸).

بیشترین غزلهای قاری عبدالله، دارای ردیف است؛ این امر دلالت بر آن دارد که شاعر خواسته تا با استفاده از آوردن ردیف بر موسیقی سروده‌هایش بیفزاید و هم در انتقال مفاهیم به خواننده کمک نماید. ردیف‌های به کار رفته در غزلیات مورد پژوهش ما عبارتند از (مرا، را، است دل ما، جدا، مرا، خواهم رفت، رفت، تو نیست، نیست، کرده است، نشست، راه میگفت، گذشت، است، گرفت، صبح، نباشد، برآید، کرد، آرد، میباید کشید، مرا، میکند، کشید، داد، بود، داد، کشید، میباید، هنوز، آتش، چراغ، دل، ندارم، گرفتم، دارم، دل من، نگاهم، او، میرسد ریحان، رو، برآمده، کرده، کند بازی).

جدول (۳) انواع ردیف‌ها

شماره	نوع ردیف	تعداد تکرار	درصدی
۱	فعلی	۲۷	۵۴
۲	اسمی	۶	۱۲
۳	شبه جمله‌ای	۴	۸
۴	ضمیری	۴	۸
۵	حرف	۲	۴
۶	قیدی	۱	۲
۷	صفت	۱	۲
۸	بدون ردیف	۵	۱۰

با بررسی در غزلیات قاری عبدالله، دیده شد که (۹۰٪) سروده‌های وی مردّف هستند؛ از آن میان، بسامد ردیف‌های فعلی نسبت به دیگر اقسام ردیف، بیشتر است. اغلب ردیف‌های فعلی شاعر را افعال خاص با مفاهیم متحرک و پویا در دارند.

از سر کوی تو ای بت به خدا خواهم رفت  
گشته از پنجه رنگین تو خونین دل من  
رفتم گر نشد امروز، صبا خواهم رفت  
آخر از دست تو چون رنگ حنا خواهم رفت  
(عبدالله، ۱۳۸۷: ۱۶۲)



دل ز گلبرگ رخت گر سخن تر میگفت  
لب شیرین تو هم قند مکرر میگفت  
(همان: ۱۹۸)

کلک نقاش چو آن زلف گر هگیر کشید      عقده مشکلم از خاطر دلگیر کشید  
(همان: ۲۵۷)

## ۲-۴-۲-۳- موسیقی درونی

موسیقی درونی نیز مانند قافیه و ردیف تناوب موسیقایی و منظم در شعر خلق میکند و در بررسی‌های جالب توجه است. موسیقی درونی عبارت است از «مجموعه هماهنگی‌هایی که از رهگذر وحدت یا تشابه یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌ها در کلمات شعر پدید می‌آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۸: ۳۹۲). عمده‌ترین تمهیدات موسیقی درونی انواع سجع (متوازی، متوازن و مطرف)، موازنه، انواع جناس (لاحق، تام، ناقص، اشتقاق، زائد، قلب و ...)، تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها، تکرار واژه و تصدیر است و نیز موسیقی درونی نیز به وسیله تضاد و مقابله و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۵۳).

## تکرار:

تکرار آنست که آفریننده اثر ادبی، حرف، هجا، واژه، عبارت و جمله‌ای را بیاورد و آن را در دیگر قسمت‌های سخن نیز بیان دارد، چه لفظ دوم در معنا با لفظ اول یکی باشد چه با آن متفاوت. تکرار یکی از شگردهای زیبایی‌آفرین در شعر است و «موسیقی شعر را به وجود می‌آورد و یکی از رکن‌های بنیادین شعر است. تکرار زیباست؛ زیرا تکرار یک چیز، یادآور خود آن است و دریافت این وحدت شادی آفرین است. در اصل ذهن انسان پیوسته در تکاپوی کشف رابطه و وحدت میان پدیده‌های گوناگون است و این عمل در ذهن ایجاد نشاط می‌کند» (اشراقی، ۱۳۹۲: ۴۶). علاوه بر ایجاد ریتم و تقویت وجه موسیقایی سخن تکرار «به ترسیخ معنا در ذهن مخاطب کمک می‌کند. تکرار در زبان روزمره عیب به شمار رفته و دلیلی بر ناتوانی و ضعف گوینده است، اما در زبان شعر یک ویژگی اساسی و امتیاز محسوب می‌شود» (مرگان پور، ۱۳۹۸: ۷۳).





تکرار در غزلیات قاری عبدالله، بسامد چشمگیری داشته و از این ترفند به کثرت استفاده نموده است و به نظر می‌رسد که شاعر با این پدیده خواسته است زیبایی سروده‌هایش را دو چند جلوه دهد و دردها و اضطراب‌های دورنش را با دیگران شریک سازد. این ترفند در سروده‌های قاری در جنبه‌های گوناگون ظهور نموده است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

### تکرار حرف:

یکی از موارد تکرار، تکرار در سطح واجها (حروف) است. تکرار واجهایی که در یک متن دیده می‌شود، می‌تواند القا کننده مفاهیم خاصی باشد و باعث التذاذ کلام و موسیقایی شدن آن شود. در تعریف حرف آورده‌اند «جزء بسیطی است که از ترکیب آنها کلمات ساخته می‌شود. منظور از حرف اینجا مفهومی خاصی در نظر گرفته شده است و دانشمندان در بسا موارد آن را معادل «واک» یا «واج» به کار گرفته‌اند و واج به کوچکترین و بسیطترین بخشهای آوایی گفتار گفته می‌شود» (آرین فقیری، ۱۳۰۳: ۵).

### همحروفی (تکرار صامت) :

هرگاه واج صامت در یک جمله با بسامد زیاد تکرار شود، هم حروفی به وجود می‌آید؛ ممکن تکرار به صورت منظم باشد و یا غیر منظم و پراکنده (شمیسا، ۱۳۹۸: ۷۳). غزلیات قاری سرشار از این گونه تکرار است، اما از آن میان صامتهای «ر، د، ن، م، ب، ت، س و ش» با کثرت تکرار یافته‌اند. برخی از پژوهشگران، معنا و مفهوم برخی از واجها را با این شرح بیان داشته‌اند: واج انسدادی لبی «ب» بر صداهای انفجاری، سرعت و حرکت دلالت دارد؛ واجهای «م، ن» بر زمزمه موسیقی دلالت دارد؛ واج «ت، د» حاکی از خشونت، درشتی، سختی و سروصداست؛ «س و ش» بر صداهای نرم و صاف و آرامش بخش دلالت دارد؛ «ز» به بافت کلام خشونت می‌دهد؛ «ف» و تا حدی «و» حاکی از باد، پریدن و هرنوع حرکت سبک و ساده است و «ر» بیشتر در بافتهای دارای صدا و حرکت به کار میرود (نیکوبخت، ۱۳۸۳: ۱۲۷). تا جایی که به ملاحظه می‌رسد، تکرار صامتهای فوق به همین منظور صورت گرفته است.



### تکرار «ر»:

نظاره از رخ زیبای یار نور گرفت  
دل از تبسم جانبخش او سرور گرفت  
ثمر به دامن خود از نهال طور گرفت  
نگاه هر که ز رخساره تو نور گرفت  
(عبدالله، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

### تکرار «د»:

نه درد بیم رهزن نه غمی از کاروان دارم  
گل رعناى داغ و دردم از رنگم چه میپرسی  
درین ره چون جرس از دوری منزل فغان دارم  
خود جوش بهاری تا زخم فصل خزان دارم  
(همان: ۲۴۷)

### تکرار «ن»:

سوی من کرد نگاهی ز تغافل پنهان  
یار شرمنده این لطف نمایانم کرد  
ناوکش با دل من صحبت رنگین دارد  
از چمن دلزده آن غنچه پیکانم کرد  
(همان: ۲۳۶)

### تکرار «م»:

مسلمانان که میگوید زمن آن نامسلمان را  
اگر روزی به دستم دامن آن جامهزیب افتد  
که چشم کافرت برد از نگاهی دین و ایمان را  
ز دست غم به پیشش پاره می سازم گریبان را  
(همان: ۱۲۰)



## جدول (۴) بسامد واج‌های صامت

شماره	واج	تعداد ابیاتی که واج در آن بسامد دارد
۱	ر	۲۰۰
۲	د	۱۴۶
۳	ن	۱۲۱
۴	م	۷۲
۵	ب	۷۰
۶	ت	۶۳
۷	ش	۳۵
۸	س	۳۳

**همصدایی (تکرار مصوت):**

عبارت از تکرار یا توزیع مصوت در کلمات می‌باشد (شمیسا، ۱۳۹۸: ۷۴). مصوتها به دو نوع کوتاه و بلند تقسیم شده‌اند. مصوتهای بلندی بیش از مصوتهای کوتاه بر آرامش و وقار دلالت دارند و مصوتهای کوتاه حاکی از حرکت سریع و ابراز هیجانات هستند (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ۲۸-۳۰).

مصوت «آ» در غزلیات قاری عبدالله، بسامد بسیار دارد. این واج بیانگر علو و ارتفاع است و کشش صدای «آ» و خروج آزادانه نفس، هنگام ادای آن، صدای فریاد و کمکخواهی عاشق را نیز به ذهن تداعی می‌کند. اگر در ابیات زیر توجه شود، به درستی پی می‌بریم که معشوق شاعر دارد او را ترک کرده و وی (عاشق) مردم را به کمکخواهی دعوت مینماید تا دوباره به وصالش نایل آید.

مسلمانان که می‌گویند زمن آن نامسلمان را  
اگر روزی به دستم دامن آن جامه‌زیب افتد  
که چشم کافرت برد از نگاهی دین و ایمان را  
ز دست غم به پیشش پاره می‌سازم گریبان را  
(همان: ۱۲۰)



### جدول (۵) بسامد واج‌های مصوّت

شماره	واج	تعداد ابیاتی که واج در آن بسامد دارد
۱	ا	۳۰۶
۲	ی	۱۴۵
۳	و	۱۰۴

### تکرار واژه:

تکرار واژه یکی از شیوه‌های مؤثر در بیان مفاهیم و مضامین است. با بررسی واژه-های تکراری میتوان به شخصیت و روان نویسنده و تفکر غالب بر آن عصر پی برد. وقتی یک واژه در متن به گونه مکرر ذکر میگردد، مخاطب متوجه اهمیت آن در ذهن ایجادگر ادبی می‌گردد. این بدان معناست که تکرار واژه‌های مشخصی در اثر ادبی، بدون شک به فهم متن و کشف نشانه‌های اصلی موجود در آن کمک می‌کند. بنابراین تکرار بی‌هدف و بیهوده در اثر ادبی به جود نمی‌آید و ایجاد آن از طریق انسجام بین زبان و روان صورت می‌گیرد و این تکرار می‌تواند نقش سازنده و به-سزایی در شکوهمندی متن و اثر داشته باشد (محمدیان و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۲). قاری عبدالله از این ترفند در سروده‌هایش به کثرت استفاده نموده است. در پنجاه غزل او که مورد بررسی قرار گرفت، حدود ۱۳۸ مورد تکرار واژه به ملاحظه میرسد؛ از این میان واژه‌های (دل، سر، خط، داد، کشید و خم) در غزلیات قاری بسامد بلند دارند.

ای گریه کی اثر به دل یار میکنی      اشکم تو را به خون دل امداد میکند

(عبدالله، ۱۳۸۷: ۲۵۳)

هرکسی در نظرم رتبه دیگر دارد      خط لعل تو بود از خط پیمانہ جدا

(همان: ۱۳۴)

تا سر ماست چراگوی به پای تو فتد      سر هر بیسر و پالایق چوگان تو نیست

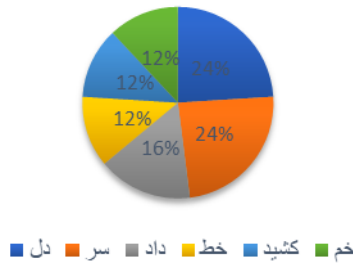
(همان: ۱۷۱)

عقد‌های از دل غمدیده ما نیز گشای      تا به کی شانه کشی طره خم در خم را

(همان: ۱۲۷)



درصدی بسامد واژه ها



### تصدیر:

تکرار در شعر، یا به گونه‌ی منظم صورت گرفته و در قالب ترفند تصدیر (ردالصّدر الی العجز، ردالعجز الی الصدر، ردالعروض الی العجز و ردالصّدر الی العروض) می‌آیند و یاهم بدون نظم خاصی آمده‌است که به آن، صرف تکرار، گفته می‌شود. کاربرد تصدیر در شعر باعث زیبایی آن می‌گردد؛ از آن میان ردالصدر الی العجز بسیار زیبا و هنری است و زیبایی «ردالصدر در این است که وقتی به واژه آخر بیت می‌رسیم، پی می‌بریم که این همان واژه آغازین بیت است که تکرار شده است. دریافت این رابطه و به ویژه قرینه‌سازی آن خالی از لطف نیست» (وحیدیان کامیار، ۱۳۹۴: ۴۲) پس از بررسی و تحلیل غزل‌های مورد نظر، دیده می‌شد که قاری عبدالله از این نوع تکرار در سروده‌هایش به غرض موسیقایی و القای مفاهم استفاده‌های فراوانی نموده است. در دو بیت زیر ترفندهای (ردالعجز الی الصدر و رد الصدر الی العجز) به کار رفته است.

گر شود روشنت ای شوخ صفای دل من  
 دل من ز آتش عشقت شده گلزار خلیل

به کف آینه نگیری تو سواى دل من  
 ب لاله داغ تو سر زد ز فضای دل من

(همان: ۳۵۷)

### جناس:

جناس، یعنی دو چیز را همگون و همانند ساختن و در اصطلاح ادبی، عبارت است از ایجاد همسانی و همانندی بین دو کلمه یا بیشتر از آن. این همانندی ممکن است در شکل کلمه یا تلفظ یا نوشتن و یا برخی وجوه دیگر باشد (محبّتی، ۱۳۸۶:



۶۸). جناس از جمله فنون مهم ادبی است که اغلب در صدر آرایه‌های لفظی و گاه در صدر کتب بدیعی قرار دارد. در باب اهمیت آن، همین بس که برخی آن را در پیوندی درونی با ابهام و استخدام دانسته‌اند (طهرانی ثابت، ۱۳۹۰: ۲۱).

جناس نظر به کارکردهایی که در ذیل ذکر گردیده، زیبا و ارزشمند است و جنبه هنری آن ناشی از چند چیز است: «۱. تداعی معانی، دریافت همگونی میان دو واژه موسیقی گوشنوازی ایجاد میکند. ۲. کشف ابهام شگفت انگیز میان دو واژه متجانس که در عین یکی بودن متفاوت هستند؛ یعنی وحدت لفظی و تفاوت معنایی (کثرت در عین وحدت) شادی آور است. ۳. غرابت واژه‌های متجانس، ناشی از وجود وحدت در عین کثرت، سبب برجستگی لفظی و حتی معنایی آنها می‌شود» (وحیدیان کامیار، ۱۳۹۴: ۲۴).

قاری عبدالله از تمام ظرفیت‌های الفاظ در جهت موسیقایی غزلیاتش بهره جسته است و انواع گوناگون جناس را به شکل بسیار هنرمندانه و به دور از هر گونه تکلف در سروده‌هایش به کار بسته است و به این شیوه تأثیر سخن خود را بر خواننده و شنونده کلامش، افزایش داده است. قاری با این کار، ذهن خواننده و شنونده سخن خویش را به کنجکاو و جستجوی بیشتر دریافتن معنای واژه‌ها وا داشته است. در غزلیات قاری جناس لاحق که پس از جناس تام، نقش مهم در ایجاد موسیقایی و ریتم شعر دارد، بسامد بالایی داشته است. همچنان جناس اشتقاق در جایگاه دوم قرار دارد و دال بر این است که شاعر با گنجینه بزرگی از واژه‌ها آشنا بوده و در امر واژه‌سازی دست بلند دارد.

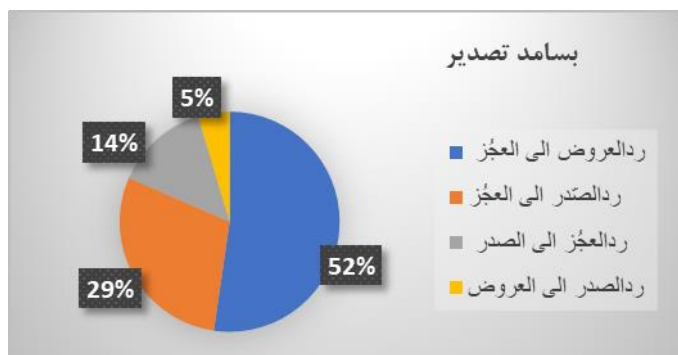
در بیت ذیل، بین واژه‌های «تاب/ تاب» جناس تام است. «تاب» به معنای پیچ دادن؛ «تاب» در لهجه عامیانه افغانستان به معنای دور دادن و گردانیدن به کار می‌رود. همچنان میان واژه‌های «عتاب/ تاب» جناس زائد به چشم می‌خورد.

شوخی که داد خسته دلان از عتاب داد میخواست طره تاب دهد روی تاب داد  
(عبدالله، ۱۳۸۷: ۲۶۶)

در بیت زیر، میان واژه‌های «هواداری/ هوا» جناس اشتقاق است.

به هواداری بالای تو ای سروسهی راست گویم که بلند است هوای دل من  
(همان: ۳۵۷)





### سجع:

یکی دیگر از مواردی که در لایه آوایی مطمح بحث بوده، سجع میان کلمات آخر قرینه‌ها است. این ترند نقش به‌سزایی را در ایجاد موسیقی شعر ایفا می‌کند. سجع در لغت به معنای نوعی سخن گفتن مخصوص (موسیقایی) است بدین ترتیب که سخن مقفی باشد و بعد از قافیه‌ها مکث (سکوت) کنند. پس به‌طور کلی سخن گفتن است و از این رو به‌آواز کبوتر سجع گویند (شمیسا، ۱۳۹۸: ۳۳). سجع زمانی ارزشمند و درخور توجه است که کلمات آن پسندیده و الفاظ در خدمت معانی و دور از تکلف و پیچیدگی باشد. سجع به سه نوع تقسیم شده است؛ متوازی، متوازن و مطرف.

سجع متوازی آن است که کلمات آخر قرینه‌ها از حیث وزن و حرف روی یکی باشند. سجع متوازن آن است که کلمات آخر قرینه‌ها از حیث وزن یکی، اما از جهت حرف روی فرق می‌کنند (هوشمند، ۱۳۸۸: ۵۷-۵۸). سجع مطرف آن است که کلمات آخر قرینه‌ها از رهگذر وزن متفاوت اما از حیث روی یکی باشند. قاری عبدالله جهت موسیقایی سروده‌هایش روشهای مختلف را به‌پیش گرفته است و افزود بر آن از سجع به‌عنوان ابزار اثرگذار در راستای غنای موسیقی سخن خویش استفاده نموده است. از میان همه انواع، سجع مطرف در غزلهای قاری بسامد بیشتری دارد. در درجه دوم سجع متوازی از بسامد بالا برخوردار است و این نوع سجع نسبت به دیگر انواع، موسیقایی بیشتر و دلنوازی افزون‌تری دارد.



غبار خط تو دود است و آن عذار آتش ز دود و آتشت افتد به جسم زار آتش

(عبدالله، ۱۳۸۷: ۳۰۴)

نیست غم ز آشفستگی ها یک سر مویم که هست

با خم زلف تو تاری بخت واژون مرا

(همان: ۱۴۸)

گر بریزد پنجه رنگین او خون مرا خون من دامن نگیرد جامه گلگون مرا

(همان: ۱۴۸)

دل از مژگان خونریز بتان یا رب چه میخواهد

به سر بازی کند هر کس که با خنجر کند بازی

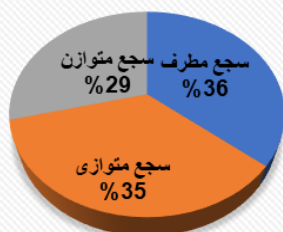
(همان: ۳۹۰)

چون سرمه مشت خاک من آخر به باد رفت

چشمش مرا به کاسه سر بسکه آب داد

(همان: ۲۶۷)

بسامد انواع سجج



■ سجج مطرف ■ سجج متوازی ■ سجج متوازن





## ۳- نتیجه‌گیری

قاری عبدالله، شاعر شیفته و عاشق بود. در مسیر عشق گاه شادی و شادکامی به عاشق دست می‌دهد و زمانی هم، درد و غم هجران. این فراز و نشیبها از راه لفظ در معنای اغلب سروده‌هایش قابل درک است. در موسیقی بیرونی غزل‌های قاری عبدالله، بحرهای رمل و هزج پربسامد است؛ بحر رمل قالب مساعدی برای بیان حالات غمگانه و بحر هزج برای بیان حالات شاد است. به‌کارگیری و توجه زیاد به این دو بحر، دال بر آن است که شاعر در بین غم و شادی دست و پنجه می‌زده است.

اما در بخش موسیقی کناری، بسامد بلند قافیه (آن) بیانگر شادکامی و قافیه (آ) بیانگر غصه‌ها و اندوه پنهان در سینه شاعر است. استفاده از روی (ن، م، ر، ب، د) که تکرار زیادی در غزل‌های قاری دارد، دلالت بر روحیه نرم و ملایم شاعر دارد که اکثر قافیه‌های نرم و روان را انتخاب کرده است. ۹۰٪ غزل‌های قاری عبدالله مردّف و ۵۴٪ ردیف‌های فعلی است و بیشترین ردیف‌های فعلی شاعر را افعال خاص با مفاهیم متحرک و پویا تشکیل می‌دهند که نوع‌گزینش ردیف، حالت پرتحرک شاعر را ترسیم می‌کنند.

قاری عبدالله در بخش موسیقی درونی از تمهیدات چون واج آرایی، تکرار واژه، تصدیر، سجع و جناس استفاده نموده است. واج مصوت «آ» در غزلیات شاعر به کثرت تکرار شده است که صدای کمک‌خواهی انسان شیفته و شیدا را تداعی می‌کند؛ و از میان واجهای صامت، «ر، د، م، ن» در غزلیات قاری بسامد بیشتر دارند. تکرار واجهای «م و ن» صدای نغمه دلکش را دارد و تکرار آنها در غزلیات شاعر دلالت بر آن دارد که گاهگاه شاعر به کام خود رسیده و بوی وصال معشوق را حس نموده است؛ بدین جهت به هوای خوشحالی و شادی دست پیدا کرده است. تکرار واژه و آنهم واژه‌های حسی با بسامد بلند، افزود بر ایجاد موسیقایی سخن، بیانگر بیرون‌گرایی و واقع‌بینی شاعر است. بسامد بلند سجع و آن هم از نوع متوازی و مطرف و جناس‌های لاحق، اشتقاق و تام به جهت موسیقایی سروده‌های قاری بوده است.



## کتابنامه

۱. احمدی، حدیث؛ پناهی، مهین؛ یگانه، سپیده. (۱۳۹۹). «سبک شناسی لایه‌ای غزلیات سلمان ساوجی (لایه های نحوی و واژگانی)». فصلنامه علمی بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، سال پنجم، شماره دهم. صص ۱۱-۲۸.
۲. آربن فقیری، نصیراحمد. (۱۳۹۳). عروض در شعر پارسی دری. کابل: انتشارات فرهنگ.
۳. اسفندیارپور، هوشمند. (۱۳۸۸). عروسان سخن. تهران: انتشارات فردوس.
۴. اشراقی، سیدعلی محمد (۱۳۹۲). بدیع: زیبایی‌شناسی شعر پارسی دری. کابل: لاجورد.
۵. الهیان، لیلا. میزازی، لیلا. (۱۳۹۲). «بررسی تغییرات سبکی مشهورترین ساقی نامه های قرن دهم با تکیه بر سبک‌شناسی لایه‌ای». هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، اسفندماه.
۶. ایرانزاده، نعمت‌الله. (۱۳۹۰). «نظریه سبک در ایران (روشهای سبک شناسی)». فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). سال چهارم، شماره دوازدهم. صص ۱-۲۰.
۷. بهار، محمدتقی. (۱۳۸۶). سبک شناسی، ج ۱. چاپ نهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۸. پرخاش احمدی، ولی. (۱۳۹۹). «جستارهای در باب نهادشناسی ادبیات در افغانستان»، ایران نامک، شماره سوم، سال پنجم.
۹. ثابت طهرانی، ناهید و تقی پورنامداریان. (۱۳۹۰). «نگاهی دیگر به جناس». فنون ادبی، سال سوم، شماره یک. صص ۲۱-۲۸.
۱۰. حنیف بلخی، محمد حنیف. (۱۳۶۴). پرطاووس یا شعر فارسی در آریانا. کابل: نامعلوم.
۱۱. سائیس، نجیب‌الله. (۱۳۹۳). سبک شناسی. کابل: انتشارات سعید.
۱۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). سبک شناسی شعر. تهران: نشر میترا.
۱۳. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲). کلیات سبک شناسی. تهران: انتشارات فردسی.
۱۴. شفیع کدکنی، محمد رضا. (۱۳۹۸). موسیقی شعر. چاپ نوزدهم. تهران: نشر آگه.
۱۵. طغیانی، اسحاق؛ کرمی چمه، یوسف؛ سلیمانی، حسین. (۱۳۹۱). «کارکرد هنری قافیه در شعر یدالله بهزاد کرمانشاهی با نگاهی سبک شناسانه با تکیه بر تعداد حروف مشترک». فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). شماره دوم. صص ۲۶۷-۲۸۳.
۱۶. عبادیان، محمود. (۱۳۶۸). درآمدی بر سبک شناسی در ادبیات، چاپ دوم. تهران: انتشارات آوای نور.
۱۷. فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۵). سبک شناسی (نظریه‌ها، رویکردها و روشها). چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
۱۸. قائمی، مرتضی و دیگران. (۱۳۸۸). «فضای موسیقایی معلقه امرؤالقیس». مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی. شماره دوازدهم. صص ۱۰۷-۱۳۴.



۱۹. قاری، عبدالله. (۱۳۹۰). غزلیات ملک الشعراء قاری عبدالله، تصحیح عفت مستشارنیا. تهران: مؤسسه انتشارات عرفان.
۲۰. کهدوی، محمد کاظم. (بی تا). «دو ملک الشعراء: بهار و قاری». پرنیان سخن. مقاله‌های پنجمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. صص ۱۴۰۷-۱۴۱۸.
۲۱. کیانی، حمید، عبدالملکیان، محمدرضا. (۱۳۹۳). سبک‌های شعر فارسی (گذری بر ویژگی‌ها و دوره زمانی). تهران: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرداری تهران.
۲۲. محبتی، مهدی. (۱۳۸۶). بدیع نو، چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
۲۳. محمدیان، حسین؛ فسنگری، حجت‌الله، خرمی، مهدی. (۱۳۹۷). «لایه‌های آوایی و ایدئولوژی و تأثیر دلالتی آن بر صیغه صادقیه». مجله علمی-پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره چهل و هشت. صص ۱۲۳-۱۴۸.
۲۴. محمدی افشار، هوشنگ و شایان مهر، کبری. (۱۳۹۶). «سبک‌شناسی لایه‌های مجموعه اشعار قیصر امینپور»، نشریه ادبیات پایداری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره شانزده. ۲۵۹-۲۸۱.
۲۵. مرگانپور و دیگران. (۱۳۹۸). «بررسی سبک‌شناسی لایه آوایی اشعار خلیل حاوی». مجله زبان و ادبیات عربی، سال یازدهم، شماره یک. صص ۵۷-۸۷.
۲۶. نیکوبخت، ناصر. (۱۳۹۴). «بررسی نقش موسیقایی قافیه در غزل محمد علی بهمنی». فصلنامه علمی-تخصصی درّ درّی، شماره شانزدهم. صص ۴۹-۶۰.
۲۷. نیکوبخت، ناصر. (۱۳۹۳). تحلیل شعر فارسی، چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت.
۲۸. نیکوبخت، ناصر. (۱۳۸۳). «صوت آواها و نظریه منشأ زبان». فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره سوم. صص ۱۱۵-۱۳۳.
۲۹. وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۹۴). بدیع: از دیدگاه زیبایی‌شناسی، چاپ هفتم. تهران: انتشارات سمت.
۳۰. وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۷۵). فرهنگ نام‌آوایی فارسی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.



# بررسی وضعیت زبان و ادبیات فارسی در ایالت خیبر پختونخواه ( به ویژه پشاور ) پاکستان

فاطمه موسوی پور مهرا م<sup>۱</sup>

## Persian Language and Literature in Khyber Pukhtunkhwa (particularly in Peshawar) Pakistan

**Fatemeh Mosavi Pour-mehram**, PhD in Persian language and literature, University of Peshawar - Pakistan.

### Abstract

Title of the article is Persian language and literature in Khyber Pukhtunkhwa (Particularly Peshawar) and Pakistan is self-explanatory. Since long Peshawar had been the cradle for nourishment and development of poets and writers like Khushal Khan Khattak , Agha Zia Jafferri, Adeb Peshawari and many more, and the proper historical background of Persian language and literature in this area goes back to the Ghaznavid era. Different places, names and people can still be seen and found which prove the presence of rich Persian Language and culture in this area. In this article, an attempt has been made to discuss the importance of Persian language and literature in this province with descriptive analytical method and library documents. The article shows that the province of Khyber Pakhtunkhwa and especially the city of Peshawar has played an important role in the expansion of Persian language and literature in Pakistan due to the number of poets and writers.

---

<sup>۱</sup> . دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پشاور- پاکستان. Abdul\_mennan@hotmail.com

**Keywords:** Persian language, literature, Khyber Pakhtunkhwa, poets, writers, Peshawar.

### چکیده

عنوان مقاله زبان و ادبیات فارسی در ایالت خیبرپختونخوا (به ویژه پشاور) پاکستان می‌تواند توجیه و توضیح اهمیت زبان فارسی در این استان را نشان دهد. از زمان‌های بسیار دور، پشاور، گهواره تغذیه و ارتقای شعرا و نویسندگانی چون خوشحال خان ختک، ادیب پشاور و آقا ضیاء جعفری و بسیاری دیگر بوده است. تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در این منطقه به دوران محمود غزنوی می‌رسد. هنوز هم اماکن مختلف با نام‌های جالب فارسی و مردم فارسی زبان در این شهر دیده و یافت می‌شوند. در این مقاله سعی شده است به اهمیت زبان و ادبیات فارسی در این استان با روش توصیفی تحلیلی و اسناد کتابخانه‌ای پرداخته شود. مقاله نشان می‌دهد، استان خیبر پختونخوا و به ویژه شهر پشاور با توجه به تعداد شاعران و نویسندگان نقش مهمی در گسترش زبان و ادبیات فارسی در کشور پاکستان داشته است.

**واژگان کلیدی:** زبان فارسی، ادبیات، خیبر پختونخوا، شاعران، نویسندگان،

پشاور.



## ۱. مقدمه

زبان و ادبیات فارسی در ایالت خیبر پختونخوا و به‌طور خاص، پیشاور دارای اهمیت بسزایی است، زیرا پیشاور از دیر باز بستری برای پرورش شعرا و نویسندگانی چون ادیب پیشاوری، خوشحال خان ختک، سید ضیاء جعفری و دیگران بوده و این قدمت را می‌توان تقریباً از عهد محمود غزنوی دانست. در پیشاور هنوز افراد و اماکن مختلفی هستند که می‌شود بزرگی و عظمت زبان فارسی را در آنها و در آنجا به چشم دید. در جهان کمتر زبانی پیدا می‌شود که به لطافت و دلنشینی و شیرینی پارسی باشد و چنانچه مرسوم به گفتار است، همیشه آن را با «فارسی شکر است» یاد می‌کنند. در شهر پیشاور پس از گذشت سالهای متمادی و دور هنوز هم توده مردم پارسی می‌دانند و تا این زمان قصه‌خوانی، گنجینه تاریخ افراد و مکونات قلبی و ذهنی را در آغوش خود پنهان نموده که شاید در هیچ کجای دنیا نشود به این شکل یافت.

تأثیر زبان پارسی در شهر پیشاور که صدها کیلومتر با ایران فاصله دارد یکی از عجایبی است که حتی در این عصر، تاریخ را به تعجب آورده و اصالتش را در این جا و در میان این مردم حفظ نموده است.

### ۱-۱. روش تحقیق

این پژوهش به روش اسناد کتابخانه‌ای و بعضاً تحقیق میدانی از کتابهای قدیمی خطی و چاپی مانند تاریخ فرشته و آتشکده آذر، مصاحبه با بزرگان فارسی زبان پیشاور مانند سردار سجاد حسین زاهد، روزنامه‌های قدیمی و عکس‌هایی از کلیسایی که تمام دیوارهایش با اشعار فارسی حک و تزیین شده، کلیسایی درست در قلب شهر قدیمی پیشاور به نام All Saint Church که در سال ۱۸۸۳م ساخته شده که تصاویر آن نشان‌دهنده تسجیل و تثبیت اهمیت زبان پارسی در قدیم است. و حتی استفاده از اینترنت؛ داده‌های پژوهش را گردآوری کرده است. در نهایت به روش توصیفی-تحلیلی داده‌های گردآوری شده بررسی شدند.



## ۲-۱. پیشینه و هدف تحقیق

راجع به موضوع مهم زبان و ادبیات فارسی در ایالت خیبر پختونخوا قبلاً به طور جامع و کامل تحقیقات اساسی که بتواند مفید برای آیندگان باشد، صورت نگرفته است. البته اینکه دو پایان‌نامه راجع به شعرای فارسی‌گوی ایالت خیبر پختونخوا انجام شده است که آنها را سید مقصود احمد از دانشگاه پیشاور و میر غزن ختک در دانشگاه تهران انجام داده‌اند.

هدف از انتخاب این موضوع مهم چنین است، که در مجموع به عنوان یک خانم ایرانی زبان فارسی و رایج بودن زبان فارسی در پیشاور برایم مهم و جالب بوده است که فارسی جایگاه و مقام بسزایی در میان شعرا و نویسندگانی که زبان مادری آنها فارسی نیست، دارد. تقریباً بیشتر از ۸۰ درصد از شعرا و نویسندگان پشتو زبان به فارسی نیز شعر سروده و نثر نوشته‌اند و حتی کتیبه‌ها و نسخه‌های خطی که در قدیم نوشته شده، می‌تواند گواهی بر این امر مهم باشد. فارسی، زبانی با قدمت بیش از سه قرن که توانسته زبان رسمی، اداری، فرهنگی و ادبی کشورهای دیگری بجز ایران و برای نمونه در شبه قاره بوده است؛ اهمیت و حساسیت این زبان را می‌رساند. این زبان زمانی در شبه قاره زبان درباری و بزرگان علم و ادب بوده، اما متأسفانه پس از آمدن انگلیسها به هند و تأکید بر اینکه زبان انگلیسی باید جای زبان فارسی را بگیرد مدتی زبان فارسی را کد ماند ولی به همت بزرگان و علما این زبان پس از مدتی کوتاه در همان هندوستان دوباره مرکز و بستر پرورش شعرا و ادبا گشت که هم چنان ادامه دارد.

با گردآوری اسناد و اطلاعات بسیار می‌توان مجموعه‌ای تقریباً مکفی و پر محتواتر از این کاوش برای آیندگان به یادگار گذاشت. شهر پیشاور در قدیم مرکز عرفا، علما و ادبا بوده است و این مسئولیت گران را برای پرورش و توسعه و ترویج به انجام این مانند دینی است که بر گردن هر یک از دوستداران زبان فارسی می‌باشد، چه ایرانی باشند و چه پاکستانی و چه دارای هر زبان و ملیتی دیگر، لیکن ادبیات و زبان فارسی را باید زنده نگه داشت. زنده نگه داشتن این زبان در شهر و ایالتی که زمانی این زبان را تکلم می‌کرده و شاعران بزرگی چون خوشحال خان ختک و ادیب



پیشاوری را در دامان خود پرورانده وظیفه‌ای است که باید در ادای آن تا حد ممکن کوشید .

### ۳. چار چوب بحث

#### ۱-۳. پیشاور مهد زبان و ادبیات فارسی

پیشاور، یکی از قدیمی‌ترین شهرهای پاکستان است که پیوسته از مراکز زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ و هنر ایرانی است. مردم این شهر از گذشته دور در حاله‌ای از گمنامی لیکن در آغوش پر از لطف و محبت در طول زندگی به زبان فارسی خدمت کرده‌اند. شاعرانی که در بستر این شهر پرورش یافته‌اند غالباً علاوه بر خلق اشعار به زبان محلی و مادری به فارسی نیز شعرهای زیبا و نغز سروده و به آن مفتخرند. پیشاور، یکی از مهمترین شهرهای ادبی منطقه محسوب می‌شود که بستر و گهواره و محل آفرینش شعر و سخن فارسی بوده و از ادوار دور تا امروز جایگاه، منشأ و منبع زبان و ادبیات فارسی است ولی به دلیل دور بودن از مراکز قدرت سیاسی، حاصل عمر و زندگی ادبی آنها مانند گل‌های بیابانی کمتر مورد توجه تذکره-نویسان قرار گرفته است و به همین خاطر به دنیای علم و ادب و طرفداران فارسی دیرتر معرفی شده است. این شهر به دلیل اینکه در سر راه جاده ابریشم قرار گرفته، شاهد سیل اتفاقات و حوادث تاریخی بوده است. زمانی که ایران و برصغیر بر سر مناطق شمالی در جنگ و کشمکش بودند، پیشاور پایتخت بود و گویش فارسی از زمانی رایج شد که مسلمانان ایران به بر صغیر حمله آوردند و اول به مکران و سند آمدند و زبان فارسی به وسیله آنها گسترش یافت و طبق گفته‌ها تصنیفات و تألیفات زبان فارسی مراحل ارتقایی را در این منطقه می‌پیمود.

پیشاور، شهر ادیبان و شاعرانی چون سید ضیاء جعفری، سید احمد ادیب پیشاوری، خوشحال خان ختک، عطاءالله خان عطا و نویسندگانی چون بایزید انصاری و ملا آخوند درویزه بابا بوده است.

در ادامه به معرفی این بزرگان ادب فارسی در پیشاور پرداخته می‌شود.





## ۲-۳. آقا ضیاء جعفری

شعر سرودن را از زمان دبیرستان شروع کرده بود و رباعی گفتن را بسیار دوست داشته و توجه کافی به آن داشته است. سپس به غزل و قصیده‌سرایی و قطعه‌گویی هم پرداخت. وی در سرودن هر نوع شعر مهارت داشت و از بهترین شعرای منطقه خود محسوب می‌شده است که در زمان حیات خود شهرت یافت و لذت آن را برد. آقا ضیاء در تمام اصناف سخن شعر سروده ولی رباعی را بسیار دوست میداشت و رباعیاتش بسیار دلنشین و زیبا می‌بوده تا جایی که او را «خیام سرحد» نامیده‌اند. بقول فارغ بخاری مولف ادبیات سرحد جلد سوم چون در شبه قاره هند و پاک هیچ کس مانند وی رباعی نمی‌تواند بسراید، از اینرو وی را «خیام» پاک وهند نامیدند بیجا نمی‌باشد (اختر جعفری، ۱۹۷۴: ۱۵).

او در مصرع سومش با زرنگی و چیره دستی بسیار از صنایع مختلف استفاده کرده و در مصرع آخر یعنی چهارم بزرگی و مرتبه رباعی خود را روشن و آشکار می‌سازد:

از مرشد روم است می‌ام خالی نیست      این باده جهان نماست بهر جامی نیست  
هر روز به نو دلبر من جلوه دهد      نور از سحر تاب مرا ساقی نیست

(فارغ بخاری، ۱۹۵۵: ۴۴۷).

آقا ضیاء نابسامانی‌ها و سختی‌های زندگی و تخیلات عرفانی را چنان در هم پیچانده که مخاطب و خواننده ناسازگاری‌های زمان را از یاد برده از اشتیاق رسیدن به مقصود شاد گشته و در نتیجه قدرت عمل بیشتر پیدا می‌کند. سید ضیاء مدتی در رادیو پاکستان هم برنامه‌هایی اجرا کرده بود از جمله برنامه‌ای تحت عنوان «بیا تا گل بیفشانیم» که در آن شعرای فارسی‌گوی ایران، افغانستان و پاکستان را معرفی می‌کرده که با استقبال پر شکوهی از طرف مردم مواجه شده است. برنامه رادیویی وی طوری در دل مردم نشست که هواخواهان بسیاری پیدا کرد.

(اختر جعفری، ۱۹۷۴: ۱۳)



### ۳-۳. خوشحال خان ختک

خوشحال خان ختک، شاعر حماسه‌سرای پشتو را در جهان ادب با عنوان پدر زبان و ادبیات پشتو می‌شناسند. وی از شاعران شهیر فارسی‌گوی ایالت خیبرپختونخوا است که در اشعارش سبک سعدی و حافظ را پیروی نموده و در شبه قاره هند و پاک از جمله ادبای بزرگ محسوب می‌شود.

خوشحال خان ختک در روستایی به نام سرای آکوره، در فاصله پنجاه و شش کیلومتری شرق پیشاور متولد شد و ماده ولادتش «خیر عالمیان» است. وی سرداری دلیر، شجاع و جنگجو بود و شاعری را در سن بیست سالگی شروع کرد.

خوشحال خان ختک حتی در زمان جنگ که بر پشت اسب نشسته، شمشیر میزد، شعر می‌سرود؛ یعنی در دو حالت متفاوت و متضاد، خشن و هوشیار بودن در زمان جنگ و روح لطیف داشتن برای شعر سرودن، خوشحال خان قدرت فکر و توانایی خود را در انجام این دو کار بزرگ و مهم، همزمان در اشعارش نشان داده و بخوبی از عهده آن بر آمده است.

خوشحال خان در شعر فارسی روهی، کوهی و خوشحال هر سه تخلص را به کار برده است (عصمتی، ص: ۲۲-۲۱)

### ۳-۴. عطاء الله خان عطا

عطاء الله خان متخلص به «عطا» در روستای تکواره که از روستاهای دور و اطراف شهر دیره اسمعیل خان، در خانواده‌ای از طبقه متوسط در سال ۱۸۹۸م دیده بر جهان گشود. عطا از جوانی بلکه کودکی زمانی که تحصیل می‌کرد به شعر و شاعری علاقه مخصوص و بسیاری داشت و طبق گفته خانواده و دوستان آن زمان وی فقط به فارسی شعر می‌سروده است. بنا به گفته او چون زبان فارسی که قبلاً زبان تکلم و نوشتاری این منطقه بود، در حال فراموشی بوده، باعث رنجش شاعر شده بود که به فارسی علاقه داشت و به آن عشق می‌ورزید اما همانقدر نزد مردمش این زبان از یاد رفته می‌شد. بدین دلیل فقط فارسی می‌سروده و از اهل وطن خود شکوه و شکایت داشت و آرزو می‌کرد به کابل و شیراز و فاریاب برود. شهر محل زندگی‌اش، دیره اسمعیل خان دارای هوای بسیار گرم و صحرایی بوده است و بدین دلیل قبلاً مردم



افغانستان در زمستان به آنجا قشلاق می‌کردند. خرما و حلواى آنجا بسیار لذیذ و مرغوب و مشهور است. عطاءالله خان درباره شهر خود و مردم و آب و هوای شهرش اشعار بسیاری سروده است به‌طور مثال در مورد بی‌وفایی اهل وطنش نسبت به زبان فارسی چنین سروده است:

از قدر ناشناسی اهل وطن بزود بینی که رخت خویش به کابل کشیده‌ام  
عطا که در وطن تو سخن نمی‌ورزند بی که عازم شیراز و فاریاب شوم

(عطا، ۲۰۰۶: ۷۲-۷۳)

عطاءالله خان عطا قبل از تأسیس پاکستان زمانی که در نهضت آزادیخواهی مشغول بود و چه بعد از استقلال و تأسیس پاکستان؛ تمام احساسات وطن پرستی خود را در اشعار مهیج و بی‌مثال و بی‌مانندی جای داد که بسا باعث شگفت‌انگیزی و حیرت بود و از این راه شهرت و محبوبیت بسزایی به‌دست آورد. اشعار عطا عموماً درباره موضوعات اجتماعی و وطن دوستی است. عطاءالله خان عطا در آغاز فقط بفارسی شعر می‌سرود و به نقل از او، اصل سرمایه‌اش شعرهای فارسی است و گاه گاهی هم به زبان اردو و یا پشتو اشعاری سرود. به‌طور کلی، او مترجم زمان خویش در اشعارش بوده و اجتماع و حکمرانان را در شعرهایش نشان می‌داده، چنانکه گفته است: «حال ملت می‌توان دریافت از سیمای من».

عطاءالله خان عطا در سن نود و سه سالگی پس از شهرت و احترام بسیار به عنوان یک شاعر بزرگ فارسی سرا روز یکشنبه هشتم رمضان المبارک ۱۴۱۱ هجری مطابق با ۲۵ مارس ۱۹۹۱ م از این دنیای فانی رخت بر بست و تمام خانواده و دوستدارانش را عزادار، غمگین و سوگوار نمود (حسن رضوی، ۲۰۰۶: ۲۱-۲۲).

در این زمان اتفاقاً صوفی بزرگی در راه او نمایان می‌شود و عطا خان سوال‌های خود را از او می‌پرسد و آن بزرگ به یک یک آنها جواب می‌دهد و بیشتر پرسش‌های عطا مانند سوالهایی بود که اقبال در *خضر راه* از خضر پرسیده برای نمونه، بر نقش سرمایه‌داری و سلطنت در سوء استفاده کردن از دسترنج کارگران و محنت‌کشان. این جاست که شاعر بزرگ ما مانند اقبال به نظام جمهوری آیین و مجلس و بقیه این دست آویزها حمله می‌کند و چنین می‌گوید:



خرقه پوشی را بدیدم ناگهان از جنیش نور آگاهی عیان  
 گفتم ای داننده احوال راز ز ابتلای زندگانی بی نیاز  
 رحم فرما بر من آشفته حال غور فرما از تو میدارم سوال  
 سلطنت، فرمانروا، آیین چیست؟ معنی محکوم بی تسکین چیست؟  
 و در جوابش آن بزرگ و صوفی خرقه پوش چنین جواب میدهد :

سازش سرمایه‌داران، سلطنت مدعای سازششان منفعت  
 سلطنت چادوش و دربان داشتن سلطنت جولان و زندان داشتن  
 کارفرما شاطران مایه دار قابل و نادار بی ذوق و وقار  
 اهل زر کردند با هم ساز باز حربه‌شان مجلس آیین ساز  
 طرز جمهوری فریب بس عظیم قلب محکومان ز کار آن دو نیم  
 مجلس آیین، طریق انتخاب این حجاب عقل، وان دیگر سراب

(عطا، ۱۹۹۵: ۲۵-۲۶).

سپس صوفی بزرگ دوران گذشته را با بی عدالتی و حق‌کشی‌های عصر حاضر یعنی با دوره «جمهوری» مقایسه می‌کند.

دور حاضر دور بی سلطان و میر دور بی اورنگ و بی تاج و سر پر  
 دور جمهور است دور جور عام دور کین و دور بغض و انتقام  
 حاصل جمهور بس حزن و ملال اول آن نفرت و آخر جدا

سپس عطا از آن بزرگ سوالات بیشتری راجع به قوانین ظالم و مظلوم می‌کند:  
 دیگر از کیفیت آیین بگو ماجرای جابر و مسکین بگو

و بزرگ در پاسخش می‌گوید:

دام آیین همچو زلف تابدار اندرونش حلقه‌های صد هزار  
 در میان بی زر و دارای زر جنگ ناهموار، عدل مختصر  
 عدل و انصاف است بس جنس گران قاصر از تحصیل آن بی مایگان  
 داد مر این داد را گفتن خطاست تو اگر بیداد گویی بس رواست

(عطا، ۱۹۹۵: ۳-۵-۶)



### ۵-۳. سید احمد ادیب پیشاوری

ادیب پیشاوری در سال ۱۲۶۰ ه ق مطابق با ۱۸۴۴م در مرکز شهر پیشاور در محله‌ای به نام (چریکوبان) چشم بر جهان گشود. تعلیمات ابتدایی را در شهر موطن خود آغاز کرد و به اتمام رساند و از عنفوان جوانی به ادبیات علاقه پیدا کرد و فارسی و عربی را آموخت. از آن زمان که به مکتب می‌رفت به مثنوی مولانا روم انس گرفت و تا آخر عمر مثنوی را از خود دور نکرد و شبی نبود که بدون خواندن مثنوی بخوابد و یا روزش را با مثنوی آغاز نکند (حمید کوثری، ۱۹۸۱: ۹-۸).

دیوان قصاید و غزلیات فارسی و عربی ادیب پیشاوری توسط علی عبدالرسولی جمع آوری شده است. در مقدمه این کتاب حکایتی از ادیب نقل می‌شود که جالب و شنیدنی است و چنین شروع می‌شود: در این مرحله از زندگانی، روزی به بازار پیشاور می‌گذشت، درویشی به آهنگ خوش از مثنوی قصه حدیبیه و صلح پیغمبر با مشرکان مکه را می‌خواند، چون بدین بیت رسید:

ناگهان در حق آن شمع رسل دولت انا فتحننا زد دهل

ادیب از شنیدن آن چنان از خود بیخود شد که بی اختیار سر خویش به دیوار کوبید و شکست و خون جاری شد. بعد از آن مثنوی را هم صحبت و همنشین و دوست خود قرار داد و هرگز از خود دور نکرد و هر جا که میرفت همراه داشت. (حسین ریاحی، ۱۹۷۱: ۱۵-۱۴).

زمانی که ادیب هیجده ساله بود، مردم قبایل سرحد که قبیله او هم جزوی از آن بود، با جنگ با انگلیسی‌ها درگیر شدند و ادیب بیشتر اقوام و دوستان و نزدیکان خود را در این جنگ از دست داد. در این زمان بود که به پیشنهاد مادرش پیشاور را الوداع گفت و به سوی کابل روانه شد. او در کابل نزد آخوند محمد، معروف به آل ناصر به مدت دو سال شاگردی کرد و سپس به باغ فیروز که آرامگاه سنایی و سلطان محمود غزنوی است، رفت و از ملا سعد الدین کسب فیض و تحصیل نمود و تمام فنون و احکام دیگر را هم آموخت و در آن مهارت بسیاری حاصل نمود و مدتی نزد سعدالدین گذراند و سپس به سوی هرات رفت و یکسال و دو ماه در آنجا بسر برد و بعد از آن به تربت جام رفته آنجا اقامت کرد. بالأخره از آنجا به سوی مشهد روانه شد و نزد میرزا عبدالرحمان که از مشاهیر حکمت و ریاضی بود، شاگردی



کرد و در حضور و مجلس شیخ الاسلام آخوند ملا غلام حسین فلسفه و علوم عقلیه را بیاموخت. در سال ۱۲۸۷ ه ق به سبزوار رسید و تحت نظر استاد الحکما ملا هادی سبزواری حکمت الهی را بیاموخت و از محضر دانش پژوهان حکمت الهی فیض بسیاری برد. همچنین در سبزوار از محضر آخوند ملا اسماعیل نیز مستفیض گردید. در سال ۱۲۹۰ ه ق پس از وفات استاد خود حاجی ملا هادی سبزواری، ادیب دوباره به مشهد برگشت و در صحن کهنه که در آن مدرسه میرزا جعفر بود، اقامت گزید (حمید کوثر، ۱۹۸۱: ۱۱-۱۰).

پس از بازگشت ادیب از سبزوار به مشهد بود که در آنجا به ادیب هندی مشهور شد و بساط برتری و افادات گسترده و بزرگان از مصاحبتش مغتنم و مستفیض می-گشتند. سپس در سال ۱۳۰۰ ه پس از ملاقاتی که با وزیر امور خارجه وقت ایران داشت بنا بر پیشنهاد وی عازم تهران شد و به خدمت ناصرالدین شاه قاجار رسید و سپس به خواسته ناصرالدین شاه تا آخر عمر در تهران بسر برد. ادیب در صبح دوشنبه بیستم ماه صفر ۱۳۴۹ ه ق در حدود سن نود سالگی این دار فانی را وداع گفت و به ابدیت پیوست و تشییع جنازه وی با احترام و حضور عالمان و ادیبان و اکابر و اعیان مملکت انجام گرفته و ایشان را در جوار حضرت شاه عبدالعظیم در امامزاده عبدالله به خاک سپردند. مجالس ختم و عزاداری وی در مسجد سپهسالار و انجمن ادب و دیگر اماکن بر پا گشت و به یاد نیکی‌های آن نابغه علم و دانش، شعر و سخن اشعار فارسی و عربی او خوانده شد (حسن رضوی، ۱۹۷۴: ۱۰۲).

ادیب پیشاوری یکی از نوادر و نوابغ عهد خود بود که در علوم صرف، نحو، بیان، کلام، قافیه، نجوم و هندسه بی همتا بود و در فلسفه و منطق و تاریخ و تفسیر نیز مهارت بسیار داشت. گذشته از استعداد پیدایشی و خدادادی، حافظه بسیار قوی داشت و از محضر ایشان کسانی چون علامه قزوینی و علامه بدیع الزمان فروزانفر فیض برده‌اند.

علامه محمد قزوینی در مقاله چاپ بمبئی درباره ایشان نوشته است:

«آقا سید احمد ادیب پیشاوری چند سالی در تابستان همه روزه به صحن امامزاده صالح در تجریش می‌آمدند و در گوشه‌ای می‌نشستند و من بی‌صبرانه و پر از شور و

هیجان انتظار می کشیدم تا به حضور ایشان بروم ولی از آنجا که شنیده بودم ایشان کمی بی حوصله مزاج هستند با ترس و لرز و بهانه‌های مختلف به حضورشان شرف یاب می‌شدم و سوالاتی از ایشان می‌کردم و جواب‌های شافی و کافی را به سرعت در فکرم می‌نشاندم (حفظ می‌کردم) و همچنین در دفتری که همیشه همراه داشتم می‌نوشتیم. حافظه قوی و مهارت در اشعار فارسی و عربی ایشان برایم حیرت‌انگیز بود. هر وقت در مجلسی مسئله‌ای پرسیده می‌شد و هیچکس جوابش را نمی‌دانست، ایشان جواب می‌داد به‌طور مثال اگر شعری بود، ادیب پیشاوری شاعر و تاریخ‌سرودن شعر و شرح حال شاعر به اضافه معنی شعر را بیان می‌نمود و همه از حافظه فوق‌العاده او متحیر می‌شدند. ادیب پیشاوری سبک متقدمین را پیروی میکرد و در اشعارش روش خاص خود را داشته که هر شاعر و ادیبی به نوع و نحوه خود خاص و مختلف از دیگری می‌باشد و در اشعارش رنگ اشعار شعرای پاکستانی به وضوح دیده می‌شود و به سبب افکار وسیع و هوش قوی هیچ وقت دروازه صحبت بر وی محدود و باریک نیامد و به دلیل اطلاعات زیاد و کامل در مورد هر فن و علمی پایه‌بیانش با دلیل و برهان محکم بوده و در عیبجویی از اهل ادب با استدلال می‌بود و به همین سبب و نسبت اشعارش از لطافت و عواطف ظریف شاعرانه دور شده است. در بیشتر قصاید و مثنویات ادیب عشق به وطن و ملت و تشویق و دعوت آنان در مبارزه برای آزادی و جنگی که باعث فرار او از وطن و کشته شدن پدر و اقوامش گردیده بود، دیده می‌شود و در افکار او تاثیر بسیار گذاشته و در اتحاد و اتفاق مردم و مبارزه با خارجیها و استقلال یک کشور آزاد را آرزو می‌کرد و اثر تمام این اتفاقات در اشعارش منعکس شده است» (نقوی، ۱۹۷۱: ۱۷).

در قصاید از استادان قدیمی چون خاقانی، انوری و سنایی تقلید و پیروی نموده و اکثر اشعارش دارای استحکام و فصاحت مانند آنان می‌باشد. وی هرگز شعر را وسیله امرار معاش قرار نداده بود و هیچ وقت مدح کسی را نگفته بود.

نیستم من چون دگر گویندگان داند خدای

کو ز طمع زر طریق مدح و شیوه ذم گرفت



سوز و گداز درونی او شور و هیجان بیشتری به اشعارش بخشیده و به دلیل آگاهی زیاد او در مورد علوم متنوع و دین باعث شده که مضامین مختلف در اشعارش داشته باشد.

نمونه‌ای از غزل ادیب پیشاوری:

گر تو خرسندی بدانی که دهم تن به هلاک  
در غمت نیست مرا اینقدر اندیشه و باک  
اینهمه لطف و طراوت که تو داری ای گل  
شاید از حور بهشتی هدفت بوسه بخاک  
همچو قطره که به شبگیر نشیند بر گل  
بر گل روی تو دارم نظر از دیده پاک  
تا تماشای گلستان جمال تو کند  
صبح دامان شب تیره کند هر شب چاک  
مهر نوشین دهنی ورز که جز یاد لبش  
زهر سودای جهان رانده و کس تریاک  
تو بهر سوی خدنگی ز نظر کرده روان  
بی خبر از غم صد خیل که گشتند هلاک  
می و معشوق و نوازنده زیبا درپیش  
میل رقص ار نکند مرد چگویم حاشاک  
این چنان صورت زیبای تو بنشسته بدل  
که فرو بست بر اندیشه ره هر ادراک  
فاخته شاد ز سر سبزی سرو چمن است  
ما خرابات نشینان همه از سبزی تاک  
دوش اندر ره میخانه بدیدم پیری  
نا توان گشته زایام و برندی چالاک  
کفر و دین را چه بیانست بدو گفتم گفت  
دین سخاوت بود و کف رچه باشدامساک

(همان: ۱۷-۱۸).





### ۶-۳. آقا سید لعل شاه کاظمی

او متخلص به جگر یکی از مشهورترین شاعران فارسی‌گو در پیشاور است. جگر کاظمی پس از اتمام تحصیلات و تجربه اندوزی‌ها و سفرهای بسیار در شبه قاره هند و پاکستان در سال ۱۸۹۷ م برای مدتی به پیشاور موطن خود بازگشت. سپس برای کامل کردن ادبیات فارسی و عربی به کشمیر رفت و در آنجا تحصیلات نهایی را به اتمام رساند و در سال ۱۹۰۰ م برای همیشه به زادگاه خود برگشت. اول به کار تجارت پرداخت. پس از آن به تدریس پرداخت و چنان که عادت ایشان بود شرکت در مجالس مشاعره را شروع کرده و به این مجالس رونق بسیاری بخشید. در سال ۱۹۰۲ م در انجمن «بزم سخن» در پیشبرد شعر و ادبیات فارسی و اردو در پیشاور نقش بزرگ و مهمی ایفا نموده (حسن رضوی، ۱۹۷۴: ۲۸۶).

آقا جگر کاظمی شاعر چیره‌دست و قادرالکلامی در زبان فارسی بود. هر صنف شعر را آزموده و با موفقیت از عهده‌اش بر آمده بود و شاعران و سخنوران پیشاور به سبب داشتن کلام زیبا و موزون و دلپذیر به او لقب «خاقانی سرحد» را دادند. وی در بیست و پنجم ماه مارس ۱۹۷۰ م در سن نود و پنج سالگی از این دیار فانی رخت بر بست و به ابدیت پیوست.

به هشتاد و نود چون در رسیدی بسا سختی که از گیتی کشیدی  
در قصاید خود قوافی و ردیف‌های مشکل انتخاب می‌نمود و در سبک عراقی و خاقانی می‌سرود. در قطعات و در ماده تاریخ نیز تبحر بسزایی داشت. در مدیحه-سرایي نیز سبک متقدمین را تقلید و پیروی می‌نمود:

برسر من آتش است و در ته پا آتش است  
چون سمندر راحت جانم سرا پا آتش است  
هر کجا با سوز دل رفتیم آنجا آتش است  
از نوایم همچو موسیقار پیدا آتش است  
خارگل، گلخن گلستان، سرو دار، ای گلبدان  
بی تو سیر باغ بر چشم تماشا آتش است  
ما خراب نرگس مخمور ساقی گشته ایم  
بهرما کوثر برای شیخ صهبا آتش است



نیک میدانی که با قارون چه کرد این مال و زر  
آبرویت آنچه امروزاست فردا آتش است  
تهمتی بر هستی پاکان منه از روی آرز  
بگذر از دامان یوسف ای زلیخا آتش است

(فارغ بخاری، ۱۹۵۵: ۲۳۱).

### ۷-۳. ملک ناصر علیخان ناصر

ناصر فرزند حاجی ملک رحمان در سال ۱۹۰۱ م در یکی از خانواده‌های فارسی زبان در شهر پیشاور مرکز استان خیبرپختونخواه پا به عرصه وجود گذاشت. این خانواده‌های فارسی زبان شاعران و نویسندگان و ناطقان و ذاکران ماهری به این شهر (پیشاور) هدیه کردند که یکی از آنها ملک ناصرعلیخان ناصر بود. ملک ناصر دارای ذوق و قریحه خدادادی در شعر و ادبیات بود. همچنین زبان فارسی را به خوبی میدانست و علاقه خاصی بدان داشته، به سرودن شعر فارسی پرداخت و اولین شعر فارسی را زمانی که شاگرد آغا سید مسجدی شاه خادم بود یعنی در سال ۱۹۱۸ م سرود. آغا سید مسجدی، استاد زمانه خود بود که همه شعرای آن عصر به استادی وی احترام خاص می‌گذاشتند و بین همه دارای اعتبار و منزلت خاصی بود. ملک ناصر خان به علت دانستن زبان فارسی که در حقیقت زبان مادریش بود در بین شعرای فارسی‌گوی آن زمان سبقت و سرعت خاصی گرفت و تقریباً همه را از میدان به در برد. یکی دیگر از دلایل سرعت وی این بود که او به غیر از مطالعه و شعر سرودن کار دیگری نداشت (یعنی شغلی نداشت) و شاعری بود آزاد از جهت وقت و کار لیکن ایشان دقت و توجه بیشتری به فلسفه و منطق میداده که سایه آنرا در اشعارش می‌شود، دریافت (نقوی، ۱۹۷۱: ۲۸).

ملک ناصر خان به ایجاد ترکیبات و اصطلاحات گوناگون پرداخت و در این راه پشتکاری شایان از خود نشان داد. اگر اشعار وی را با دقت مطالعه کنید لغاتی را خواهید دید که وسعت علم و دقت نظر این شاعر بزرگ را در رشته‌های مختلف علوم می‌رساند. آقا ناصر در فلسفه و منطق مطالعه و اطلاعات کافی داشت و به این استدلال استفاده از لغات در جاهای متفاوت با ترکیبات مختلف و گوناگون را به خوبی میدانست (همان).



نمونه‌ای از اشعار زیبای ملک ناصر علیخان ناصر :

دانی چقدر بود ترا دور حیات  
آن وقت که ما بین اذان است و صلوات  
پیدا شدی در گوش اذان گفتندت  
خوانند نماز باز بر وقت ممات

(همان: ۲۸).

آقا ناصر در قصیده‌سرایی شیوه متقدمین را پیروی می‌کرد. وی صاحب افکاری توانا در سرودن شعر بود و در غزل و قطعات و نظم از سبک اقبال لاهوری پیروی می‌نمود و از نظرات و افکار اقبال نشأت گرفت. او در بعضی از منظومه‌های خود مانند «خطاب به شمع»، «سیر افلاک»، «مکالمه شب و روز»، «موازنه حسن و عشق»، «آفتاب» و قصاید مدحیه سبک متقدمین را تتبع کرده و در غزلیات و بعضی از نظم‌ها سبک اقبال لاهوری را پیروی نموده و آثار زیبا و بی‌نظیری از خود به جای گذاشته است. شهرت زیاد او در بین دیگر شعرای معاصر خود در این بود که ایشان فی‌البداهه شعر می‌گفتند و در کمترین وقت قصاید بلندی می‌سرودند. به گفته خودش منظومه «خطاب به شمع» را که بیشتر از هزار بیت است در دو شبانه روز سروده بود.

شعرا دارای زندگی پر معنی و عمیقی هستند و آنها تا آخر عمرشان به سرودن شعر مشغول هستند و در حقیقت آنها نمی‌توانند بدون شعر سرودن زندگی کنند و شعر قسمت اعظم و مهم زندگی آنها را تشکیل می‌دهد. در مورد آقا ملک ناصر خان باید متذکر شوم که ایشان فقط به فارسی شعر سروده و قسمت بزرگی از اشعار او به چاپ نرسیده است. او خطاب به ملت نجیب ایران چنین می‌فرماید:

ای زبده اقوام و ملل ملت غیور      ای صاحب تیغ و علم و بازوی شهزور  
هر گوشه ایران ز تو باید نظرافروز      در مکتب فردوسی طوسی سبق آموز  
از نصف جهان بیشترت زیر نگین بود      فرمان تو برهند و عرب کابل و چین بود  
برخیز همان عهد کهن باز برافروز      در مکتب فردوسی طوسی سبق آموز

(فارغ بخاری، ۱۹۵۵: ۱۹۵).



#### ۴. نویسندگان نثر نویسی استان خیرپختونخوا

در آثار نثر فارسی می‌توان از دو نویسنده بزرگ و معروف استان خیرپختونخوا یعنی بایزید انصاری و آخوند درویزه بابا نام آورد که در گسترش ادب فارسی در این استان نقش داشتند.

#### ۴-۱. بایزید انصاری

بایزید انصاری کتاب‌های بسیاری نوشت از جمله مشهورترین آن «خیرالبیان و مقصود المومنین» است. بایزید ادعا داشت که کتاب خیرالبیان به او الهام شده است. این کتاب و مقصود المومنین در نزد او و پیروانش مقدس است و این دو کتاب را وی همیشه با خود داشت و به مریدان و پیروانش هم گفته بود در هر حال همراه داشته باشند. بایزید در تعالیم خود به توبه مبتدیان و زهد و خلوت و چله نشینی سالیانه و ذکر خفی و اسم اعظم و مراقبه و اعمال و ریاضت از این نوع اهمیتی خاص می‌داد و طبق این تعالیم، چون سالکان در معراج روحانی خود به آخرین مقام و مرتبه می‌رسیدند امکان بسیار بود که از بجا آوردن تکلیف‌های شرعی آزاد می‌شدند (انصاری، ۱۹۷۲: ۴۷، ۴۴).

بایزید کتاب خیرالبیان را برای اهل خانواده خود و دیگر پیروانش می‌خواند و تفسیر می‌کرد و از قرآن و حدیث کمک می‌گرفت. بایزید انصاری کوشیده است که آثار خود را به نثر مسجع بنویسد و نوع موضوعات آنها دین، عرفان و اخلاق بوده است. بایزید چندین رساله در مورد عقاید و فرقه خود نوشته است.

روش وی در تألیف این رساله‌ها چنین بوده است: اول آیاتی از قرآن مجید می‌آورد و سپس حدیث‌هایی که مناسبت و رابطه‌ای با آن آیات دارد نقل می‌کرد و در ادامه آن اقوالی از اولیا و مشایخ و بزرگان می‌نوشته است. این شیوه و روش در کتابهای او مکرر تکرار می‌شود و بیشتر از احادیثی که می‌گوید به قول او «حدیث قدسی» است که برخی از آنها خطاب به خود اوست. (همان: ۹۳).

تاریخ‌نویسان عهد بابری و دیگران به پیروی از حاجی ملا محمد معروف به زنگی، استاد آخوند درویزه، بزرگترین دشمن بایزید انصاری، «پیر روشن» را به طنز «پیر تاریک» می‌خواندند (بایزید انصاری، ویکی‌فقه: [www.wikifegh.ir](http://www.wikifegh.ir))



## ۲-۴. آخوند درویزه بابا

کتاب‌های معروف آخوند درویزه بابا «مخزن الاسلام و تذکره‌الابرار و الاشرار» است. کتاب مخزن الاسلام آخوند درویزه به زبان فارسی نگاشته شده و از چهارصد سال پیش در این ناحیه خوانده می‌شده و کتابی مقدس و شامل مسائل و حکایات دینی است. شهرت این کتاب و نویسنده آن (آخوند درویزه) در این منطقه به قدری زیاد است که احتیاج به معرفی ندارد. در این کتاب علاوه بر مسائل فقهی که بحث و بررسی شده، مسائل تصوف و روابط مرشد و مرید هم انعکاس یافته است. از عباراتی که به فارسی نوشته شده چند سطری برای نمونه آورده می‌شود:

«اندر آنکه هر که از علم و تفسیر و حدیث و علم فقه و علم مناظره و علم تعاط یعنی محو ساختن مرادات اطوار نفسانی بدست آوردن اسرار روحانی باید که پیر عالم به این علمها باشد و اگر از این آگاه نباشد او را پیر و پیشوا نباید دانست بلکه ضال و مضلی باید دید زیرا آنکه او شهرت دروغی در عالم انداخته بسبب جمع کردن مال دنیاوی و حاصل کردن نام و ناموس خود را پیرو و پیشوا ساخته باشد. و در عوارف المعارف آورده هر که مشهور بنام صفوت هست در عوام او از صوفیان حقانی نه باشد»

درته جلیاب عشق مست دو شاه خفته اند

مست نگردی بعین عین بلا گفته اند

(آخوند درویزه بابا، ۱۹۸۷م: ۱۰۹).

کتاب مخزن الاسلام آخوند از چهار صد سال پیش تا به امروز که در این ناحیه خوانده می‌شده، تقدس آن از این بیت خوشحال خان ختک هویداست که ترجمه آن از پشتو به فارسی چنین است:

در سوات دو چیز مهم اند یکی خفی و دیگری است جلی

یک مخزن درویزه دوم دفتر شیخ ملی

(همان: مقدمه: صص ا، ب، ج).

و این نمونه نوشته‌ای از کتاب مخزن الاسلام آخوند درویزه است:

در بیان آنکه هر مومن مسلم را باید که خدائی تعالی به سه صفت بشناسد اوّل بدانکه خدائی تعالی را ذات است یعنی وجود هست - دویم آنکه بداند که ذات خدائی تعالی را که یگانه است و او را شریک نیست و قدیم است - سویم آنکه



صفت‌هایی او را نیز بدانند که همه قدیم اند. و آنچه بعضی جاهلان میگویند که آدمی و پری و آسمانها و زمینها صفات خدائی اند کافر گردد زیرا آنکه صفات خدائی تعالی قدیم اند و این چیزها نو پیدا شده اند قدیم نه اند پس مخلوقات خدایی تعالی اند و حادث و مخلوق قدیم نباشد و حادث را قدیم گفتن و قدیم دانستن کفر بود. (همان: ۹۸).

### نتیجه‌گیری

اگر چه ادبیات فارسی مانند گذشته در این منطقه رواج ندارد ولی آثار پیشینیان نشان می‌دهد که زبان فارسی زمانی در این ناحیه زبان گفتاری، نوشتاری، رسمی، اداری و درباری بوده است و از آثاری که بزرگان به میراث و به یادگار گذاشته‌اند مشخص است. در تمام پاکستان به خصوص شهر پیشاور در هر گوشه‌اش شاعر و نویسنده فارسی بوده و در حال حاضر یعنی سال ۱۴۰۲ ش/ ۲۰۲۳ م اگر چه شاعر و یا نویسنده‌ای به فارسی کمتر می‌سراید و یا می‌نویسد لیکن خانواده‌هایی هستند که هنوز در منزل با یکدیگر فارسی صحبت می‌کنند تا که این زبان شیرین در این منطقه فراموش نشود و چراغ این زبان را روشن نگه دارند. خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و دانشکده فارسی دانشگاه پیشاور با دایر کردن کلاس‌های زبان فارسی کوشش می‌نمایند تا آخرین حد ممکن این شمع نیمه سوز را در منطقه روشن نگه دارند اما تا چند مدت ادامه خواهد داشت!؟



- ۱) آخوند درویزه بابا. (۱۹۸۷). *مخزن الاسلام، به کوشش سید تقویم الحق کاکاخیل، پیشاور: پشتو آکادمی.*
- ۲) اقبال لاهوری، علامه محمد (۱۹۴۸). *کلیات فارسی اقبال، غلام علی اینڈ، لاهور: چاپ سنز.*
- ۳) اختر جعفری، مرتضی (۱۹۷۴). *چمن چمن، ناشر: مجلس یادگار ضیا، طبع منظور عام پریس.*
- ۴) انصاری، بایزید (۱۹۷۲). *خیرالبیان، تدوین حافظ محمد عبدالقدوس قاسمی، پیشاور: یونیک پرنترز.*
- ۵) انصاری، بایزید: وبگاه ویکی فقه، آدرس: [www.wikifegh.ir/](http://www.wikifegh.ir/)
- ۶) حسن رضوی، سید سبط (۲۰۰۶). *شش مقالات عطاء الله عطا، پیشاور: یونیک پرنترز.*
- ۷) ----- (۱۹۷۴). *فارسی گوین پاکستان، راولپندی.*
- ۸) عصمتی، معصومه. *خوشحال خان ختک کیست؟، افغانها: خیبر میل پریس.*
- ۹) عطا، عطاءالله خان (۱۹۹۵). *بزم سخن، پیشاور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران.*
- ۱۰) فارغ بخاری (۱۹۵۵). *ادبیات سرحد، جلد سوم، پیشاور: چاپ شاهین برقی پریس.*
- ۱۱) کوثری، حمید (۱۹۸۱). *ادیب پیشاوری، پیشاور: یونیک پرنترز.*
- ۱۲) نقوی، سید غلام اکبرشاه (۱۹۷۱). *سبد گل، لاهور: چاپخانه نثار آرت.*



## بررسی معرفی نسخه خطی کنزالفوائد دلاری لعل

علی رضا امامی<sup>۱</sup>، عذب فرات احمد<sup>۲</sup>

### Introduction of the Kanz-ul-favāid a rare and valuable manuscript by Dulāri L'al

**Ali Raza Imami**, Assistant Professor of Persian language and literature of Tehran university- Iran.

**Ezzeb Frat Ahmad**, PhD student of Persian language and literature of of Tehran university- Iran.

#### Abstract

The book Kanz-ul-favāid is a rare and valuable book written on the subject of vocabulary and grammar in the subcontinent during the Mughal period, which is still in the form of a manuscript in the library of McGill University in Canada. The manuscript is also available on its online library from where it can be easily downloaded and studied. All that is known about the work and life history of the author of this book, Dolari Lal, is that he lived in Lucknow during the reign of Akbar Shah II (1806-1837). Unfortunately, there is no mention of this manuscript in the lists of manuscripts produced in Pakistan or India to the time, so research on this rare manuscript and its publication will be very beneficial for Persian literature. Since

---

<sup>۱</sup>استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران- ایران.

<sup>۲</sup> دانشجوی پاکستانی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران- ایران

نویسنده مسئول. [izabfrat@gmail.com](mailto:izabfrat@gmail.com)



only one copy of this manuscript is available of this manuscript which is available on the link below.

<https://mcgill.on.worldcat.org/oclc/1091624688> so, in this article a detailed report of its features is being presented.

**Keywords:** Kanz-ul-favāid, Dulāri l'al, Persian grammar and linguistics.



## چکیده

کتاب کنزالفوائد، فرهنگی دستوری که در حوزه شبه قاره نوشته شده است. چنین به نظر می‌رسد که دولاری لعل، دستورنویس و فرهنگ‌نویس توانا و برجسته‌ای بود اما متأسفانه مورد عنایت محققان ادب فارسی قرار نگرفته است زیرا در حدود جستجوی نگارندگان از کتب فرهنگ‌نویسی و دستورنویسی حوزه شبه‌قاره، نسبت به دولاری آگاهی به دست نمی‌آید و در هیچ فهرستی از فهرست‌های نسخ خطی ایران و پاکستان و هند نسخه بدل نسخه حاضر پیدا نیست. از مطالب کتاب می‌توانیم حدس بزنیم که مؤلف کتاب ساکن شهر لکهنو یا اطراف آن در شبه‌قاره هند زندگی می‌کرده است. عارف نوشاهی، کنز الفوائد را به عنوان کتاب دستور معرفی کرده اما کتاب حاضر از دسته کتاب‌هایی است که همراه با معانی حروف مفرد و مرکب زبان، مباحثی از دستور زبان و واژه‌شناسی را نیز مطرح می‌کنند و کاربرد حروف مفرد و مرکبه (پیشوندها و پسوندها) در حالت گوناگونی و نقش‌شان در تغییر معنا و ساختار کلمات ارائه می‌کند به عبارت دیگر می‌توان موضوع آن را مابین فرهنگنامه و دستور زبان فارسی و واژه‌شناسی معرفی نمود. از این نظر نسخه حاضر را می‌توان نسخه‌ای بسیار نفیس، پر از مطالب و منحصر به فرد تلقی کرد. نسخه حاضر در کتابخانه دانشگاه مک‌گیل تورنتو کانادا در بخش کتابخانه مطالعات اسلامی نگهداری می‌شود.

**واژگان کلیدی:** کنزالفوائد، دولاری لعل، فرهنگ، دستور، حروف مفرد، حروف

مرکبه.



از ابتدای قرن هفتم که دولتهای اسلامی در شبه قاره تشکیل شد تا آغاز قرن حاضر، شبه قاره هند و پاکستان همواره مرکز تالیف و نشر کتب نظم و نثر فارسی بوده است، و شعرا و نویسندگان بزرگی در این منطقه ظهور کرده‌اند، در این مدت کتب متعددی در زمینه‌های مختلف ادبی به زبان فارسی توسط فارسی‌زبانان ایرانی و هندی نوشته شده است. از لحاظ فرهنگ نویسی و دستور نویسی هیچ یک از کشورهای فارسی زبان به پای هند و پاکستان نمی‌رسد، و با اینکه تالیفات فارسی زبانان هند و پاکستان خالی از اشتباه نیست، اما باوجود این خدمات برجسته‌ای که علما و دانشمندان آن خطه در راستای ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی انجام داده‌اند، قابل ملاحظه و چشمگیر است. هویدا است که بشر هیچ‌گاه نمی‌تواند زبان دیگری را به سهولت یاد بگیرد و بر دقایق آن مسلط گردد مگر اینکه اسباب و لوازم کافی از جمله فرهنگ و دستور زبان مذکور در اختیار داشته باشد. بدین دلیل مردم هند و پاکستان به منظور آگاهی بیشتر با زبان فارسی به تالیف کتب فرهنگ و دستور پرداختند و حتی بیش از ایرانیان از نیاز را محسوس کردند و بر اثر حمایت پادشاهان اسلامی فارسی‌زبان هندوستان در این حوزه خدمت ارزشمندی انجام دادند. زبان فارسی در محیط مساعدی که بر اثر حمایت پادشاهان و بزرگان هندوستان پدید آمده بود به تدریج رو به ترقی و گسترش نهاد و سرانجام حوزه فرهنگ نویسی و دستور نویسی که مدتی پیش از آغاز سلطنت اسلامی دهلی در آن دیار شکل گرفته بود در این دوره رونق بیشتری پیدا کرد. بنا بر این فرهنگ نویسی شعری و دستوری که از قرن هفتم هجری از ایران به هندوستان انتقال یافته بود در قرن هشتم و نهم رواج زیادی یافت و در قرن یازدهم و دوازدهم به اوج خود رسید.

کتاب حاضر نیز از جمله کتاب‌هایی می‌باشد که می‌توان موضوع آن را مابین فرهنگنامه و دستور زبان فارسی دانست. از آن جایی که همراه با معانی حروف مفرد و مرکب زبان، مباحثی از دستور زبان و واژه‌شناسی را نیز مطرح می‌کنند و کاربرد حروف مفرده و مرکبه (پیشوندها و پسوندها) در حالت گوناگونی و نقش‌شان در تغییر معنا و ساختار کلمات ارائه می‌کند.



## ۱. بیان مسأله

موضوع پژوهش حاضر معرفی نسخه خطی *کنزالفوائد* دولاری لعل است. وی نویسنده و فرهنگ‌نویس غیر معروفی است که در قرن سیزدهم هجری در منطقه لکهنو هندوستان می‌زیسته است. عارف نوشاهی در مقاله‌ای، جنگی را که در سایت [archive.org](http://archive.org) پیدا کرده که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۵۷۰۰ ثبت شده مورد بحث قرار داده است. خلاصه‌ی مطلب عارف نوشاهی بدین قرار است که فهرست نگار نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس این جنگ را به عنوان جنگ سراج‌الدین خان آرزو معرفی کرده ولی عارف نوشاهی به اثبات ادعای خود دلائلی می‌آورد که امکان ندارد این جنگ نوشته خان آرزو باشد چرا که آرزو در مقدمه کتاب *مجمع النفایس* نقل کرده است که این کتاب قبلاً به صورت سفینه‌ای بوده که اشعار منتخب شاعران متقدم را در آن نوشته بوده است بعد، از آن جنگ استفاده کرده و کتابی نوشته به نام *مجمع النفایس* و در آن کتاب شرح حال شاعران را هم اضافه کرد و به شکل تذکره‌ای درآورد. و آن جنگی که در کتابخانه نگهداری می‌شود نیز عمدتاً حاوی بر همان اشعار منتخب *مجمع النفایس* است و شرح احوال بعضی از شعرا مانند ناصر علی سرهندی را هم شامل است در حالیکه جنگ آرزو فقط حاوی بر مجموعه اشعار منتخب بود. احتمالاً کسی از کتاب *مجمع النفایس* آرزو اشعار را نقل کرده و شرح احوال برخی از شاعران مورد علاقه خود را هم نوشته است.

نوشاهی در ادامه بیان کرده است، که در نیمه اول قرن سیزدهم هجری نسخه‌ای از جنگ سراج‌الدین خان وجود داشت بدین دلیل که مصنف کتاب *کنزالفوائد* "دولاری لعل" در دیباچه کتاب خود از این جنگ با این کلمات یاد می‌کند.

"اوراقی چند به طریق مسوده سراج وهاج مشکوات گفتگو، سراج‌الدین خان آرزو جمع آورده، اقسام حروف هجا را به طریق استقصا و استیعاب به عبارت بر مختصر به نظم کشیده اگرچه دیباچه و خاتمه نداشت لیکن شمول آن در جنگ تالیفات مغفور ایشان اغلب ظن آنست که از جناب ایشان باشد"

در این مقاله درباره‌ی شرح احوال دولاری لعل مؤلف کتاب *کنزالفوائد* نقل می‌کند

که:



"در حال حاضر راجع به دولاری لعل ما فقط تا حدی می‌دانیم که برادر بزرگش به اسم پیاری لعل نیز بود که از دربار اکبر شاه ثانی خطاب "راجه" به وی اعطا شده بود. مؤلف کتاب *کنز/الفوائد*، تحریرات پیاری لعل را هم مورد استفاده قرار داد". (نوشاهی، عارف (۲۰۲۰م)، خان آرزو سی منسوب ایک بیاض، مجلهٔ تحصیل (اردو)، شماره هفت، کراچی)

در منابع و ماخذ مقاله درباره کنزالفوائد چنین رقم طراز می‌شود که کنز الفوائد کتابی است به موضوع دستور زبان فارسی. و در خصوص ماخذ کتاب کنز الفوائد می‌آورد که کپی نسخه خطی کتاب مزبور را هم از سایت [archive.org](http://archive.org) دانلود کرده و استفاده کرده است.

## ۱-۲. پیشینه پژوهش

در حدود جستجوی نگارندگان، نسخهٔ کنزالفوائد هنوز تصحیح نشده است و در هیچ رساله یا مقاله‌ای نسخه حاضر یا مؤلفش مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است. ناگفته نماند که از نظر نگارندگان کتابی به نام مثمر اثر سراج الدین علی خان آرزو که نخستین کتاب فارسی درباره زبان‌شناسی و علم‌اللغه محسوب می‌گردد و با همت سید محمد راستگو در نشر میراث مکتوب به چاپ رسیده است، مؤلف کتاب را تحت تاثیر قرار داده است چنانکه در ذیل به این مسأله اشاره می‌شود. سراج الدین علی‌خان آرزو (۱۰۹۹ - ۱۱۶۹ق)، شاعر، نویسنده، ادیب و دانشمند بسیار برجسته و بزرگ سدهٔ دوازدهم است. که در میان نوشته‌های او کتاب مثمر جایگاهی ویژه دارد؛ چرا که این کتاب نخستین کتابی است که در فارسی، در زمینهٔ زبان‌شناسی (علم اللغه) نوشته شده است. آرزو در این کتاب که بر بنیاد کتاب *المزهر سیوطی* (۸۴۹ - ۹۱۱ ق) ساخت و سامان یافته است، در ۴۲ بخش که به نام "اصل" یاد کرده است، مسائل گوناگونی چون ترادف، اشتراک، تباین، توافق، حقیقت و مجاز، اتباع، ابدال، و... را در زمینهٔ زبان فارسی بررسی کرده است، در موارد فراوانی به ریشه‌یابی برخی واژه‌ها پرداخته، چنان‌که پیوند و هم‌ریشگی بسی از واژگان فارسی با زبان هندی را نشان داده است. به شیوهٔ همیشگی‌اش نقد دیدگاه‌های دیگران را از یاد نبرده، و در همهٔ این زمینه‌ها نکته‌سنجی‌ها کرده، و گاه به خطا نیز رفته است و کنز الفوائد کتاب مورد



تحقیق ما کمابیش بر الگوی مطالب و سبک اصل سی و هشتم متمر نوشته شده است. چنانکه مؤلف در مقدمه کتاب نقل می کند که:

"این رساله مسمی است به *کنز/الفوائد* در بیان معانی حروف مفرده و مرکبه و ملقط از رسائل اسلاف" که در نظر این هیچمدان رسید سیما اوراقی چند که بطریق مسوده سراج وهاج مشکوات گفت وگو سراج دین خان آرزو جمع آورده اقسام حروف هجا را بطریق استقصا و استیعاب بعبارت بر مختصر بنظم کشیده اگرچه دیباچه و خاتمه نداشت لکن بشمول آن در جنگ تالیفات جناب مغفور ایشان بود. اغلب ظن آنست که از جناب ایشان باشد"

به غیر از نسخه در دست تصحیح، دو نسخه خطی و چاپی دیگر نیز با نام کنز الفوائد در ایران و پاکستان وجود دارد. یکی کتاب چاپی است به نام *کنز/الفوائد* تالیف ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی (یا کراچکی) (م ۴۴۹ق) از علمای شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری قمری. به زبان عربی و حاوی موضوعات گوناگون اسلامی مانند حدیث، فقه، اخلاق، عقاید و تاریخ اسلام است. نسخه دیگری با نام *کنز/الفوائد* در صرف زبان فارسی به روش سوال و جواب که نسخی از آن در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد و موزه ملی کراچی نگهداری می شود. باوجود مشابهت اسمی این دو اثر با *کنز/الفوائد* مورد بررسی در این رساله ارتباطی ندارند.

### ۱-۳. هدف و ضرورت پژوهش

*کنز/الفوائد*، یکی از متون ارزشمند ادب فارسی است که تا اکنون ناشناخته بوده و تصحیح متن آن بر غنای گنجینه آثار ادبی فارسی خواهد افزود. متن مورد پژوهش یک منبع مفید برای مطالعات حوزه دستور زبان، شعر و واژه شناسی و زبان شناسی نیز می باشد و تصحیح آن به جهت شناسایی و بررسی تغییرات زمانی زبان، شناسایی سبک زبانی متن مهم و حایز اهمیت است. باری، با این تمهید هدف این پژوهش تصحیح، آشکار سازی ارزش های زبانی، ماخذیابی ابیات و لغات قدیمی مورد استفاده نویسنده در متن و برشمردن ویژگی سبکی *کنز/الفوائد* است. نگارندگان در این پژوهش می کوشند به پرسش زیر پاسخ دهند:



"کنزالفوائد" از نظر ارزش‌های زبانی، ادبی و سبک نگارش چه جایگاهی دارد و تصحیح متن این کتاب چه دست‌آوردهایی در حوزه زبانشناسی، واژه‌شناسی، فرهنگ‌نامه‌نویسی و دستورنویسی و متن‌پژوهی و مطالعات تاریخی زبان فارسی خواهد داشت؟

### ۱-۴. روش تحقیق

چون نسخه مورد پژوهش کنزالفوائد تک نسخه است، بدین جهت تصحیح این به شیوه تصحیح انتقادی انجام می‌شود. جهت انجام این امر، ابتدا کپی نسخه خطی از کتابخانه دانشگاه مک‌گیل تورنتو بخش کتابخانه مطالعات اسلامی تهیه شد. سپس صورت صحیح آن نگاشته شد. متأسفانه در حد جست‌وجوی نگارندگان معرفی شرح احوال و سایر آثار مؤلف این نسخه از هیچ فهرست‌نامه‌ها و کتب فرهنگ‌نویسی و دستورنویسی به دست نیامده است و در تصحیح نسخه حاضر از فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌های معتبر از جمله فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فرهنگ برهان قاطع و رساله هانسوی تالیف عبدالواسع هانسوی حسینی و دواوین شاعران ایرانی و هندی مورد استفاده قرار گرفته است.

### ۲. تبیین بحث

#### ۱-۲. مشخصات نسخه

نسخه کنزالفوائد در کتابخانه دانشگاه مک‌گیل تورنتو کانادا به شماره 1091624688 نگهداری می‌شود و مؤلف اثر دولاری لعل است. محل کتابت یا تالیف: شهر لکهنو هند. خط این نسخه نستعلیق خوشخط است و سال کتابت آن چنان‌چه از مقدمه کتاب می‌توان تخمین زد سال‌های ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۳ ه. ق، و میان ۱۸۳۷-۱۸۰۶ م می‌باشد. نسخه حاضر ۱۳۰ صفحه دارد و تعداد سطور صفحه حدوداً ۱۵ است. در نگارش اثر از دو رنگ مرکب استفاده شده است. اسمای عناوین و فصل‌ها را با رنگ سرخ و متن کتاب با مرکب سیاه نوشته شده است.



۱۶

مخصوص لغت محمّدان خود بقاجون سبید و سفید و بر دین و غیره  
 بروزن در ویش نشین مجموع معنی تقصیر و فرودگت و کابلی التیسیر و فرماید  
 که از لب شیرینی ندی بکشتن سبمی از زم جواد کانات  
 جنبین فرودیش می آرد و بر خفتن و فرافتن بخار مجمره روزن رگستن  
 یعنی آرد کون موقوف فرماید بی فرخمن اینستند نوس را بر  
 غضب چینه در افکن و لحن و شرف اول و قیاد الفی و کون مجموع  
 و کاکل سب و بنین مجموع جبر و روزن و غیره زین مجموع زبال و آرد زین  
**التاء الفوا و تا و الفیت نیز کونید مخصوص است** بر اخطای ص در اول  
 کلمه در آید ضم و خود مثل گو که او را بمناسبت حرکت ماقبل در آخر زین  
 کرده اند و اگر با کلمه دیگر منضم شود و او نیازند جای در لفظ تراد و در آخر کلمه  
 همین است که بود کاسه یعنی آید چه کفتمت و در دست حرکت جلال  
 دلبرت بر صفای ماکه در دست نوجون میریزی آن بر کردن ماست  
 و معنی نوجون در رای محال سهیل روت در رای من و کلت  
 مرجان زلفت غنچه صفت دهن در دندان آبرو گشته و صحن بیانی  
 موج که در آب بلاغتی صفت طوفان و کاب معن خود علامت است  
 الی و غیره

المعاصر الصدوق

عکس صفحه‌ای از صفحات نسخه خطی کنز الفوائد

شناسه نسخه در سایت کتابخانه بدین قرار است.

McGillLibrary-rbcs\_ms-bw-ivanow-0122-17810

**۲-۲. فهرست و ترتیب مدخلها**

مدخلها به صورت ترتیب الفبایی بیان شده است و مؤلف کتاب را به دو باب تقسیم نموده است. باب اول بیان حروف مفرده را شامل می‌باشد و در این نقش‌های دستوری حروف در تغییر ساختار و معنای کلمات توضیح داده است و ترتیب مدخلها چنین است که اول حرف را ذکر می‌کند بعد مثال‌های کلماتی می‌آورد که این حرف با چسپیدن این کلمه معنای کلمه را تغییر می‌دهد یا معنی خاصی خودش را دارد و در اکثر موارد با نقل حرکات حروف کلمه تلفظ کلمه را مشخص می‌نماید سپس معنی حرف و کلمه را بیان می‌کند و در آخر اشعار یا مصراع‌های شاعران معروف ایرانی و

بررسی معرفی نسخه خطی کنز الفوائد دلاری لعل





هندی را به عنوان شاهد و مثال نقل می کند. به عنوان مثال یکی از معناهای حرف "الف" از نسخه به منظور سهولت فهم مطلب برای خوانندگان اینجا نقل می شود:

"سوم اتصالی که در وسط به تکرار لفظ درآید و فائده اتصال و مقارنت و توالی و ملابست دهد. چنانچه «لبالب» و «شباشب» و «کشاکش» و «پیپی» و «دمادم» و «دوادو» و «روارو». چهارم، الف فاعل در آخر صیغه امر لاحق شود و معنی فاعلیه دهد. چنانچه «دانا» و «بینا» به معنی «داننده» و «بیننده» و همچنین «شنا» و «گویا» و «زیبا» و «فریبا» و «پویا» و «جویا». مجدالدین همگر می گوید:

هم حور بهشت ناشکیبا از تست هم جادو و هم پری فریبا از تست  
یعنی «فریب خورنده».

باب دوم درباره بیان الفاظ مرکبه می باشد. این باب را مؤلف حروف مرکب به عبارت دیگر پیشوندها و پسوندها و حروف اضافه و نظایر اینها را از نظر معنا و کاربرد به فصول گوناگونی تقسیم کرده است. حروف مرکب هم معنی را در یک فصل می گنجاند بعد با آوردن امثله معنای حروف را بیان می کند سپس از بیتی از ابیات فارسی استشهد می کند. اینجا نیز به منظور سهولت فهم مطلب برای خوانندگان اقتباسی از باب دوم نقل می شود.

فصل دوم، در بیان کلماتی که معنی فاعلیه دهد چهار اند اول لفظ «گر» مانند «کاسه - گر» و «شیشه گر» دوم کلمه «آن» چون «خندان» و «گریان» و «افتان» و «خیزان» سیوم «آر» چون «خریدار» و «فرختار» حکیم قطران:

هر گز نبود خلق خریدار چو تو حور مانا که ترا رضوان بوده است فرختار  
«فرختار» و «فروختار» یعنی فروشنده، کذا فی الرشیدی. چهارم لفظ «گانه» کلمه تعداد است و افاده معنی فاعلیه نیز دهد چون «یگانه» و «دوگانه». "فهرست کامل مطالب کتاب بدین قرار می باشد.

دیباجه مؤلف

باب اول: بیان حروف مفرده

حرف ۱، الف

حرف ب، به (الباء التازی)





- حرف پ (الباء الفارسی)  
حرف ت، (التاء الفوقانی)  
حرف ث، (الثاء المثلثه)  
حرف ج، (الجیم التازی)  
حرف چ، چه (الجیم الفارسی)  
حرف ح، (الحاء المهمله)  
حرف خ (الخاء المعجمه)  
حرف د، (الدال المهمله)  
حرف ذ، (الذال المعجمه)  
حرف ر، (الراء المهمله)  
حرف ز، (الزاء التازی)  
حرف ژ، (الزاء الفارسی)  
حرف س، (السیین المهمله)  
حرف ش، (الشین المعجمه)  
حرف ص، ض، ط، ظ (صاد، ضاد، طاء، ظا)  
حرف ع، (عین المهمله)  
حرف غ، (الغین المعجمه)  
حرف ف، (الفاء)  
حرف ق، (القاف)  
حرف ک، که (الکاف التازی)  
حرف گ، (الکاف الفارسی)  
حرف ل، (الام)  
حرف م، (المیم)  
حرف ن، (النون)  
حرف و، (الواو)  
حرف ه، (الها)  
الف لام در عربی

حرف ء، (الهمزه)

حرف ی، (الیاء تحتانی)

باب دوم: بیان الفاظ مرکبه

فصل اول، بیان کلماتی که افاده معنی حاصل مصدر کنند

فصل دوم، بیان کلماتی که معنی فاعلیه دهد

فصل سوم، بیان کلماتی که افاده معنی ظرفیت دهد

فصل چهارم، بیان کلمات تصغیر

فصل پنجم، بیان کلماتی که برای حسن کلام آرند

فصل ششم، کلماتی که به معنی خداوند و صاحب آید

فصل هفتم، بیان کلماتی که به معنی «شبه» و «مانند» آید

فصل هشتم، بیان کلماتی که افاده معنی علت و دلیل دهد

فصل نهم، بیان کلماتی که متضمن معنی محافظت آید

فصل دهم، بیان کلماتی که افاده اتصال چیزی به چیزی دهد

فصل یازدهم، کلماتی که برای افاده معنی نسبت آید

فصل دوازدهم، کلماتی که به معنی لون و رنگ آید

فصل سیزدهم، کلماتی که به معنی «بسیار» و «انبوهی» آید

فصل چهاردهم، بیان حروف شرط

فصل پانزدهم، حروف روابط

فصل شانزدهم، کلمات تمنی و ترجی

فصل هفدهم، بیان کلمات اشارت

فصل هیجدهم، ضمائر

فصل نوزدهم، کلمات عطف و اضراب و تردید

فصل بیستم، کلمات تشبیه

فصل بیست و یکم، کلمات تاکید

فصل بیست و دوم، حروف صله

فصل بیست و سوم، مواقع استعمال بعض کلمات متداوله



## ۲-۳. فهرست فرهنگ‌ها و رسایل اسلاف که مورد استفاده مؤلف قرار گرفته

مؤلف در تحریر مطالب از بسیاری از فرهنگها و کتب فرهنگی و دستوری معروف و برجسته زبان فارسی از جمله فرهنگ قوسی، فرهنگ سروری، فرهنگ رشیدی، مجمع الفرس، فرهنگ جهانگیری، حلال مطرز برهان قاطع، مینابازار، منتخب اللغات رشیدی و سایر کتب این قبیل استفاده نموده است. عمدتاً در بیان معنی کلمه به کتب نامبرده استفاده می‌کند. ناگفته نماند که در زمان مؤلف و پیش از آن معمول بود که فرهنگ نویسان قبل از پرداختن به معنی و تفسیر کلمات در مقدمه حروف مفرد و مرکب را مورد بحث قرار می‌دادند و درباره معنا، کاربرد و تغییر حروف در کلمات مختلف مطالبی نقل می‌کردند چنانکه در مقدمه‌های فرهنگ رشیدی، فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع اینگونه مطالبی یافت می‌شود. جهت سهولت فهم مطلب برای خوانندگان دو تا از اینچنین مورد از کنز الفوائد اینجا نقل می‌شود.

در مدخل "ر" مؤلف می‌آورد که:

و «لت انبان» و «لت انبار» به ضم لام، شکم پرست و بسیار خوار چه «لت» مخفف «لوت» به معنی اقسام خوردنی است و رشیدی گوید که: «بعضی به فتح به معنی شکم آورده‌اند». و رشیدی گوید که: «بعضی به فتح به معنی شکم آورده‌اند». در باب دوم و فصل بیست و دوم در بحث کلمه "باز" مؤلف می‌گوید که:

"و لفظ «باز» به معنی «در ظرفیه» آید چون «باز خانه شد» یعنی در خانه شد و «باز نیام» به معنی در نیام، حکیم سوزنی:

آن حسام ابن حسامی حسام نظرش هرگز از خصم به الزام نشد باز نیام

و صاحب جهانگیری همین بیت را به معنی «الی» سند آورده

امتیاز اثر حاضر در برابر فرهنگ‌های مزبور آوردن اشعار و امثله به طور شاهد معنی و توضیح تلفظ با آوردن کلمه هم وزن کلمه یاد شده است و احتمالاً مسوده‌ای یا نسخه‌ای یا بخشی از نسخهٔ مثمر تالیف سراج الدین علی خان آرزو به دست مؤلف رسیده که در دیباچه کتاب به آن اشاره دارد. از آنجا که مهدی رحیم پور در مقاله‌ای که در مورد شرح احوال و آثار خان آرزو تحریر نموده است در بیان مطالب کتاب مثمر آرزو می‌آورد که: "اصل آخر کتاب مثمر خان آرزو که در آن مسایل زبان‌شناختی به طور مستقل مورد بررسی قرار گرفته است، یعنی اصل سی و هشتم اختصاص دارد به



پژوهشی مفصل در مورد تمام حروف فارسی از الف تا یا و مسایلی که عارض آنها می شود<sup>۱۴۸</sup>

از مطالب فصل سی و هشت مئمر آرزو چنین برمی آید که احتمالاً بخشی از کتاب یا مسوده‌ای از کتاب مئمر که حاوی بر مطالب مرتبط کنزالفوائد است مورد استفاده مؤلف قرار گرفته بود اما به یقین نمی توان گفت که چقدر از مطالب کتاب استفاده کرده است زیرا مؤلف کنز به ارائه توضیحات و اطلاعات در خصوص ساختار کلمات و چگونگی تغییر حروف در کلمات مثل آرزو نپرداخته و عمدتاً به نقل انواع حروف و تبدیل شدن آنها به حروف دیگر با استناد اشعار شاعران متقدم و نقل اعراب کلمات یعنی بر تلفظ درست کلمات هم تاکید داشته است.

به عنوان نمونه بحث تبدیل شدن "ب" به "و" از هر دو کتاب در زیر نقل می شود. "و گاهی به «و» بدل شود، و این بسیار است خصوصاً در هندی که لغاتش اکثر توافق با فارسی دارد، چون «بال» و «وال» به معنی نوعی از ماهی و «آل» هم بدین معنی آمده و این لغتی است در آن نه مبدل یا مبدل منه زیرا که در «همزه» و «با» و «و» کمال بعد مخرج است." ( آرزو، سراج الدین علی خان، مئمر، تصحیح راستگو، ۱۳۹۷)

"و به واو چون «سیو» و «سیب» و «نهیو» و «نهیب» بکسر نون و یای مجهول و «آو» و «آب» بالمد و «خاو» و «خواب» و «وال» و «بال» نوعی از ماهی درم دار. ناصر خسرو:

دین ز درویشان طلب نر خواجگان باشکوه      زانکه گوهر از صدف یابی نه از ماهی وال  
( دولاری لعل، کنز الفوائد، زیر بحث الباء التازی یا موحده )

### ۳. ارزش و اهمیت اثر

چنانکه که قبلاً ذکر شده کتاب حاضر دو باب را شامل می باشد. باب اول در بیان حروف مفرد و باب دوم در بیان حروف مرکب. در هر دو باب نمونه‌های فراوان از اشعار شعرا به عنوان شواهد و امثله آورده و در بعضی صفحات جایی که نیاز به توضیح بوده، توضیحات لازم آمده و اطلاعات اضافی هم ارائه کرده است. کتاب حاضر از این لحاظ هم از ارزش و اهمیت بالایی برخوردار می باشد که در تشخیص سراینده بعضی از اشعار



که سراینده آنها نامعلوم بوده یا به بیش از یک شاعر نسبت داده‌اند، کمک می‌کند. برای مثال، رباعی زیر را که برخی به رودکی و برخی به ابو سعید ابو الخیر نسبت داده‌اند به گفته مؤلف کتاب حاضر، شعر کمال الدین اسماعیل است.

رویت دریای حسن و لعلت مرجان      زلفت عنبر صدف دهن درّ مرجان  
ابرو کشتی چین پیشانی موج گرداب      بلا غبغب و چشم طوفان

و بسیاری از اشعار شعرا که در دیوان شاعر یا در مأخذی دیگر پیدا نیست در کتاب حاضر یافت می‌شوند. به عنوان مثال این شعر از مولانا عبدالله<sup>۱</sup>.

خداوندا به عشقم رهبری کن      خدایی کرده‌ای پیغمبری کن  
و این بیت که در دیوان شاعر مرزا جلال یافت نمی‌شود مؤلف کنز به مرزا جلال نسبت داده است.

دلبرت بر جفا جز ما که کرد است      تو خون می‌ریزی آن بر گردن ماست  
و نیز این بیت غنیمت کنجاهی شاعر هندی از منطقه پنجاب که در مثنوی نیرنگ عشق وی یافت نمی‌شود مؤلف کنز به وی نسبت داده است.

الهی از غمت خون در جگر کن      سرشک آباد چشم آبادتر کن

### ۱-۳. فهرست مدخل‌هایی که در منابع و مأخذ دیگری یافت نمی‌شود

فهرست مدخل‌هایی می‌باشد که در فرهنگ‌های قبلی از اینها یاد نشده است از این قرار است. حرف "الف" در معنی "من"، ملاذا یعنی پناهگاه من. "پذیرا در معنی "پذیرفته" نه در معنای "پذیرنده" یعنی ساخت صفت مفعولی با اضافه الف. "اندکا" در معنی بسیار اندک، به عبارت دیگر "الف" معنی کثرت می‌دهد وقتی با صفتی می‌چسپد.

مؤلف این شعر را به مولانا عبدالله نسبت داده که شرح حال زندگی مجهول است و مجموعه اشعار هم در دست نیست، اما این بیت در دیوان شاعر آذر بیگدلی را با اندکی تفاوت نقل کرده اند که بدین قرار است.

شها، شهریارا، سرا، سرورا      فلک بارگاه، جهان پرورا

### ۳-۲. ویژگی‌های نگارشی و خطی اثر

مؤلف حروف تهجی را بر اساس اصل عربی یا فارسی آنها یا از لحاظ تعداد نقطه‌های این‌ها چنانکه معمول فرهنگ‌نویسان و لغویان بود، به اسمای گوناگونی موسوم کرده است تا اثنای خوانش کتاب برای خواننده تشخیص حروف راحت و آسان باشد. تفصیل آن بدین قرار است. حرف (ب) را به نام بای تازی یا بای موحده، (ت) را به اسم فوقانی یا قرشت و حرف «پ» را به نام بای فارسی و حرف «ث» را به مثلثه یاد می‌کند. حرف «ج» را به جیم تازی و «چ» را به نام جیم فارسی. «ح» را به اسم حای حطی و «ه» را به اسم های هوز. «ز» را به اسم زای تازی و «ژ» را به اسم زای فارسی نقل می‌کند و همچنین «ق» «ک»، «گ» را. «ی» را در بیشتر موارد به تحتانی یاد می‌کند. نقطه جالبی دیگر این است که حروف شبیه هم را براساس نقطه دار بودن یا نبودن‌شان به دو دسته معجمه و مهمله تقسیم می‌کند. به عنوان مثال «خ» را به نام خای معجمه و «د» را به نام دال مهمله بیان می‌کند زیرا حرفی را که نقطه دار باشد معجمه می‌نامند و حرفی را که بدون نقطه باشد مهمله می‌نامند.

تلفظ کلمات را با بیان حرکات اول و دوم و سوم حرف کلمه مشخص می‌نماید. به عنوان مثال تلفظ کلمه «آخشیج» را بدین سان می‌آورد. «آخشیج، به مد الف و سکون خای معجمه» و مثال دیگر «بق» به فتح بای موحده و تشدید قاف و امثال این. همچنین مؤلف مجهول یا معروف بودن حرف «و» یا «ی» را در کلمه‌ای نیز تشخیص می‌دهد و در برخی موارد به جای بیان حرکات حروف کلمه، کلمه‌ای دیگر هم وزن آن کلمه نقل می‌کند. به عنوان مثال می‌گوید «کلمه حیری به وزن پیری».

معنی یا مترادف کلمات فارسی را به زبان عربی یا هندی و در برخی موارد به زبان ترکی نیز بیان می‌کند. به عنوان مثال بیان می‌کند که:

«انگزد» و «انگزه» صمغی معروف که به تازی «حلتیت» گویند.

«یوغ» و «جوغ» به ضم اول و منقوטה آخر، چوبی که برگردن گاو قلبه بندند وقت شیار کردن، به هندی «پالو» به بای فارسی و لام و واو مجهول.

در بعضی موارد حروف علت کلمات را حذف کرده چنانکه در قدیم در بعضی نقاط کسور رایج بود. به عنوان مثال «بستم» به جای «بیستم»؛ «پلون» به جای «پلوان» و برخی سایر حروف امثال اینها.



استفاده از کلمات و اصطلاحات عربی به عنوان مثال مع هذا، هكذا، قس علیه، مسمی، متکلم مع الغیر، كما فی القوسی و بسیاری از کلمات و اصطلاحات عربی این قبیل.

در آخر هر صفحه نسخه دو سه تا کلمات صفح بعدی نقل کرده است تا در صورت جابه‌جا شدن صفحات در ترتیب صفحات خواننده به مشکل و سردرگمی دچار نشود.

### ۳-۳. فهرست شاعرانی که از اشعارشان استشهد شده

اسمای برخی از شاعرانی که مؤلف از اشعار آنها به‌عنوان شواهد و امثله در بیان معانی کلمات مختلف استناد کرده است، بدین قرار است:

مولانا عبد الله ابن محمد معروف به علامه بیتوشی، صفی اصفهانی متوفی ۱۰۲۸ ق، سعدی شیرازی، عرفی شیرازی، سوزنی سمرقندی، فرخی سیستانی، مجدالدین همگر، نظامی گنجه‌ای، حافظ شیرازی، حزین لاهیجی، ابرهیم ادهم، ابوالحسن شهید، ابولعلاء گنجه‌ای، خاقانی شروانی، شمس الدین بن فخر الدین اصفهانی، ملا قاسم مشهدی، خواجه حسن دهلوی، کمال اسماعیل، صائب تبریزی، مولانا ظهوری و بسیاری از شاعران هندی جز اینها.

### ۴. نتیجه‌گیری

با بررسی و مطالعه مطالب فوق آشکار می‌شود که کنزالفوائد، یکی از متون ارزشمند ادب فارسی است که تا اکنون ناشناخته بوده و تصحیح متن آن بر غنای گنجینه آثار ادبی فارسی خواهد افزود. متن مورد پژوهش یک منبع مفید برای مطالعات حوزه دستور زبان، شعر و واژه‌شناسی و زبان‌شناسی نیز می‌باشد و تصحیح آن به جهت شناسایی و بررسی تغییرات زمانی زبان، شناسایی سبک زبانی متن مهم و حایز اهمیت است. باری، با این تمهید هدف این پژوهش تصحیح، آشکارسازی ارزش‌های زبانی، مآخذیابی ابیات و لغات قدیمی مورد استفاده نویسنده در متن و برشمردن ویژگی سبکی کنزالفوائد است و کتاب حاضر از دسته کتاب‌هایی است که همراه با معانی حروف مفرد و مرکب زبان فارسی مباحثی از دستور زبان و واژه‌شناسی را نیز مطرح می‌کنند و کاربرد حروف مفرد و مرکب (پیشوندها و پسوندها) در حالت گوناگونی و



نقش‌شان در تغییر معنا و ساختار کلمات ارائه می‌کند به عبارت دیگر می‌توان موضوع آن را مابین فرهنگنامه و دستور زبان فارسی و واژه‌شناسی معرفی نمود. از این نظر نسخه حاضر را می‌توان نسخه‌ای بسیار نفیس، پر از مطالب و منحصر به فرد تلقی کرد. و می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نویسنده این کتاب دلاری لعل از فرهنگ‌شناسان برجسته هندی سده سیزدهم هجری است. دست‌نوشتی از کتاب وی که هنوز چاپ و نشر نشده است، به خط خود وی در کتابخانه دانشگاه مک‌گل تورانتو کانادا نگهداری می‌شود که نسخه نرم‌افزاری این هم در سایت [archive.org](http://archive.org) چنانکه قبلاً یاد شده در دسترس عموم قرار دارد. گمان نزدیک به یقین می‌رود که هیچ‌گونه دست‌کاری در نسخه حاضر انجام نشده است.

### کتابنامه

- ۱) آرزو، سراج‌الدین علی خان (۱۳۹۷).، مژمر، تصحیح سید محمد راستگو، تهران: میراث مکتوب.
- ۲) اکرام، اکرم (۱۳۸۷). *آثار الشعراء* (فرهنگ شعرای فارسی گوی شبه قاره)، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۳) پناهی، ثریا (۱۳۹۸). *دستور نویسی در شبه قاره*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۴) خاتون، ریحانه (۱۳۶۷). *احوال و آثار سراج‌الدین علی خان*، دهلی.
- ۵) جوادی، سید حسن صدرالدین حاج (۱۳۹۷). *دستور نویسی فارسی در شبه قاره*، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۶) رحیم پور، مهدی (۱۳۹۲). *برخوان آرزو*، تهران: مجمع ذخائر اسلامی.
- ۷) سبحانی، توفیق (۱۳۷۷). *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۸) سیاقی، دبیر (۱۳۷۵). *فرهنگ‌های فارسی به فارسی*، تهران: انتشارات آرا.
- ۹) فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۰) منزوی، احمد (۱۹۹۲). *فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان*، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.



- ۱۱) مهیار، محمد (۱۳۸۱). کتاب شناسی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۲) نقوی، شهریار (۱۳۴۱). فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران وزارت فرهنگ.
- ۱۳) نوشاهی عارف (۱۳۶۲). فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی)، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۴) همو (۱۳۶۵). فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۵) همو (۱۳۹۶). فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، تهران: میراث مکتوب.
- ۱۶) همو (۱۳۹۱). کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره (هند پاکستان، بنگلادش) از ۱۱۹۵ تا ۱۳۲۸ق، تهران: میراث مکتوب.
- ۱۷) همو (۱۳۹۱). فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان)، تهران: میراث مکتوب.
- ۱۸) مجله تحصیل (اردو)، شماره هفت، کراچی، ۱۳۹۹، یکم دسامبر ۲۰۲۰م، خان آرزو سی منسوب ایک بیاض.
- ۱۹) نسخه خطی کتالفوائد به شماره oclc/1091624688 در کتابخانه دیجیتال دانشگاه مگ‌گیل کانادا نگهدای می‌شود و به نظر می‌رسد که این نسخه دست نویس مؤلف باشد و حایز ارزش و مطالب سودمندی است.



# بررسی و تحلیل خودپژواکی در اشعار خاقانی شروانی

انیس جهانگیر<sup>۱</sup>

رضا چهرقانی<sup>۲</sup>

## Consideration and analysis of self-reflexive in Khaqani Shervani's poems

**Anees jehangir**

Student Doctorate Pakistani Persian language and literature  
international imam khuomani University Qazvine iran Author

**Reza Chehrehgani**

Reza Chehrehgani Assistant Professor international imam  
khuomani University Qazvine iran

### Abstract

Among Iranian poets, Khaqani talks more about himself and his life in his poems than other poets. From these references, which are numerous in Khaqani's poems, we can get to know his situations, desires, emotions, lifestyle as well as the conditions of his environment and time. The aim of this essay is to reflect and analyze the self-reflexive of introspection in Khaqani's poetry, in order to present a clear picture of his personality, worldview and mindset as well as the society in

---

<sup>۱</sup> دانشجوی پاکستانی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین- ایران. نویسنده مسئول:  
pd.aneesjehangir@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین- ایران.

which the poet lived. In this research, which was conducted with the method of content analysis, the results obtained show that Khaqani is an arrogant and selfish, patriotic, anti-philosophical, reactionary, lonely and extremely painful character. Undoubtedly, the calamities that Khaqani witnessed throughout his life did not affect his psychological structure and the formation of his worldview. From a social point of view, these views show the chaos and political and economic insecurity of the rule of the Sharvan Shahs and also the lifestyle of the people of that period, from the standard of clothing to the conditions of prisons and prisoners.

**Keywords:** Self-reflexive, psychological analysis, sociological analysis, Khaqani.



## چکیده

در میان شاعران ایران، خاقانی بیش از دیگر شاعران از خود و زندگی خود در اشعارش سخن گفته است. با توجه به این اشارات که در اشعار خاقانی بسامد بالایی دارد می‌توانیم با احوال، خواسته‌ها، عواطف، سبک زندگی وی و همچنین اوضاع و شرایط محیط و زمان زیست او آشنا شویم. این مقاله بر آن است تا با بررسی و تحلیل خودپژواکی‌های موجود در شعر خاقانی، تصویری روشن از شخصیت وی، جهان‌بینی و خط فکری و همچنین جامعه‌ای که شاعر در آن می‌زیسته را انعکاس دهد.

در این جستار که با روش تحلیل محتوا انجام شده است نتیجه‌ی حاصل شده، بیانگر آن است که خاقانی شخصیتی مغرور و خودستا، وطن‌دوست، فلسفه‌ستیز، مردم‌گریز و عزلت‌نشین، زاهد، گوشه‌گیر و بسیار رنج‌کشیده دارد؛ بی‌شک مصیبت‌هایی که خاقانی در طول عمر خود دیده است در شکل‌دهی ساختار روانی و جهان‌بینی وی بی‌تاثیر نبوده است. این بررسی‌ها از منظر اجتماعی بیانگر اوضاع نابسامان حکومت شروان‌شاهان و ناامنی سیاسی و اقتصادی و همچنین نشان‌دهنده‌ی سبک زندگی مردم آن دوره، از کیفیت پوشاک تا اوضاع زندان و زندانیان می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** خودپژواکی، تحلیل روانشناختی، تحلیل جامعه‌شناختی، خاقانی.



خودپژواکی<sup>۱</sup>، اصطلاحی علمی است که به بیان روند ساخت هنری یا بازتاب مسائل زندگی شخصی شاعر یا نویسنده در اثر می‌پردازد که می‌تواند شامل مباحثی چون: بیان دشواری‌های کار یا چگونگی شکل‌گیری اثر و یا برخی وقایع و رویدادهای زندگی شخصی شاعر که منجر به آفرینش اثر شده‌اند، باشد که راوی یا شاعر در ضمن شعر یا نقل داستان به طرح این موارد می‌پردازد. این خودگویی‌ها اطلاعاتی را به دست می‌دهند که غالباً از نظر نقد تبیینی، قابل تامل و مطالعه هستند و می‌توانند در تحلیل آثار شاعر یا نویسنده به منتقدان و پژوهشگران یاری رسانند.

با مقایسه و تحلیل شعر شاعران در ادوار مختلف ادب فارسی، می‌توان ضمن دستیابی به اطلاعات ارزشمند، به خصوصیات شخصیتی و روانی شاعر و همچنین مسائل اجتماعی روزگار او پی برد که ارزش استنادی بیشتری خواهد داشت؛ زیرا آبخور آن ناخودآگاه شاعر است و از شائبه‌ی حب و بغض‌های شخصی سایر منتقدان و دوستان مبراست.

با توجه به درک ضرورت بررسی مقوله‌ی خودپژواکی در شناخت ساختار فکری شاعر، در این پژوهش اشعار خاقانی شروانی را از این منظر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

افضل‌الدین خاقانی، شاعر بزرگ برخاسته از از خطه‌ی آذربایجان، از اهالی شروان بود. به همین سبب نیز از نخست، کلمه‌ی شروانی با تخلص او همراه بوده است. خاقانی به احتمال بسیار زیاد در سال ۵۲۰ در شماخی، پایتخت شروان، چشم به جهان گشود (غفاری کندلی، ۱۳۷۴: ۶۹).

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه باز دوگانه کنم دعای صفاهان

(دیوان، ص ۱۰۵)

کلام و نجوم و حکمت و طب و تفسیر خاطر او را، که به هر حال جویای نوعی امتیاز بود، جلب کرد و انعکاس این همه در شعر او سخنش را رنگ خاص داد. عمش، کافی‌الدین، در تربیت او اهتمام ورزید و هنگامی که این مربی دلسوز وی را در این



جهان تنها گذاشت، افضل‌الدین شاعری پرمایه بود که قریحه‌ی عالی، مخصوصا برای خودستایی و دشمن تراشی داشت. قصیده‌ای که در مرثیه‌ی این عم ناکام گفت و قصیده‌ای که در جواب رشید و طواط فرستاد این نکته‌را به خوبی نشان می‌دهد.

پدر خاقانی نجاری بوده است علی نام. خاقانی در تحفه العراقین درباره‌ی پدر چنین سروده است:

از بر خلائقم سبکبار بر مایده‌ی علی نجار  
او ضامن من، به نان و جامه من مادحش از بنان و خامه

مادر او نیز کنیزکی ترسا بوده است که گویا در «جنگ‌های صلیبی» از روم به شروان آورده می‌شود. آشنایی با ابوالعلاء گنجوی در زندگی او تاثیر تمام کرد. این شاعر گنجه که آن زمان استادی نام آور بود خاقانی را مستعد دید، به تربیت او همت گماشت و دختر خود را به وی داد. او را به دربار خاقان شروان برد و او را خاقانی لقب داد؛ اما خاقانی با استاد خود نساخت و به بهانه‌ی رنجشی که در میان آمد با او به مبارزه پرداخت. او را هجوهای تند گفت و بر وی تهمت باطنی و ملحدی - که مخصوصا در آن ایام تهمت خطرناکی بود - نهاد. با دربار شروانشاهان نیز چندان ساز نداشت. در بیشتر ستایش‌های او لحن گله و نارضایی هست؛ زیرا شاعر بلندپرواز آوازه‌جوی، شروان را بری خویش کوچک می‌دید و دایم می‌خواست راه دیار دیگر پیش گیرد. با خوارزمشاهیان کوشید که مگر رابطه‌ای بیابد. هم علاء‌الدین اتسز را ستود و هم دبیران خوارزم، مثل رشید و طواط و بهاء‌الدین بغدادی؛ اما به مقصد نرسید و رشید و طواط تقریبا نومیدش کرد. با اتابکان آذربایجان، دارای در بند، کیای مازندران و سلجوقیان عراق نیز بیش و کم ارتباط داشت و ظاهرا به هر بهانه و هر دستاویز می‌کوشید تا خود را از شروان و محیط خاقان بیرون اندازد؛ اما میسرش نمی‌شد و این همه، خاقان را نیز نسبت به او بدگمان کرده بود. با نارضایی به امید رهایی راه مکه را پیش گرفت. در بازگشت از این سفر بود که بر ایوان مداین گذشت و مثل بحتری، شاعر نام‌آور عرب، در آن "آینه‌ی فروشکسته" عبرت‌ها دید و تحفه العراقین را هم در این سفر ساخت. تمایلات پارسایی که از آغاز در وی بود در این سفر از تاثیر زیارت روضه‌ی پیغمبر در وی قوت یافت و چون به سبب غرور باطنی در دل از ستایشگری شاهان ناخرسند بود این داعیه در جاننش آویخت که از این پس حسان عجم شود و مثل



حسان که شتایشگر پیغمبر بود وی نیز به مدح پیغمبر بسنده کند و از ستایش دیگران کنار جوید. و حتی در یک قطعه شعر مدعی شد که صدیقان شهر پیغمبر را به خواب دیده‌اند و پیغمبر نزد آن‌ها خاقانی را شاعر خویش خوانده است. (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۹۰)

نام و آوازه‌ی شاعر در این زمان از حدود محیط تنگ کوچک شروان بسیار گذشته بود. با این همه هرچه شهرت او می‌افزود گرفتاری‌های تازه به سراغش می‌آمد. علاوه بر مرگ جانکاه پسر و همسرش و داغ فرزندان خرد دیگر، شاگردش مجیرالدین بیلقانی هم با او همان رفتاری را کرد که خود او با استادش ابوالعلاء کرده بود. از سومین زن خویش، که بعد از مرگ زن نخست و پس از یک زن دیگر گرفته بود، چندان رضایت نداشت.

مرد مسافر حدیث خانه خانه که گوید ز آن غرضش زن بود که بانوی خانه است  
بود مرا خانه‌ی نخست و دوم خوب نیست سوم خانه خوب، اگر چه یگانه است

زندگی شاعر در نارضایی و نومیدی فرو می‌رفت و باز میل گوشه‌گیری و پارسایی دامنش را می‌کشید. در پایان عمر به تبریز رفت و همان‌جا بود که به سال ۵۹۶ وفات یافت. (همان: ۱۹۰-۱۹۱)

این پژوهش می‌کوشد با شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی به بررسی انواع خودپژواکی در اشعار خاقانی شروانی بپردازد و در نهایت، مصادیق خودپژواکی را در اشعار وی مورد نقد و بررسی قرار دهد و آن‌ها را از نظر نقد تبیینی واکاوی کند.

## ۲. پیشینه‌ی پژوهش

با آنکه مصادیق خودپژواکی در شعر ایران و سایر ملل همیشه وجود داشته است، تا کنون به صورت خاص و ویژه به این موضوع پرداخته نشده است. نه تنها تحت عنوان «تحلیل خودپژواکی در اشعار خاقانی» پژوهشی یافت نشد؛ بلکه در باب شاعران دیگر نیز چنین پژوهشی در ایران صورت نگرفته است. در خارج از ایران تاکنون پژوهش‌های معدودی در این خصوص انجام یافته است که در ادامه به اهم این تحقیقات اشاره میشود:



ناتاشا برن (۲۰۱۵) در پژوهشی با عنوان (خودپژواکی: تحلیل روایی شعری با عنوان

"گریه" ۱.

### 1. Self Reflexivity: A Narrative Analysis of a Pome Titled

بازتاب مسائل شخصی شاعر در شعر گریه را مورد بررسی قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که شاعر در این شعر، وضعیت خود را به دلیل محکومیت و زندانی شدن یکی از نزدیکانش توصیف می‌نماید. پژوهشگر این مقاله کوشیده است تا با استفاده از جزئیات احوال شاعر و غم و اندوه وی نقبی به روان و جهان‌نگری شاعر بزند.

### 2. Self-Reflexivity and meta- Poetry in Billy .

هایتام کامل الزبیدی (۲۰۱۵)، در پژوهشی به نام (خودپژواکی در اشعار منتخب بیلی کالینز)، به بازتاب خودپژواکی در اشعاری منتخب از بیلی کالینز می‌پردازد. در این پژوهش، خودپژواکی به عنوان یکی از اصول پست مدرنیسم معرفی شده چرا که شاعر در آن سنت شکنی کرده و به چگونگی تکوین شعر و در خلال آن بازتاب مسائل شخصی زندگی خویش پرداخته است .

3.Department of Art and Self-reflexivity in western Art and visual culture history, University of Plymouth Devon PL84AA United Kingdom

پژوهش فوق نیز در کشور انگلستان انجام شده است که به مقوله‌ی خودپژواکی در هنر و فرهنگ بصری غرب پرداخته است.



### ۳. مبانی نظری خودپژواکی

خود پژوهی یعنی بازتاب من شاعر در اثر هنری که بر دو محور اتفاق می افتد: 1- انگیزه ها، شرایط و وضعیتی که بر خلق یک اثر حاکم است (مثلا فردوسی به دشواری ها یا موانعی که بر سر راه سرودن و آفرینش شاهنامه وجود دارد در متن شاهنامه اشاره می کند) و 2- اطلاعاتی که شاعر یا نویسنده از وضعیت زندگی شخصی و خانوادگی خود ارائه می نماید. البته از همین نکاتی که در خصوص زندگی شخصی شاعر مطرح می شود

می توان تحلیل جامعه شناختی ارائه نمود یا وضعیت اجتماعی دو دوره را در آینه شعر دو شاعر از ادوار مختلف به تماشا نشست. با توجه به این که «متن در ژرف ترین لایه‌ی معنایی خود به آینه‌ای بدل می‌شود که آسیب‌ها و و نژندی‌های روانی آفریننده‌ی خود را باز می‌تاباند» (یاوری، ۱۳۸۷: ۲۶) بنابراین خودپژواکی که از عمیق ترین لایه‌های متن به شمار می‌آید، انعکاس دهنده‌ی روحيات خالق اثر، جامعه، فرهنگ، مسائل سیاسی و... شاعر است که با توجه به آن‌ها جامعه و اثر را از منظر جامعه‌شناختی، مورد تحلیل و تبیین قرار دهیم؛ از طرفی دیگر ادبیات یکی از پدیده‌هایی است که بر جامعه تأثیر گذاشته و از محیط تأثیر می‌پذیرد. یعنی رابطه‌ی تعاملی و بده بستانی بین جامعه و ادبیات وجود دارد و نه تنها ادبیات بلکه هنر و هنرمند با جامعه و مردم در ارتباط هستند. «هنرمندان نه تنها از اجتماع خود تأثیر می‌گیرند، بلکه در راستای تعامل با مخاطبان از هنر خود به عنوان ابزاری در جهت بیان نقد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان خود بهره برده و آثارشان را زبان بیان حال اجتماع قرار داده‌اند» (منصوری تهرانی، ۱۳۹۷: ؟). گفتنی است که برای درک روشن و دقیق از تحولات اندیشگانی و همچنین دریافت رویدادهای بنیادی و اجتماعی، توجه به آثار هنرمندان ضروری است؛ از این رو، انواع خودپژواکی در آثار هنری به دو شکل بررسی می‌شود:



الف) خودپژواکی در ارتباط با من شاعر

ب) خودپژواکی در ارتباط با جامعه و تغییرات جامعه‌ی شاعر

#### ۴. بحث و بررسی

خاقانی بی‌هیچ گمان یکی از بزرگ‌ترین چامه‌سرایان، در پهنه‌ی ادب پارسی است. استادی و چیره‌دستی او در سخن تا بدان پایه است که اگر او را بزرگ‌ترین چکامه‌پرداز ایران نیز بدانیم، برگزاف و خام داوری نکرده‌ایم. خاقانی سخنوری است که در سده‌ی ششم هجری، در هنگام سخن، بلند و بشکوه آوا برافراشته است و آوای رسای او، چنان بوده است که آواهای دیگر را فروپوشیده است (کزازی، ۱۳۶۸: ۳).

در میان شاعران ایران خاقانی بیش از دیگران از خود و زندگی خود در اشعارش سخن گفته و به حوادث عمر خود اشاره کرده است. از مجموعه‌ی همین اشارات است که می‌توان با احوال و خواسته‌ها و آرزوها و عواطف و جهان‌بینی او آشنا شد و به اشتغالات ذهنی و عینی او پی برد (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۹).

خاقانی در جای جای دیوانش به دبیری خود، راویان شعر خویش، صله‌ی بزرگان به راویان اشعارش، مناسبتش با بزرگان و متهم شدنش به دشمنی با بعضی از امرا و رجال، عیادت آن‌ها از خود، رنجش آنان از خود، رنجش از شاه و دوری از دربار، دعوت شاه و خلیفه از او برای قبول مناصب دیوانی و رد این دعوت‌ها، انواع و اجناس خلعت‌های دریافتی از بزرگان، بازپس گرفته شدن خلعت‌ها و صله‌ها و جز آن اشاره کرده است. وی از دشمنان خود سخن گفته، درباره‌ی مولد و موطن خود احساسات متنوع و متفاوتی نشان داده، انگیزه‌ی سفرهای خود را بازگفته، از غم‌ها و مصایب زندگی و ثروت و مایملک و حتی شکل ظاهری خود، از عواطف خود نسبت به پدر و مادر و همسر و فرزند و عم و استادان و دوستان خود سخن گفته، از خواب‌ها و توبه‌ها و بسیاری مسائل دیگر زندگی خویش یاد نموده و بدین‌سان خویشتن را با زبان خود شناسانده است (همان: ۹). در ادامه با بیان مضامین غالب شعر او به گریزها (خودپژواکی) خواهیم پرداخت.



#### ۴-۱. تحلیل روانشناختی اشعار: توصیف غم‌ها و مصایب خویش

خاقانی در آن جا که آرام و مصایب خود را بیان می‌کند، خواننده نقش آتشین دردناک او را به خوبی می‌تواند حس کند. وقتی از مرگ فرزندش رشیدالدین و از بیماری طولانی غم‌آلود او سخن می‌گوید و به‌نوعی حسب‌حال نویسی می‌کند، رنج و بی‌تابی واقعی یک پدر داغ‌دیده را می‌توان از سخنش دریافت.

در قصیده‌ی «ترنم المصائب» رنج و اندوه پدری داغ‌دیده را می‌توان دید که دلهره‌ها و اضطراب‌هایش را بازتاب می‌دهد و چنان دردناک است که گویی با اشک چشم به تحریر آمده است:

صبح‌گاهی سر خوناب جگر بگشاید	ژاله‌ی صبحدم از نرگس تر بگشاید
سیل خون از مژه آرید سوی باغ دماغ	ناودان مژه را راه گذر بگشاید
...خبر مرگ جگر‌گوشه‌ی من گوش کنید	شد جگر چشمه‌ی خون چشم عبر بگشاید

(دیوان، ص ۱۶۱)

همچنین در قطعه‌ی زیر به بعضی از مصایب زندگی خود، یعنی مرگ پسر جوان و همسر و دختر و فرزند دیگرش به نام عبدالمجید، اشاره کرده است.

پسر داشتم چون بلند آفتابی	ز ناگه به تاری مفاکش سپردم
به درد پسر مادرش چون فروشد	به خاک آن تن دردناکش سپردم
یکی بکر چون دختر نعش بودم	به روشندلی چون سماکش سپردم
چو دختر سپردم به داماد گفتم	که گنج زر است این به خاکش سپردم
بماندم من و ماند عبدالمجیدی	ودیعت به یزدان پاکش سپردم

(همان، ص ۹۰۲)

مرسوم است که پدر وقت روانه کردن دخترش به خانهدی داماد، در حق او دعای خیر می‌کند. خاقانی نیز در قطعه‌ی فوق، آن دعای خیر را یادآوری کرده است؛ پدر آذربایجانی هنگام راهی کردن دختر به خانه‌ی شوهر، می‌گوید: «مرده‌اش از خانه‌ات بیرون برود!» (کندلی، غفار: ۲۱۳)

چو دختر سپردم به داماد گفتم

که گنج زر است این به خاکش سپردم

(دیوان، ص ۹۰۲)



در قطعه‌ای دیگر باز از مرگ رشید و مرگ دختر سه روزه‌ی خود با دو احساس بس متفاوت سخن می‌گوید. به هنگام مرگ رشید، زن خاقانی آبستن بوده و شاعر انتظار پسر داشته است، ولی نوزاد دختر به دنیا می‌آید و خاقانی بسیار مکدر می‌شود:

دریغ میوه‌ی عمرم رشید کز سرپای      به بیست سال درآمد به یک نفس بگذشت  
 مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر      نتیجه‌ی شب و روزی که در هوس بگذشت  
 چو دختر آدمم از بعد این چنین پسری      سرشک چشم من از چشمه‌ی ارس بگذشت  
 مرا به زادن دختر غمی رسید که آن      نه بر دل من و نی بر ضمیر کس بگذشت  
 (دیوان، ص ۸۳۴-۸۳۵)

شاعر شعر مردف به «همه» را روزی یا دربارهی روزی که رشید در حالت نزع بود و «بین مرگ و زندگی مویی فاصله بود»، سروده است. در این شعر، واپسین روزهای زندگی بیمار جوان به تصویر کشیده می‌شود و از زبان پسر «چشم بادامی‌اش» برای «آهوان ختا» و دوستان جوان رشید، درد و دل می‌کند. در اینجا آرزوها و رنج‌های پسر جوان و ناکام با عاطفه و درد و اندوه پدر در هم می‌آمیزد: (کندلی، غفار: ۲۲۸)

...سنبلستان خطم خشک نگشته است هنوز      به من آید که آهوی خطائید همه...  
 جان به فردا نکشد درد سر من بکشید      به یک امروز ز من سیر می‌آید همه  
 (دیوان، ص ۴۰۶)

در قصیده‌ی «خبر بازدهید»، روی سخن خاقانی با پرستاران پسرش است؛ پسری که در روز پنجم بیماری حالش وخیم شده، در شب هفتم دچار بحران گشته و بعد از سیزده روز تحمل بیماری، هستی را ترک گفته:

سیزده روز مه چارده شب تب زده بود      تب خدنگ اجل انداخت سپر باز دهید  
 (همان، ص ۱۶۴)

\*

همچنین در مرثیه‌هایی دیگر سروده است:

ای سهی سرو ندانم چه اثر ماند تو را      تو نمادی و در آفاق خبر ماند تو را  
 (همان، ص ۵۴۵)

\*

تا شریکان ترا بیش نبیند در راه      از جهان بی‌تو فرو بسته‌نظر باد پدر  
 (همان، همانجا)



ای مه نو ز شبستان پدر چون شده‌ای      وی عطارد ز دبستان پدر چون شده‌ای  
(همان، ص ۱۳۷)

✽

از جانکاه‌ترین مراثی خاقانی در سوگ فرزند خویش ترجیع‌بندی است که شاعر در آن از دل آتش گرفته‌ی خود می‌گوید:

هفت پرده که فلک راست ز بر باز کنم	...هفت در بستم بر خلق و اگر آه زخم
پس به مردم چه دل چشم دگر باز کنم	مردم چشم مرا چشم بد مردم کشت
خانه آتش زده بیند چو در باز کنم	ز آه‌نین جان که در این غم دل خاقانی راست
کفن خونین از روی پسر باز کنم	بروم با سر خاکین به سر خاک پسر

(همان، ص ۵۴۴)

از میان مصائب آنچه بیشترین تاثیر را بر شاعر نهاده، قدش را خم ساخته و از هستی سیرش کرده، همان لحظه‌های جدایی از از محبوبش بوده است. همسر مهربانش آنگاه که با مرگ دست به گریبان بوده باز به راحتی شوهرش می‌انیشیده و برای او سعادت آرزو می‌کرده است. با سعه‌ی صدر خاص زنان آذربایجانی و به رسم مردم آن دیار، به شوهرش اجازه می‌دهد که پس از وی ازدواج کند (کندلی، غفار: ۲۰۸)

جز اشک وداعی من و تو      طوفان جهانستان      مینام...  
گفتی دگری کنی، مفرمای      کاین در ورق گمان مینام  
(دیوان، ص ۳۰۷)

✽

گفتی که یار نو طلبی و دگر کنی      حاشا که جانم آن طلبد یا من آن کنم  
(همان، ص ۷۸۹)

خاقانی تا پایان عمر، عشق نخستین خود را فراموش نکرده و با یادش سوخته و به خاطرش نغمه‌ها سروده و با این مراثی، خود گریسته؛ چرا که پیش از آن، از وقایع زندگی خویش، چندان سخنی نگفته و از آن پس، بارها به یاد آن حادثه، لب به سخن گشوده و هر بار نیز با احساس تازه‌تری به نظمش آورده است. وقتی که از مرگ همسر خویش سخن می‌گوید تنهایی و خموشی خانه‌یی را که از آن همدم و مونس عمر خالی است توصیف می‌کند و مثل جریر، شاعر نامدار عرب، در فراق زن اشک‌های



واقعی می‌ریزد، ساده‌ترین الفاظ را که با بیان او مناسب است پیدا می‌کند و این سادگی سخن او را از درد و سوز حقیقی بهره‌مند می‌کند (کندلی، غفار: ۲۰۹)

بس وفا پرورد یاری داشتم      بس به راحت روزگاری داشتم  
راز من بیگانه کس نشنیده بود      کاشنا دل راز داری داشتم  
آن نه یار آن یادگار عمر بود      بس به آئین یادگاری داشتم

(دیوان، ص ۳۰۸)

\*

یار سبو چون کشی که آب تو بگذشت      بیم رصد چون بری که یار تو گم شد  
خیز دلا شمه برکن از تف سینه      آن مه نو جوی کز دیار تو گم شد  
نوبت شادی گذشت بر در امید      نوبت غم زن که غمگسار تو گم شد

(همان، ص ۷۷۱)

شاعر شروان، در پی مناسبات و مراودات خود با مسندنشینان، مدتی از عمر را در زندان گذرانده و در حبسیات خویش درد و رنج این گرفتاری‌ها را شرح داده است (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۲۵). از نظر استاد فروزانفر خاقانی دوبار زندانی شده است و مینورسکی معتقد است که شاعر دو یا سه بار به زندان افتاده است. هنگامی که خاقانی از زندان صحبت می‌کند با وجود بیان مبالغه‌آمیز وی می‌توان ناراحتی‌ها و بدبختی‌های او را که در زیر بند آهنین و در پشت دیوار بلند محبس گرفتار تنهایی و نومیدی است دریافت. در این حبسیات می‌توان به گوشه‌هایی از زندگی شخصی شاعر پی برد:

روز عمرم در شب افتاده است باز      وز شیم روز عنا زاده است باز...  
شایدم کالماس بارد چشم از آنک      بند بر من کوه پولاد است باز  
شد زبانه موی و مویم شد زبان      از تظلم این چه بیداد است باز

(قصیده)

خاقانی در قصیده‌ی دیگری، شکایت از این دارد که یارانش ناتوان‌اند و دشمنان به زنجیرش کشیده‌اند و در عین بی‌گناهی، مریم‌وار، آماج بهتان شده است:

چو قندیلیم بر آویزند و سوزند      سه زنجیرم نهاده دست اعدا  
چو مریم سرفکنده ریزم از طعن      سرشکی چون دم عیسی مصفی...



مرا ز انصاف یاران نیست یاری      تظلم کردم زان نیست یارا...  
مرا مثنی یهودی فعل خصماند      چو عیسی ترسم از طعن مفاجا

(قصیده)

می توان گفت تاثیر اشعاری که شاعر در آن مصیبت‌ها و دردهای خویش را واگویی می کند بر خواننده تا حد زیادی بیشتر از اشعار دیگر او می باشد.

#### ۴-۲. جهان بینی خاقانی<sup>۱</sup>

جهان بینی خاقانی هم از اعتقادات دینی او متأثر است هم از خصوصیات روحی، به خصوص، غرور کم نظیر و توقعات بیرون از حد و احساس مظلومیت او. تعبیراتی که خاقانی برای وصف جهان ناسوتی و ظلمانی به کار می برد بس خوف انگیز است و فضای ایره و تار سیه چال آسایی را نشان می دهد که آدمی در آن به زندان و حیران سرگردان است. باید گفت که اعراض از دنیا گرایش عام شاعران فارسی گو، به خصوص از قرن پنجم به این سو، بوده است؛ از جمله در اشعار سنائی.

در نظر خاقانی دنیا گهواره‌ی وحشت است. شاعر، چون به حاصل حیات انسانی و نیافته‌های عمر خویش می نگرد، دنیا را قمارخانه‌ای پرمکر و دغل و آدمی را پاک باخته‌ای به دست خون افتاده و درمانده در دست حریف دغا می بیند. بر فهرست تعبیرات بدیع خاقانی برای نمایاندن نگرش خود نسبت به دنیا و روزگار بی وفای ناپایدار و وحشت‌زا وصف‌هایی چون «آخر سنگین»، «دیومان سرا»، «جزیره‌ی وحشت افزا»، «ساحر هاروت سیر»، «گهواره‌ی فنا»، «نشیم دیو»، «هفت زندان» و... می توان افزود.

**میل به عزلت و گریز از عالم** در سراسر دیوان خاقانی به چشم می خورد. شاعر احساس تنهایی و غربت و محرومی از هم‌نفسی را حس‌رسان می کند. تمایل او به سفرهای دور و دراز نیز از همین حال نشأت می گیرد. شاعر در عرصه‌ای که احساس می کند چهارسوی آن را وحشت فرا گرفته خود را چون سیمرغ تنها و بی کس می بیند، چن سگ جراحت خویش به زبان می لیسد و طمع از مهربانان می برد.

<sup>۱</sup> (معدن کن، ۱۳۷۴، صص ۸۴-۷۸)





در قصایدی چند این بدبینی و عزلت‌جویی و احساس تنهایی را با به زبانی پرسوز و گداز و با تعبیرهایی بدیع و قوی بیان می‌کند.  
در قصیده‌ای به مطلع

قلم بخت من شکسته‌سر است موی در سر ز طالع هنر است  
از همان آغاز شکوه از بخت و طالع سر می‌دهد و در آن خود را چون قمار بازی در دست خون می‌بیند و از نداشتن یار یک‌دل و قحط وفا می‌نالند و از آسودگی نادان و رنج دانا و از این‌که قضا و قدر بر بی‌نیازی سفلگان و نیازمندی جوان‌مردان قلم رانده اظهار شگفتی می‌کند.

در قصیده‌ای به مطلع  
از آن قبل که سر عالم بقا دارم بدین سرای فنا سر فرو نمی‌آرم  
که از زهدیات خاقانی است، عالم «دام‌گاه دیو و ستور» خوانده شده است و شاعر از این منزل نبره و پر فریب پا پس می‌کشد و در «قفس پنج حس»، در شوق عروج به «آشیانه فلک» بال و پر می‌زند. جهان را سراسر باد و جهانیان را بادپرست و خود را در این میان، چون سیمرغ، غریب می‌بیند و از خلق آهنین طبع کناره می‌گیرد.  
باز در قصیده‌ای به مطلع

به دل در خواص وفا می‌گریزم به جان زین خراس فنا می‌گریزم  
نقشی رنگین از رمیدگی و خاقانی از عالم و اهل عالم تصویر شده است که در ردیف «می‌گریزم» فریاد آن تکرار می‌شود. شاعر، رمیده از مردم و نامردمی، به عالم وحدت و به «حصار رضا» پناه می‌برد.  
در قصیده‌ای به مطلع

عافیت را نشان نمی‌یابم وز بلاها امان نمی‌یابم  
شاعر خود را مرغ دربه‌در و سرگردانی می‌بیند از دنیا، این نشیمن دیو، در هراس است و در آن وحش‌خانه نه همدمی ایرمانی می‌یابد و نه تعویذی برای جان غریب.  
موضوع قصیده‌ای به مطلع

به درد دلم کاشنایی نیبم هم از درد دل را دوایی نیبم  
نیز شکوه از روزگار است که شاعر با تعبیراتی تأمل برانگیز از دنیا یاد می‌کند و خود را در این بادیه غریب می‌بیند که چاره‌ای جز پناه‌بردن به «درد تسکین‌فزا» و



«انده اندوه‌زا» ندارد. این تعابیر خلاف مشهور (Paradoxes) خود بیان رسای عمق دردمندی شاعر است.

گرافه نیست اگر قصیده‌ای به مطلع

الامان ای دل که وحشت زحمت آورد الامان

بر کران شو زین مغیلان‌گاه غولان بر کران

را یکی از هراس‌انگیزترین چکامه‌های خاقانی در مایه‌ی رمیدگی از دنیا و دنیاوی بخوانیم. شاعر در این قصیده‌ی بلند پرهیز و گریز از ماتم‌کده‌ی دنیا را، که با تعبیرهایی بس موحش از آن یاد می‌شود، توصیه می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که شیرینی‌های آن نیز به زهر آمیخته است. خاقانی با چنین احساس وحشتی، آن چنان از مردم گریزان است که سگ گزیده از آب.

او مهر نیستی بر گریبان می‌بندد و بر چهار فصل روزگار چارتکبیر می‌زند و از کنج فقر مأمن می‌سازد و در مکتب قناعت به ابجدخوانی می‌نشیند.

مردم گریزی خاقانی در قصیده‌ای به مطلع

خرمی در جوهر عالم نخواهی یافتن      مردمی در گوهر عالم نخواهی یافتن

که در عزای محبوب خویش سروده، با یأس و اندوه بیشتری عجین است. شاعر حتی آه کشیدن در غم‌خانه‌ی دنیا را، که محرمی در آن نیست، بیهوده می‌داند. قاف تا قاف جهان را سر به سر «شب وحشت» می‌بیند- شبی کران ناپذیر که تا قیامت نشانی از روشنی در آن پدیدار نیست.

ردیف «مخواه» در قصیده‌ی به مطلع

در ساحت زمانه ز راحت نشان نخواه      ترکیب عافیت ز مزاج جهان نخواه

ما را از شرح و تفسیر حال و هوای شاعر نسبتاً بی‌نیاز می‌سازد. شاعر جستجوی راحت و عافیت را در این عالم عبث می‌شمارد: دنیا قمارخانه و رباطی است خالی از حریف هم‌جنس و میزبان هم‌نفس، نهنگی است خون‌آشام و دریایی است و هولناک. در کام این نهنگ مجال نفس کشیدن و از این دریاکران جستن میسر نیست. زمانه نه تنها زمام امل بلکه زمام عمر را به دست دارد و در برابرش از تسلیم گریزی نیست.

خلاصه آن‌که دنیای خاقانی بس تیره و تار، بی‌رحم و سنگ‌دل، بی‌صفا و ریابیشه، ظلمانی و خالی از امید و نوش آن آمیخته با نیش است. به هر گام دامی در آن گسترده



است که آدمی از بند این نجسته در آن گرفتار می‌شود. نه از زمانه می‌توان طمع وفا داشت و نه از اهل زمانه. پس چاره جز پناه جستن به کنج آسایش عزلت و دامن قناعت و مأمَن موکل نیست.

#### ۴-۳. اعتقاد خاقانی به مقدسات تشیع

در زمینه‌ی مواضع اعتقادی خاقانی، توجه آشکار او به برخی از مقدسات، به ویژه با ملاحظه‌ی مذهب شاعر (تسنن)، نظرگیر است. خاقانی از امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام همواره با احترام و ارادت یاد می‌کند. علاوه بر این نسبت به ثامن‌الائمه، علی ابن موسی الرضا علیه‌السلام، نیز احساسات پاک و عواطف بی‌شایبه‌ای ابراز می‌دارد و یکی از آرزوهای او در سفر به خراسان زیارت «روضه‌ی پاک رضا» است. همچنین از واقعه‌ی کربلا با تأثر یاد می‌کند و به مظلومیت سیدالشهداء و «نااهلی» شمر و یزید اشاره می‌کند که همه‌ی اینها از خلوص اعتقاد او نسبت به مقدسات تشیع حکایت دارد. (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۶۷)

#### اشتیاق زیارت روضه‌ی پاک رضا

روضه‌ی پاک رضا دیدن اگر طغیانست  
شاید ار بر ره طغیان شدنم نگذارند

(قصیده)

\*

بر سر روضه‌ی معصوم رضا  
شبه رضوان شوم ان‌شاءالله

(قصیده)

#### اشاره‌ای به واقعه‌ی کربلا

من حسین وقت و ناهلان یزید و شمر من  
روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

(قصیده)

#### علوی دوستی او

علوی دوست باش خاقانی  
کز عشیرت علیست فاضلتر  
هر که بدینی از نیاد علی  
نیکتر دان ز خلق و عادلتر  
بدشان نیکتر ز مردم دان  
از فرشته کاملتر

(قطعه)



من خاک خاک او که ز تبریز کوفه ساخت

خاکبست کاندرو اسدالله کند کنام

(قصیده)

### نظر انکار خاقانی نسبت به فلسفه

خاقانی نسبت به فلسفه و فیلسوفان بسیار بی اعتقاد و بدبین است و این بی اعتقادی در اشعارش انعکاس یافته است. همچنین در قطعه‌ای به رد کیمیاگری و فلسفه پرداخته و این پیشه را ریا و تزویر نامیده و بانی این علم را اسکندر و ارسطو دانسته است. شاعر در این قطعه به فلسفه و نجوم و و حتی شاعری تاخته و صاحبان آنها را مذمت کرده و «کفر و کذب» را «خرمنکوب اکسیر و شاعری» و «نحس و فقر» را «دامنگیر تنجیم و فلسفه» خوانده است (معدن کن، ۱۳۷۵: ۶۵):

علم دین کیمیاست خاقانی	کیمیایی سزای گنج ضمیر
...بجز این هر چه کیمیا گویند	آن سخن مشنو و مکن تصویر
...بر زمین هر هر کجا فلک زده‌ایست	بینوایی به دست فقر اسپر
شغل او شاعریست یا تنجیم	هوشش فلسفه‌ست یا اکسیر
چیست تنجیم و فلسفه تعطیل	چیست اکسیر و شاعری تزویر
کفر و کذب این دو راست خرمنکوب	نحس و فقر آن دو راست دامنگیر
در تراوی شرع و رسته‌ی عقل	فلسفه فلس دان و شعر شعیر

و باز در قطعه‌ای دیگر به رد جدلی و فلسفی پرداخته و آن را بدعتی مزورانه نامیده است:

جدلی فلسفیست خاقانی	تا به فلسی نگیری احکامش
فلسفه در جدل کند پنهان	وانگهی فقه بر نهد نامش
مس بدعت به زر بیلاید	پس فروشد به مردم خامش

خاقانی حتی به دو کتاب نجات و شفا نیز بدبین است و در قطعه‌ای آشکارا آنها را رد کرده است.

خاقانیا نجات مخوان و شفا مبین	کارد شفات علت و زاید نجات بیم
کاندر شفاست عارضه‌ی هر سپیدکار	واندر نجات مهله‌ی هر سیه‌گلیم
خواهی نجات مهله‌ منگر نجات بیش	خواهی شفای عارضه مشنو شفا سقیم



...رو کین شفا «شفا جرف» ست از سقر ترا      آن را شفا مخوان که شفایبست بس عظیم  
 در قطعه‌ای کوتاه نیز انکار خود را نسبت به فلسفه بیان داشته است:  
 فلسفی دین مباش خاقانی      که صلاح مجوس به زانست  
 این چو طوطی بود مهوس و آن      چو خروسی که طبعش احسانست  
 همچنین است در قطعه‌ای دیگر:  
 بگذر از فلسفی که از پی چرخ      شاید فلس فی نمی‌شاید

#### ۴-۴. وطن دوستی خاقانی

خاقانی به وطن خویش و نژاد ایرانی عشق بسیار داشت و در جوار علایق دینی و مذهبی، خاطره‌ی تمدن ایران قدیم را بس گرامی می‌داشت. تفاخر به نژاد ایرانی و یادآوری مجد و عظمت ایران باستان در بسیاری از اشعار به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که توجه خاقانی به وطن ترکیبی از احساسات و عواطف و اعتبارات و عوامل گوناگون و احياناً متضاد است. از قبیل انس و احساس یگانگی روحی با میهن پهناور اسلامی در برابر جهان بیگانه و غیر اسلامی که البته در مورد خاقانی به علت و ارتباطات متعدد با عناصر مسیحی بسیار تلطیف شده است، تصویری از اصالت و شکوه تمدن و فرهنگ اسلامی-ایرانی در مقابل حوزه‌های اسلامی غیر ایرانی، تصور مبهم ولی مثبت از مدلول تاریخی و جغرافیایی ایران، کشش و اشتیاق نسبت به اساطیر و عناصر تاریخی و افسانه‌ای ایرانی و یادگارهای ایران باستان به عنوان مظاهر تمدن و جلال و رفاه و عدل و داد. (معدن کن، ۱۳۷۵: ۱۳)

نمونه‌ی بارز این روحیه را می‌توان در قصیده‌ی «مداینیه» یافت، آنجا که شاعر اشک خونین بر «آئینه‌ی عبرت» می‌ریزد و برای از بین رفتن «درگهی» که «دیلیم» آن «ملک بابل» «هندو» یش «شه ترکستان» بوده آه حسرت می‌کشد؛ و هم در قصیده‌ای که از «طهمه‌ی ترکان اعجمی» شدن «ملک عجم» با درد و اندوه یاد می‌کند:

ملک عجم چو طعمه‌ی ترکان اعجمیست  
 عاقل کجا بساط تمنا برافکند  
 تن گرچه «سو» و «اکمک» از ایشان طلب کند  
 کی مهر شه به اتسز و ابغا برافکند



زال ار چه موی چون پر زاغ آرزو کند  
 بر زاغ کی محبت عنقا برافکند  
 ...آن کس که یافت طوبی و طرف ریاض خلد  
 طرفه بود که چشم به طرفا برافکند

اصولا عناصر اساطیری و باستانی ایرانی برای شاعر شروان معنایی عمیق و ارزشی والا داشته و این خود یکی دیگر از نشانه‌های عشق خاقانی به میهن باستانی و نژاد ایرانی است. رستم، بیژن، کاوه، فریدون، پرویز و... مظهر افتخارات و آرمان‌های شاعر شروان‌اند و در جای جای دیوان بزرگ خاقانی به این نام‌ها و یادها برمی‌خوریم (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۱۴) از جمله:

منم آن کاوه که تأیید فریدونی و بخت طالب کوره و سندان شدنم نگذارند  
 (قصیده)

\*

در مقام عز و عزلت در صف دیوان عهد راست‌گویی روستم پیکار و عنقایپکرم  
 (قصیده)

\*

اسفندیار این دژ رویین منم به شرط هر هفته هفت خوانش بتنها برآورم  
 (قصیده)

\*

کاوه‌ام پتک زنم بر سر دیو در دکان کوره و سندان چه کنم  
 (قصیده)

\*

#### ۴-۵. نارسیسیسم در اشعار خاقانی

در روان‌پزشکی نارسیسیسم یا خودشیفتگی بیانگر عشق افراطی به خود و تکیه بر خودانگاشت‌های درونی است. واژه‌ی نارسیسیسم را در روانشناسی فردی گاه به جای اصطلاحاتی مانند تحقیرکننده، خودپرستی یا خودپسندی استفاده می‌کنند.

شاید سخنی به گزاف نباشد اگر ادعا شود که خاقانی یکی از پرغرورترین و خودشیفته‌ترین شاعران روزگار خود بلکه همه‌ی شاعران زبان فارسی است. خودستایی‌های خاقانی و بی‌اعتنایی او به شاعران پیش از خود و ریزه‌خورخوان معانی دانستن آنان جلوه‌هایی از خودبینی اوست. (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۱۰) البته این سجیه در بیشتر شاعران تاریخ ادبیات فارسی دیده می‌شود؛ لکن در اشعار خاقانی این صفت، بسیار پررنگ و به نوع افراطی دیده می‌شود؛ البته این گونه اشعار را می‌شود هم بر اساس نظریه‌ی «پدر- شاعری» و هم در ژانر «مفاخره» نیز بررسی کرد که آن بحثی دیگر است.

در سراسر قصیده‌ای که «درمباهات و نکوهش حساد» از پادشاهی و فرمانروایی خود در «اقلیم سخن» دم می‌زند:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخن‌راندن مسلم شد مرا  
 مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معانی را منم فرمانروا  
 در قطعه‌ای دیگر به استادی خود در «طرز تازی و دری» از بان فضلی روزگار  
 اشاره می‌کند:

بلکه گوید فاضلان را بط شمردم در سخن  
 چون به خاقانی رسیدم عندلیبش یافتم  
 گوید استادست اندر طرز تازی و دری  
 نظم و نثرش دیدم و مدح و نسبش یافتم

همچنین در اشعاری دیگر چنین گفته است:

سخن گفتن به که ختم است می‌دانی و می‌پرسی!  
 فلک را بین که می‌گوید: به خاقانی! به خاقانی!

(قصیده)

\*

آسمان داند که گاه نظم و نثر بر زمین چون من مبرز کس ندید  
 ...در دو دیوانم به تازی و دری یک هجای فحش هرگز کس ندید

(قصیده)

\*



پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام  
(قصیده)

✱

همچنین خاقانی در مطلع قطعه‌ای رودکی و عنصری را ریزه‌خور خوان خویش می‌داند و یا در قطعه‌ای دیگر با ردیف «عنصری» از برتری شعر خود بر او و «شیوه‌ی خاص و تازه» و «ده شیوه» لازمه‌ی شاعری سخن می‌گوید:

شاعر مفلک منم خوان معانی مراسم	ریزه‌خور خوان من عنصری و رودکی
زنده چو نفس حکیم نام من از تازگی	گشته چو مال کریم حرص من از اندکی

✱

به تعریض گفتمی که خاقانیا	چه خوش داشت نظم روان عنصری
... شناسند افاضل که چون من نبود	به مدح و غزل درفشان عنصری
... نه تحقیق گفت و نع وعظ و نه زهد	که حرفی ندانست از آن عنصری

## ۵. تحلیل جامعه‌شناختی اشعار:

### ۵-۱. سبک زندگی خاقانی

خاقانی در بسیاری از اشعار خود از بینوایی و بیزری نالیده و کمتر از مال و مکتب خود خیر داده است. تنها چند اشاره‌ی معدود در دیوان او به چشم می‌خورد که می‌تواند نشانه‌ای از مال و ثروت وی باشد؛ از جمله در قصیده‌ای از «دو سه ویرانه» خود در شروان یاد می‌کند (معدن کن، ۱۳۷۵: ۷۶):

چون مرا در وطن آسایش نیست	غربت اولیتر اوطان چه کنم
دو سه ویرانه در این شهر مراسم	چون نیم جغد به ویران چه کنم
آن همه یک دو سه دیر غمدان	نه سدیرست و نه غمدان چه کنم

همچنین در قطعه‌ای از فرستادن اسب و دستار و جبه برای دوستی سخن می‌گوید که نشانی از تمکن مالی اوست:

فرستادمت اسب و دستار و جبه	ز مه طوق بر اسب شبرنگ بسته
سپیدست دستار لیکن مذهب	سیاهست جبه ولی رنگ بسته





در قطعه‌ای به «ده اشتر» خود که در راه مانده‌اند اشاره کرده و از ممدوح تقاضای کمک می‌کند:

دوش در ره بمانده‌اند مرا      اشتری ده که زیر بار درند  
اشتری ده که بار من بکشد      ور فروشم به تازی نخرند  
ور بندهی دهمت صد دشنام      که یکی زان به اشتری نبرند

خاقانی به تصریح خود، دوبار تجدید فراش کرده و به‌جز همسر اولش که دلخواه و محبوب او بوده و مراثنی جانگدازی در سوگ او سروده، از دو زن دیگر خاطره‌ی خوشی ندارد، به‌ویژه از زن سوم با دلتنگی و ملال یاد می‌کند. ازدواج‌های دوم و سوم خاقانی در دیار غربت و به دور از شروان صورت گرفته است: یکی در تبریز و دیگری در شهری دیگر که تنها از آن با عنوان «غربت» یاد کرده است (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۷۵).

مرد مسافر حدیث خانه که گوید      زان غرضش زن بود که بانوی خانه است  
بود مرا خانه‌ی نخست و دوم خوب      نیست سوم خانه خوب اگر چه یگانه است  
گوی خاقانیا ز خانه خبر ده      خانه‌ی من همچو خونه زیر میانه است

(قطعه)

## ۵-۲. زندان و زندانیان در شعر خاقانی

شاعر بزرگ شروان، که سالیانی از عمر خود را در زندان به سر برده، به ویژه در حبسیات، با قریحه‌ای توانا و زبانی فصیح به وضع زندان و زندانیان اشارتی دارد که بیانگر نکاتی دقیق است. در حبسیات او، وصفی روشن و تا حدی دقیق از وضع زندان و زندانیان ترسیم شده است. شاعر علاوه بر این، از شیوه‌ی دادخواهی در روزگار خود معلوماتی به دست داده و از تظلم به درگاه شاه و «خط سیه کرده» و کاغذین جامه پوشیدن سخن گفته است (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۵۸۶).

در قصیده‌ی ترسائیه، خاقانی از زنجیرهای گران‌پای خویش می‌نالند و از سیاه‌چال زندان شکوه دارد:

به صور صبحگاهی برشکافم      صلیب روزن این بام خضرا  
(که در آن بام خضرا به سقف زندان و صلیب روزن به پنجره‌ی صلیب‌شکل آن نیز اشاره دارد)

من اینجا پای‌بست رشته مانده      چو عیسی پای‌بست سوزن آنجا



گر آن کیخسرو ایران و تورست چرا بیژن شد این در چاه یلدا  
 چو قندیلیم برآویزند و سوزند سه زنجیرم نهاده دست اعدا  
 مرا از بعد پنجه سال اسلام نزیید چون صلیبی بند بر پا  
 شاعر در این حبسیه، زندان را «چاه یلدا» وصف می‌کند و از روزن زندان و شکل  
 صلیبی آن سخن می‌گوید و از کنده و حلقه‌ی آهنین و زنجیر با تشبیهاتی بدیع یاد  
 می‌کند.

در قصیده‌ای به مطلع «صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من»، شاعر از زندان و  
 عذاب زنجیرهای آهنین شکایت و بندهای آهنین را به «اژدهای خفته» و «مار  
 ضحاک» و «سنگ آسیا» ... تشبیه و از زندان با عنوان «غار غم» و «سیه‌خانه» و  
 «محنت‌جای» یاد می‌کند و از «روزن» بسته‌ی این «سیه‌خانه» شکوه سر می‌دهد:

مار دیدی در گیا پیچان کتون در غار غم      مار بین پیچیده در ساق گیاآسای من  
 اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم      زان نجنم ترسم آگه گردد اژدرهای من

خاقانی در اشعار خود به مجازات‌ها و شکنجه‌هایی چون چارمیخ و دار و دست  
 بریدن و زیبق در گوش ریختن و سنگسار و موی بریدن و میل کشیدن و نی در بن  
 ناخن‌کردن اشاره کرده است.

### چارمیخ

ببر طناب هوس پیش ازان که ایامت      چهار میخ کند زیر خیمه‌ی خضرا

✱

قطب‌وارم بر سر یک نقطه دارد چارمیخ

این دو مریخ ذنب فعل زحل‌سیمای من

✱

دربا ز شرم جودش بگریختی چو زیبق      اما چهار میخست آنک زمین عقالش

**دار**

خاقانی از این مجازات فراوان یاد کرده و ضمن آن به «طناب انداختن در حلق» و «شحنه و دار» اشاره کرده است:

شاه سخن منم شعرا دزد گنج من      بس دزد را که باید افزاز دار کرد

\*

حلق بداندیش را وقت طنابست ازانک      گردن قرابه را نگزرد از ریسمان

\*

یا به سر دار بر چرا نکشیدش      شحنه‌ی انصاف و کدخدای صفاهان

**دست بریدن**

دست بریدن مجازات مختص «دزدان» و «کیسه بران» و «طاران» بوده که به دستور «محتسب شرع» و «داور» صورت می‌گرفته است.

غدر چون لذت دزدیست نخست      کاخرش دست‌بریدن المنست

داورم کی دست فرماید برید      کانچه دزدیدم همان خواهم فشاند

دست و زبانش چرا نداد بریدن      محتسب شرع و پیشوای صفاهان

**البسه**

خاقانی ضمن تعبیرات و مضامین شاعرانه، از بسیاری از البسه‌ی زمان خود نام برده و احیاناً توضیحاتی، هرچند اندک درباره‌ی آن‌ها داده است. از انواع کلاه و سرپوش، چون عمامه و دستار و برنس و سرآغوش و معجر و نقاب و مقنعه؛ از جامه‌های گوناگون، چون جبه و ردا و صدره و دلُق و هزارمیخ و رانین و طیلسان وقبا و... بدین سان، فهرستی نسبتاً جامع از بافته‌ها و پوشاک روزگار شاعر و آنچه به آن مربوط است به دست داده شده است (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۴۶۹).

**بارانی**

شاعر از بارانی به‌عنوان جامه‌ای خشن و ا جنسی چون «گلیم مصر» یاد می‌کند.

بارانی زافتاب کنم نزگلیم مصر      کز میغ ترهواست مرا کشور سخاش (قصیده)



## بُرُنْس

این کلمه در قدیم به معنای شب‌کلاه بوده و بعداً بر نوعی روپوش بلند و کلاه‌دار دلالت یافته است.

بدل سازم به زنار و به برنس      ردا و طیلسان چون پور سقا  
(قصیده)

## جِبّه

لباس زیرین عموماً جبه نامیده می‌شد و آستری از پارچه‌ی نخی داشته است.  
فرستادمت اسب و دستار و جبه      ز مه طوق بر اسب شیرنگ بسته  
سپیدست دستار لیکن مذهب      سیاهست جبه ولی رنگ بسته  
(قطعه)

## چادر

در اشعار خاقانی، از «چادر ترسا»، «چادر عروس» و «چادر تا بن دامن»، که شاعر آن را نشانه‌ی بکری می‌داند، یاد شده است:

چادر بر سر کشید تا بن دامن      یعنی بکرم من این چه لاف محالست  
(قطعه)

قراینی چون «افسونگر» و «زن فعل» در بیت زیر، احتمال استفاده‌ی زنان بدنام را از «چادر سبز» به ذهن می‌آورد:

سرگشته کرد چرخم چون چرخ بادریسه  
فریاد از این فسونگر زن فعل سبز چادر  
(قصیده)

## طیلسان

این جامه به روحانیون و خطیبان و قضات و اقران آنان اختصاص داشته. خاقانی، در جایی، پوشش خره (خروس) را به طیلسان تشبیه می‌کند:

گر شیردل‌تر از تو شناسیم هیچ‌کس  
مندیل حیض سگ‌صفتان طیلسان ماست  
(قصیده)

گر خضر گردهم بر آن غمرالردا      هم ردا هم طیلسان خواهم فشانم  
(قصیده)



## هزار میخ

هزار میخ، آنچنان که از نامش پیداست  
جامه‌ای خشن و زبر بوده است.

دلخ هزار میخ شب آن منست و من  
چون روز سر ز صدری خارا برآورم

(قصیده)

## انواع پارچه

یکی از پارچه‌های گران قیمت در گذشته اطلس بوده که جزو یکی از اجناس خلعت‌های شاهان و بزرگان نیز محسوب می‌شود. پارچه‌های دیگر در آن روزگار: اکسون، پرند، پرنیان، توزی، حله، پلاس (نوعی پارچه‌ی خشن و کم‌ارزش)، دیبا و... بوده است.

از زرد و سرخ زرکش اطلس نگار کرد

(قصیده)

کله اطلس قبا اکسون فرستم

(قصیده)

من بر پلاس ماتم صبر از پرند او

(قصیده)

مارت از دیبا و خار از پرنیان انگیخته

(قصیده)

کز وطای عیسی آید شقه‌ی دیبای من

(قصیده)

چون آفتاب زرد و شفق خانه‌ی مرا

چه مرغم کز پی شهباز اشهب

بر چون پرند لیک دلش گوشه‌ی پلاس

پرنیان خویی و دیباروی وز بخت منست

کعبه وارم مقتدای سبزپوشان فلک

## ۵-۳. رسوم و تشریفات خسروان

ضمن خواندن اشعار استاد خسروان، با بسیاری از رسوم و تشریفات خسروان آشنا می‌شویم. از ترتیب نشستن در مجلس شاه، تحفه و نثار برای او جز آن خاقانی در قطعه‌ای به ترتیب نشستن در حضور شاه اشاره کرده و از آزردن شدن وزیر به خاطر برتر نشانیدن شاه، شاعر را بالاتر از خواجه سخن گفته است. از اشاره‌ی خاقانی پیداست که



جای افراد را در مجلس - لاقل در دربار شروانشاهان - شخص شاه معین می‌کرده است (معدن کن، ۱۳۷۵: ۵۳۷).

مرا شاه بالای خواجه نشاند  
چہ باستی آزدن از سایه‌ی حق  
هنرمند کی زیر نادان نشیند  
دیبری چو من زبردست وزیری

ازان خواجه آزرده برخاست از جا  
که نوریست این سنت از حق تعالا  
که بالای سرطان نشستہست جوزا  
ندارند حاشا که دارند حاشا

(قطعه)

در قطعه‌ای دیگر، از نشستن خود در آخرین صف از صدر خاقان سخن می‌گوید:  
چه باشد که خاقانی از صدر خاقان  
الف بین که او سرور حرف‌ها شد  
برای نشست آخرین صف گزیند  
چو پیوست خواهد به آخر نشیند

### تحفه و نثار

تحفه سازیم جان خاقانی پیش خاقان اکبر اندازیم

شاعر در قطعه‌ای به نزل فرستادن به مجلس شاه به این‌که نزل دون در خور شاه نیست اشاره می‌کند:

به مجلس کو نزول جود خویشست  
اگرچه ماهی از یونس شرف یافت  
کجا یارم که نزل دون فرستم  
به یونس فلس ماهی چون فرستم

(قطعه)

### خلعت و تشریف

خاقانی در قصیده‌ای به دستار خز و جبه‌ی خاری دستور اعظم، مختارالدین، اشاره کرده و خواستار تشریف‌های دیگر شده است:

دارد سر و تتم سر و پای و دل هوات  
تشریف تو سلاح تن و سر نکوترست  
از رنگ رنگ خلعہ که فرموده‌ای مرا  
خانم ز کارخانه‌ی آزر نکوترست  
دستار خز و جبه‌ی خارا نکوست لیک  
تشریف وعده دادن استر نکوترست



در قصیده‌ای از اطلس رومی و عمامه‌ی مصری و ختلی براق ابرش و ترکی  
وشاق احور، که ممدوح برای او فرستاده، قدردانی می‌کند:

مهمان عزیز دارند اهل عرب به سنت	زانم عزیز کردی و دادی کمال اوفر
رومی فرستی اطلس و مصری دهی	ختلی براق ابرش و ترکی وشاق احور
عمامه	

#### ۴-۵. گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی در شعر خاقانی

مایه‌های دنیای ذهنی خاقانی چیزی جز تصاویر حوادث و مسائل زندگی عادی مردم نیست. مضامین و تعبیرات شاعرانه‌ی او، چون آینه‌ای صیقلی، واقعیت‌های عینی روزگار او را منعکس می‌سازد. در اشعارش به گوشه‌هایی از اوضاع و احوال جامعه‌ای که شاعر در آن می‌زیسته می‌توان پی برد. زمانه‌ای که خاقانی در آن می‌زیسته است زمانه‌ای نیست که شاعر بتواند بدون دغدغه‌های اجتماعی زندگی کند. در این دوره ظلم و تباهی به اوج خود می‌رسد و از هر طرف حکومتی در ایران سر بر می‌آورد. خوارزم‌شاهیان، شروان‌شاهان خاندان ایلدگز، سلجوقیان، سلغریان و در رأس همه خاندان عباسی. این همه آمیزه‌ای از اعتقادات مذهبی را که همواره باهم در حال ستیزند، به وجود می‌آورد که همواره باعث ناامنی اقتصادی و سیاسی می‌شود. (باباصفری، ۱۳۸۹، صص ۴۰-۱۷)

استاد شروان در بعضی اشعارش از **ابنای دهر گلایه می‌کند** و با عنوان «دیومردم، خدای فروشان، آلودگان عهد و ...» یاد کرده است. این دیدگاه منفی او نسبت به زمانه و مردم، جدای از وضعیت اجتماعی ریشه در روان او نیز دارد که البته در تحلیل روانشناختی به آن پرداختیم.

درد بخل است جان عالم را      الامان یارب از چنین دردی

(دیوان: ۸۰۷)

شاعر گلایه می‌کند از این‌که در میان مردم شرم و حیایی وجود ندارد و کالای وفا و انصاف و آیین امانت‌داری خریداری ندارد:

اینک ز علامتی که پیداست	از آدمیان حفاظ برخواست
انصاف نهان شد و وفا هم	هم جنس نماند و آشنا هم

(ختم الغرایب: ۶۴)



خاقانی همیشه از شهر و دیار خود اظهار نارضایتی کرده و از شروان با عناوین «حبسگاه، شرالبلاد و دیار- المنحوس» یاد کرده. شاید اصلی‌ترین دلیل این گلایه‌ها عدم موافقت شروان‌شاهان با مسافرت او بوده است:

شروان ز باغ سلوت بس دور کرد ما را      زین دور کردن ما شروان چه خواست گویی؟

(قصیده)

چندنالی چند از این محنت‌سرای زاد و بوم

کز برای رای تو شروان نگردد خيروان

(قصیده)

مرا ز خطه‌ی شروان برون فکن ملکا      که فرضه‌ایست درو صد هزار بحر بلا  
مرا کنف کنفت الغیاث از این موطن      مرا مقر سقرست الامان از این منشا

(قصیده)

ز آن پیشتر کاجل ز جهان وا رھاندش      از ننگ حبس‌خانه‌ی شروانش وا رھان

(قصیده)

خاقانی علاوه بر شهر و دیار خود در یک‌جا از اهالی بغداد نیز گلایه می‌کند که وفا و مردم‌داری در میان ایشان نیست:

خاقانیا به بغداد اهل وفا چه جویی؟      کز شهر قلب‌کاران این کیمیا نخیزد  
گر خون اهل عالم ریزند دجله دجله      یک قطره اشک رحمت از چشم کس نریزد

(دیوان: ۸۵۱)

## ۵-۵. گله از کساد بازار فضل و هنر

کساد بازار فضل و هنر از اواخر عهد غزنوی آغاز می‌شود. در واقع «هرج و مرج حاصل از اختلاف بین امرا، جنگ‌های داخلی و مشغول بودن رجال به عیش و عشرت، فساد اداری و قضایی و رشوه خواری و... باعث شد یکی از مضامین اصلی شعر این دوره شکایت از قدرندانستن مایه‌ی فضل و فضیلت باشد». (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۰۶)

قلم بخت من شکسته سر است      موی در سر ز طلع هنر است  
... ابله از چشم زخم کم رنج است      اکمه از چشم درد کم ضرر است  
جاهل آسوده فاضل اندر رنج      فضل مجهول و جهل معتبر است

(دیوان: ۶۶)



همچنین خاقانی از رافضیان نیز گلایه و شکایت کرده است. با توجه به جریانات مذهبی و فکری این دوره می‌توان گفت از جمله مضامینی است که عموم شاعران به آن پرداخته‌اند. خاقانی علی‌رغم این‌که در جای جای دیوانش ارادت خود را نسبت به حضرت علی - علیه‌السلام - نشان داده است اما رافضیان را امت شیطان و بی‌دین خوانده است (باباصفری، ۱۳۸۹: صص ۴۰-۱۷).

این رافضیان که امت شیطانند      بی‌دینانند و سخت بی‌ایمانند  
از بس که خطافهم و غلط‌پیمانند      خاقانی را خارجی می‌دانند

(دیوان: ۷۱۵)

### انعکاس رخ دادن حمله‌ی غزان به خراسان در شعر خاقانی

حمله‌ی غزان به خراسان درست در همان سالی که خاقانی بر حسب اجازه‌ی شروان شاه اخستان به خراسان رهسپار بود، صورت می‌گیرد. خاقانی هنگامی که در ری بود از این ماجرا باخبر شد و با توجه به اشتیاق فراوانش برای سفر به خراسان، تأثیری عمیق و جانکاه در روحیه‌ی او گذاشت. بازتاب آن را به‌خصوص در دو قصیده‌ای که در سوگ امام محمد یحیی سروده است، می‌بینیم. (باباصفری، ۱۳۸۹، صص ۴۰-۱۷)

در این قصیده هم‌گویی خاقانی به سوگ شهر محبوبش نشسته و از عاملان این واقعه شکایت می‌کند:

دل‌های ما قرارگه داغ کرده‌اند      دارالقرار بر دل ما سرد کرده‌اند  
... دردا که تا سواد خراسان خراب گشت      دل‌ها خراب زلزله‌ی درد کرده‌اند  
یا رب که دیو مردم این هفت دار حرب      در چار دار ملک چه ناورد کرده‌اند  
خاقانیا خزینه‌ی گیتی به جو مخر      کز کیمیای عافیتش فرد کرده‌اند

(دیوان: ۷۶۷)



## نتیجه‌گیری

آنچه از ساختار روانی و همچنین جامعه‌ای که استاد شروان، خاقانی، در آن زندگی می‌کرده است و در اشعارش انعکاس یافته را به تفصیل از دیدگاه خودپژواکی بررسی کردیم. به‌طور خلاصه به نتیجه‌ی حاصلشده در بررسی خودپژواکی‌های شخصی و روانی خاقانی از چند منظر: غم‌ها و مصایب خاقانی، جهان‌بینی خاقانی، میل به عزلت و گوشه‌گیری، مردم‌گریزی، اعتقادات و باورهای خاقانی به مقدسات تشیع، وطن‌دوستی خاقانی و نارسایی‌ها در اشعار وی پرداخته شد. خاقانی در میان شاعران ایرانی بیش از دیگران از خود و زندگی خود سخن گفته و به حوادث عمر خود اشاره کرده است و این خود سبب شده است تا با احوال و خواسته‌ها و عواطف او آشنا شویم و به اشتغالات عینی و ذهنی او بپردازیم. خاقانی شخصیتی مغرور و خودستا، وطن‌دوست، گوشه‌گیر و عزلت‌نشین، زاهد، مردم‌گریز، فلسفه‌ستیز و بسیار رنج‌کشیده دارد. بی‌شک مصیبت‌هایی که خاقانی در طول عمر خویش دیده در شکل‌دهی ساختار روانی وی تاثیرگذار بوده است.

در تحلیل جامعه‌شناختی خودپژواکی‌های خاقانی به مباحثی همچون: سبک زندگی وی، تجدید فراش او، کیفیت زندان و زندانیان شروان در حبسیه‌های وی، کیفیت البسه در دوران خاقانی، انواع پوشاک و پارچه‌ها، رسوم و تشریفات خسروان و شروان‌شاهان، گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی در اشعار خاقانی که نشان دهنده‌ی شرایط نابسامان آن دوران بود پرداختیم. این بررسی‌ها تا حدودی روشن‌کننده‌ی اوضاع اجتماعی و سیاسی آن دوره بود.

مانند: کیفیت زندان‌ها و مجازات زندانیان، کساد بازار فضل و هنر، ناامنی اقتصادی و سیاسی، سربرآوردن حکومت‌های متفاوت، حمله‌ی غزان به خراسان، شکایت‌های خاقانی از شروان و شروانیان و ابنای دهر، گلایه از قحط و فاق و خوار شدن هنر و هنرمند، شکایت از رافضی‌ها، شکایت از بی‌وفایی‌های اهل بغداد و ... .



تحلیل روانشناختی	تحلیل جامعه‌شناختی
میل به عزلت و گوشه‌گیری	کساد بازاری و هنر
فلسفه‌ستیزی	نامنی سیاسی و اقتصادی
اعتقاد به مقدسات تشیع	کیفیت زندان و زندانیان
وطن دوستی	سبک زندگی خاقانی و مردم زمانه‌ی او
غم‌ها و مصایب فراوان	رسوم خسروان و شروان‌شاهان

### کتابنامه

۵. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۴، با کاروان حله، تهران: انتشارات علمی.
۶. معدن کن، معصومه، ۱۳۷۵، نگاهی به دنیای خاقانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. کندلی هریسچی، غفار، ۱۳۷۴، خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۶۸، رخسار صبح، تهران: انتشارات کتاب ماد.
۹. معدن کن، معصومه، ۱۳۷۴، پرتوی از جهان‌بینی خاقانی، فصلنامه‌ی نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی 3 JSC، صص ۸۴-۷۸.
۱۰. باباصفری، علی‌اصغر، ۱۳۸۹، شکواییه در شعر خاقانی، فصل‌نامه‌ی پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی، شماره‌ی سوم، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، صص ۴۰-۱۷.
۱۱. یاور، حورا، ۱۳۸۷، روانکاو و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان، از بهرام گور تا راوی بوف کور، تهران: انتشارات سخن.
۱۲. منصوری تهرانی، فاطمه‌السادات، ۱۳۹۷، تحلیل جامعه‌شناختی نقاشی‌های پاپ در دهه‌ی ۹۰ ایران بر اساس رویکرد بازتاب، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه سوره.



# تحليل شاخصه‌های سبک ادبی و زبانی رزنامه (ترجمه فارسی مهابهارات)

محمد علی عباس<sup>۱</sup>، محمد طاهری<sup>۲</sup>، یوسف آرام<sup>۳</sup>

## Analysis of literary and linguistic style characteristics of Razmnameh (Persian translation of Mahabharat)

**Muhammad Ali Abbas**, Pakistani Ph.D. student, Persian language and literature, Bu Ali Sina International University, Hamedan-Iran.

**Muhammad Tahiri**, Associate Professor, Persian Language and Literature, Bu Ali Sina International University, Hamedan- Iran.

**Yousaf Aram**, Assistant Professor, Persian Language and Literature, Bu Ali Sina International University, Hamedan-Iran.

### Abstract

The Mahabharata is a Sanskrit epic and is considered one of the greatest literary works of the subcontinent. Written by Hakim Vyas, this book contains more than 100,000 verses in

---

<sup>۱</sup> دانشجوی پاکستانی دکتری، زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی بوعلی سینا، همدان- ایران.

[aliabbasmuhammad10@gmail.com](mailto:aliabbasmuhammad10@gmail.com)

<sup>۲</sup> دانشیار، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین المللی بوعلی سینا، همدان- ایران. نویسنده مسئول:

mtaheri@basu.ac.ir

<sup>۳</sup> استادیار، زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی بوعلی سینا، همدان- ایران.

eighteen books, and the original is written in an epic narrative style. The story of this epic spans several generations and covers a wide range of topics including love, war, politics and philosophy. Razznameh, which is a translated version of Mahabharata, is one of the important prose texts that was translated into Persian in the 10th century by the order of Akbar Shah Gorkani, by one of his nobles named Naqib Khan. This book is written in a technical style and the translator has used many Persian poems to make it more attractive. In the current research, stylistics of this work are analysed with the descriptive and analytical method and the method of examining library documents, and it is shown what linguistic and literary features this great epic has.

**Keywords:** stylistics, Persian epics, literary level, linguistic level.



## چکیده

مهابهاراتا یک حماسه سانسکریت است و یکی از بزرگترین آثار ادبی شبه قاره به حساب می‌آید. این کتاب توسط حکیم ویاس نوشته شده است و شامل بیش از ۱۰۰۰۰۰ بیت در هجده کتاب است و اصل آن به سبک روایت حماسی نوشته شده است. داستان این حماسه، سرگذشت چندین نسل را در بر می‌گیرد و طیف گسترده‌ای از موضوعات از جمله عشق، جنگ، سیاست و فلسفه را در بر می‌گیرد. رزمنامه که نسخه ترجمه شده مهابهاراتا است، یکی از متون مهم نثر است که در قرن دهم هجری به فرمان اکبر شاه گورکانی، توسط یکی از فضلاء دربار او به نام نقیب خان به زبان فارسی ترجمه شد. این کتاب به سبک فنی نوشته شده و مترجم برای ایجاد جذابیت بیشتر، ضمن ترجمه خود، از اشعار فارسی زیادی هم استفاده کرده است. در پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و به روش بررسی اسناد کتابخانه‌ای به تحلیل سبک‌شناسی این اثر پرداخته‌ایم و نشان داده‌ایم که این حماسه بزرگ دارای چه ویژگی‌هایی از نظر زبان‌شناسی و ادبی است.

**واژگان کلیدی:** سبک‌شناسی، مهابهارات فارسی، سطح ادبی، سطح زبانی.



## ۱- مقدمه

مهابهارات که در کنار شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه هومر جزو مشهورترین حماسه‌های جهان به حساب می‌آید؛ مجموعه‌ای است از داستان‌های اسطوره‌ای که در ۱۸ فصل و مشتمل بر بیش از صد هزار بیت شعر آمیخته با نثر، تاریخ تمدن هند باستان را به تصویر می‌کشد. به تعبیری این کتاب را می‌توان دایره المعارف جامع افسانه‌ها، اساطیر و تاریخ و فرهنگ مردم هند باستان دانست. (دارمستر، ۱۳۵۴: ۱۷)

از دیرباز خالق و راوی این منظومه را حکیمی به نام ویاس دانسته‌اند که در تحریر امروزین مهابهارات، خود یکی از اشخاص اصلی نقش‌آفرین در این حماسه است و آنگونه که در مقدمه ترجمه کتاب آمده، در اواخر عمر طولانی‌اش به خواهش پادشاهی جوان، سرگذشت و نحوه درگیری اجداد او بر سر قدرت را روایت می‌کند؛ ساختار روایت در این اثر به شیوه مألوف هندیان، حکایت در حکایت و از این حیث، شبیه کتاب‌هایی همانند هزارو یک شب و کلیله و دمنه است. حجم غیرمعقول مهابهارات در کنار ساختار تودرتوی آن موجب شده که این اثر در مقایسه با شاهنامه و ایللیاد و ادیسه از یکدستی و انسجام کمتری برخوردار باشد. (پاکرو، ۱۳۹۱: ۴۷)

در حقیقت، مهابهارات کهن‌ترین اثر حماسی هندوان و دنیا گنجینه‌ای است که باورهای هندوان را در خود گرد آورده و از قدیم‌الایام در میان مردم هند به ودای پنجم معروف بوده است. داستان اصلی این کتاب درباره نبرد دو خانواده به نام پاندوان و کوروهاست. مسبب اصلی جنگ، حسادت درجودهن یکی از کوروها به قدرت پاندوان است از این رو در پی به دست آوردن قدرت، با آنان وارد قمار شده پس از بردن بازی پاندوان را سیزده سال آواره می‌کنند. آنان نیز پس از پشت سر گذاشتن سالهای آوارگی به طلب آنچه از دست داده بودند با پسر عموها وارد جنگ می‌شوند در این جنگ که هیجده روز به طول می‌انجامد پاندوان بر پسرعموهای خود پیروز شده حکومت را در دست می‌گیرند. (قبادی و صدیقی، ۱۳۸۵: ۱۰۴)

## ۱-۱- ترجمه‌های فارسی مهابهارات

مهابهارات اولین بار به دستور جلال‌الدین اکبرشاه گورکانی (۹۴۹-۱۰۱۴ ق) و به دست جمعی از دانشوران هند و به سرپرستی میرغیاث‌الدین علی قزوینی (نقیب-



خان) به نثر فارسی برگردانده شد؛ اکبرشاه این ترجمه را رزمنامه نامید و دستور داد به شیوه شاهنامه فردوسی، تصاویر متعددی از حوادث مه‌بهارات به وسیله‌ی نقاشان دربار کشیده شود و ترجمه را بدان‌ها آراسته گردانند. همچنین به منشی اول و معتمد خود ابوالفضل علامی امر کرد که پیش‌گفتاری بر آن بیفزاید، این ترجمه در سال ۹۹۵ قمری به پایان رسید. نسخه‌های متعددی از رزمنامه‌ی اکبرشاهی به اعضای خانواده‌های سلطنتی و دیگر بزرگان و امرای هندی به عنوان هدیه و برای کمک به آنان در درک بهتر دین هندو فرستاده شد و دستور داده شد رزمنامه را به عنوان موهبتی از سوی خداوند پذیرا گردند.

مه‌بهارات در سال ۲۰۰۶ میلادی توسط شیام ساندرشاستری از زبان سانسکریت به انگلیسی خلاصه و بازنویسی شد و همین خلاصه با عنوان مه‌بهاراتای بزرگ به کوشش حسین محمدی در سال ۱۳۹۷ به فارسی ترجمه شده است.

## ۲-۱- طرح مسئله

متون ادبی از دیرباز در زندگی انسانها تجلی داشته و از این رو همواره مورد توجه و بررسی و نقد و تحلیل آنان قرار گرفته است. این نقد و تحلیل در زمینه‌ها و ابعاد مختلف بوده و مانند سایر علوم با گذر زمان با پیشرفت‌هایی مواجه بوده است. در دوران معاصر و با ظهور سبک‌شناسی نوین دریچه‌هایی جدید در بررسی و فهم این متون برای خواننده باز شده است. «سبک در اصطلاح ادبیات عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله‌ی ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر سبک به یک اثر ادبی که وجهه‌ی خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القا می‌کند و آن نیز به نوبه‌ی خویش وابسته به طرز تفکر گوینده یا نویسنده درباره‌ی حقیقت است. (بهار، ج ۱: ۱۱)

سبک‌شناسی (Stylistic) علم یا نظامی (Disipline) است که از سبک (Style) بحث می‌کند؛ به طور کل می‌توان گفت که سبک وحدتی است که در آثار کسی به چشم می‌خورد. یک روح یا ویژگی یا ویژگی‌های مشترک و متکرر در آثار کسی است به عبارت دیگر این وحدت منبعت از تکرار عوامل یا مختصاتی است که در آثار کسی



هست و توجه خواننده دقیق و کنجکاو را جلب می‌کند. ممکن است برخی از این عوامل یا مختصات سبک‌ساز نسبتاً آشکار باشند اما معمولاً و غالباً پنهان و پوشیده‌اند. زمینه مشترک یا وحدت یعنی سبک فقط منوط به عوامل لفظی (زبانی) نیست بلکه در تفکر و بینش هم وحدت یا تکرار عوامل و عناصر خاص اندیشگی حضور دارد. مسئله سبک تنها مورد توجه ادبا و منتقدان و محققان ادبی نیست بلکه سال‌هاست که توجه زبان‌شناسان را هم به خود جلب کرده است و در مقابل سبک-شناسی ادبی (Litrary Stylistic) سبک‌شناسی زبان‌شناسانه (Linguistic Stylistic) را بوجود آورده است. زبان‌شناس بیشتر به دنبال (Code) یا سیستم زبانی است که سبک در آن مستتر است. او فقط با توجه به زبان می‌خواهد سبک را تبیین کند، به محتوی توجه ندارد و همه چیز را در فرم یعنی زبان می‌جوید. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۳-۱۴) در تعاریفی دیگر از سبک آمده است: «سبک عبارت است از شیوه خاص در نزد هر گوینده که تعبیر صادقانه‌ای است از طرز فکر و مزاج طبع او. اگر طبع شاعر تند و سرکش باشد سبک بیانش غالباً سریع و کوتاه می‌شود و اگر طبعی داشته باشد خیال پرور و رؤیایی سبک او آکنده می‌شود از استعارات و مجازات دور و دراز...؛ از طبع بلند، سبک عالی بر می‌آید و از طبع حقیر، سبک ضعیف.» (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۲۲)؛ بنابراین، هیچ نوشته‌ای نیست که سبک نداشته باشد، همچنین «هیچ سبکی را جز از طریق مقایسه‌ی نرم و درجه‌ی انحراف آن از نرم نمی‌توان تشخیص داد؛ در یک کلام، سبک یعنی انحراف از نرم.» (شفیعی-کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۶)

## ۲- روش پژوهش

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و به روش مطالعه‌ی کتابخانه‌ای است؛ بدین ترتیب که نگارندگان با مطالعه و بررسی آثار و کتاب‌های سبک‌شناسی در گام نخست و سپس با بررسی متن کتاب مه‌ابه‌ارات فارسی، مبانی ادبی و زبانی مترجم کتاب را بررسی و استخراج نموده‌اند و درنهایت به تحلیل سبک‌شناسی مختصات ادبی و زبانی مترجم کتاب پرداخته‌اند.



## ضرورت و سابقه‌ی پژوهش

درباره مهابهارات فارسی و ویژگی‌های سبکی آن در سطوح مورد پژوهش نگارندگان تاکنون هیچ پژوهشی صورت نگرفته است؛ از این رو معرفی و بررسی سطوح فکری، زبانی و ادبی کتاب ضروری می‌نماید زیرا بررسی سبکی و محتوایی متون یکی از راه‌های درک و فهم آنهاست؛ درباره‌ی منظومه‌ی مهابهاراتا پژوهش‌های مختلفی با موضوع‌هایی متفاوت از پژوهش حاضر صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به مقالاتی با عنوان‌های ذیل اشاره کرد:

- مقاله‌ی «مفهوم نفس در منظومه مهابهاراتا»، حمیدرضا براتی‌پور و دیگران، فصلنامه‌ی علمی پژوهش‌های اعتقادی-کلامی (بهار ۱۴۰۱)
- مقاله‌ی «جلوه‌های ادب تعلیمی در مهابهاراتا»، نسرین مظفری، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی (۱۳۹۳)
- مقاله‌ی «مقایسه‌ی آموزه‌های اخلاقی شاهنامه‌ی فردوسی و مهابهاراتا» سیده فاطمه زارع حسینی و دیگران، مجله‌ی ادیان و عرفان تابستان (۱۳۹۱)
- مقاله‌ی «سیاست و عرفان در مهابهاراتا» از محمد تابشیر و ابوالفضل شکوری، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، زمستان (۱۳۹۶)
- مقاله‌ی «فرجام‌شناسی انسان با توجه به مهابهاراتا و ارادویراف‌نامه» از سجاد دهقان‌زاده و دیگران، مجله‌ی معرفت ادیان، زمستان (۱۳۹۸)

## بحث و بررسی

در ادامه مقاله، ابتدا به بررسی ویژگی‌های ادبی کتاب مهابهارات فارسی با ذکر شواهد و قراین موجود پرداخته شده است و پس از آن، سطح زبانی کتاب و شواهد و قراین موجود در بخش‌های مربوطه نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

### ۱- بررسی سطح ادبی کتاب مهابهارات

#### ۱-۱- ابیات فارسی، هندی و عربی کتاب

در بسیاری از بخش‌های کتاب مهابهارت فارسی، در فاصله برخی از پاراگراف‌ها و گاه در پاورقی‌ها، مخاطب و خواننده اثر شاهد آن است که مترجم ابیاتی را آورده و



کوشیده است تا این ابیات متناسب با محتوا و فضای داستان و آنچه که پیشتر در روایت مطرح شده است، باشد و به‌گونه‌ای سبب درک و فهمی ملموس‌تر و تأثیرگذاری عمیق‌تر روایت بر مخاطب گردد، در ذیل به برخی از این ابیات با ذکر رویدادی که در داستان ابیات بدان‌ها اشاره‌گر است، پرداخته شده است.

- شواهد شعری جلد اول کتاب

- در متن سخن از ستایش قهرمان داستان است و در پاورقی ابیات ذیل آورده شده:

آسمان اختری به خوبی کرن      بر نیارد به صد هزار قرن  
قطره پاک دل ز چشمه نور      ذره کرده ز آفتاب ظهور

(ج: ۱: ۱۱۸)

- بازگشت راجه پاند بعد از فتح و آذین‌بندی شهر جهت استقبال از او

ز لطف اطلس و الوان مگو که پنداری      دمیده از در و دیوار لاله و نسرین  
زهی شکفته بهاری که از حمایت عدل      خزان به قصد گل و لاله‌اش نکرد کمین

- سازش و صلح میان دو قبیله‌ی پاندوان و کوروان

بخشی از متن که به این موضوع اشاره شده است: «اگر کوروان عنان راست سازند و ذره‌ای به جانب پاندوان بیایند کاری خوب کرده باشند و در مقابله نیکویی و آشتی خود این نیست که از پاندوان نیکویی نبینند چه دنیا جای مکافات است.» (ج: ۱: ۴۷۵)

صدف از ابر اگر سخا بینند      ابر نیز از صدف وفا بیند  
کانچه ابر از هوا نثار کند      صدفش در شاهوار کند

(ج: ۱: ۴۷۵)

شواهد شعری جلد دوم کتاب

- جنگ کوروان و پاندوان

بخشی از متن که در تناسب با آن، بیت ذیل آورده شده است: «راجه جدده‌تر چون آن حال بدید، او هم اشارت به لشکریان خود کرد، ایشان هم شمشیرها کشیده به



کمک مردم خود رسیدند و جنگی عظیم در میان این جماعت در گرفت و گرد و غبار چنان بالا گرفت که شعاع آفتاب از نظر غایب شد.» (ج ۲: ۱۱۷)

ز سم ستوران در آن پهن‌دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت  
(همان)

- در بیان اندوه و حسرت یاران پس از مرگ ابهمن در جوانی

گر پیر نود ساله بمیرد عجبی نیست افسوس همین است که گویند جوان رفت  
(همان: ۱۹۸)

- شواهد شعری جلد سوم کتاب

- سر باز زدن جدهشتر از پذیرش پادشاهی

در بخشی از متن راجه جدهشتر از پذیرش پادشاهی سر باز می زند و بهیچم که نگرانی و دغدغه او را درمی یابد به او می‌گوید: « این دغدغه و اراده به مصلحت و مشورت راست نمی‌آید تا بعد از آنکه کشتی از جانب حضرت حق سبحانه در دل بنده پیدا شود از برای کاری که آفریده‌اند او را به جانب آن خواهند برد چنانکه گفته‌اند:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می‌برد هر جا که خطر خواه اوست  
(ج ۳: ۶۲)

- بر حذر داشتن پادشاه از سرود و شراب

بخشی از متن: « پادشاه را نشاید که به سرود و شراب دل نهاده مبتلا باشد چه از این باد و آب پایه تخت بلغزد و فرو افتد.» (ج ۳: ۱۰۱)

شراب و عاشق چون شد به هم یار معاذالله به رسوایی کشد کار  
(همان)

شواهد شعری جلد چهارم

- بیتی از زبان زمین که پرسرام با شنیدنش تمام زمین را به کشتپ برهمن داد.  
چو خواهی که یابی مرا بار دیگر مرا ده مرا ده که نفعی تمام است  
(ج ۴: ۵۷)



- بیان اندوه و غم لچهمن هنگام جدایی از سیتا  
چو آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم وگر بیرون روم در هر قدم صد جا کنم منزل  
(ج ۴: ۳۲۰)

## ۲-۱- فراوانی کاربرد تشبیه

یکی دیگر از وجوه ادبی سبک‌شناسی کتاب استفاده از آرایه‌ی تشبیه است؛ تشبیه در واقع «مرکز اغلب صور خیال و حاصل نیروی تخیل شاعر است و صورت-های ویژه‌ی خیال از قبیل تمثیل و استعاره و تشخیص و رمز و حتی گاهی کنایه یا صورت‌های دیگر بیان که می‌توان با توسع آنها را نیز در دایره‌ی تصویر قرار داد، در حقیقت از یک تشبیه پنهان یا آشکار مایه گرفته است.» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۵۹)؛ در متن فارسی کتاب مه‌بهارات مخاطب به کرات شاهد کاربرد آرایه‌ی تشبیه است که در ذیل به برخی از آنها اشاره شده است:

- و باب کتاب به کلید زبان که به سی‌ودو دندانه‌ی دندان خزینه گشای دل  
است. (ج ۲: ۱)

- شما پاکید و تیزی شما همچو تیزی آتش است. (همان: ۱)  
- و از کمال اندوه، هوش و شعور از او برفت و چون چوب خشک برجا بایستاد.  
(همان: ۷۰)

- شانتن چون آن حسن صورت و طرز سخن مشاهده کرد کشتی عشق را در دریای او گردانید ... ناشکیبا پیش پدر او رفته گفت که زورق امید من به گرداب بی‌قراری افتاده است. (۱۰۷)

- بهیم و ارجن چون دو شیر در میان دشمنان در آمدند. (۱۵۶)  
- در گرد اقلیم پلچه‌دیپ همه دریای شیرین است مثل شربت نبات. (ج ۲: ۷)  
- [جدهشتر] شما حکم آفتاب دارید که در سایه‌ی خود تمام عالم را نگاه می‌دارد. (همان: ۲۸۶)

- تا یکی دو ساعت بعد از آن در رنگ دیوان مست با هم افتادند. (۱۱۹)  
- فیلان بهم چنان جنگ می‌کردند که گویا دو کوه پاره از جا می‌جستند و بهم می‌رسیدند. (همان)

- النبش دیو فریاد عظیم کرده همچو ابر بغرید. (۱۶۰)

- [ارجن] پنجه‌های مبارزان را که مانند ماران پنج سر می‌نمود از بازو جدا کرد. (۲۹۵)

- هرچه بر لوح دل او از غبار کدورت و محنت نشیند؛ آن را به حسن تدبیر زایل گرداند. (ج ۳: ۲۹۰)

- و زمین تنها می‌ماند، چوب و علف و کوه و غیره سوخته، زمین مثل پشت باخه می‌نماید. (همان: ۳۰۸)

- از آن گناهان جنان پاک شود که ماه از کدورت خسوف. (ج ۴: ۱۵۰)

- اگر درخت میوه‌داری بوده باشد و ... حالا این مردمان چون آن درخت‌اند. (همان: ۲۵۳)

### ۳-۱- فراوانی کاربرد کنایه

از رایج‌ترین آرایه‌های بلاغی که در متون ادبی کاربرد فراوان دارد، کنایه است؛ «این آرایه در حقیقت یکی از شیوه‌های بیان هنری است که گوینده در آن به جای اینکه مقصود و معنی مورد نظر خویش را به صراحت برای مخاطب خویش مطرح سازد، آن را در لفافه و پوشش یکی از معانی ملزوم و مشابه بیان می‌کند تا مخاطب با یاری گرفتن از هوش و دقت خویش و نیز آشنایی با زمینه‌ی کار نویسنده و بافت موقعیتی متن از معنی ذکر شده به معنی اصلی که پنهان است، دست یابد. در واقع در کنایه ما با معنی در دو سطح متفاوت روبرو هستیم یکی با معنی اصلی و حقیقی که ظاهر الفاظ آن دلالت دارد و دیگری معینی که در بطن معنی اول نهفته است. به تعبیر دیگر معنی ثانویه یا معنی معنی که مراد و مقصود ترکیبات کنایی است.» (گلچین، ۱۳۸۴: ۹۶)

- لب‌ها و دست‌ها و اکثر اندام او به لرزه درآمد و می‌خواست که به راجه چنان دعای بدی کند (ج ۱: ۷۰)

- سنجی چون به لشکر رسید جنگ قائم شده بود، دید کار از دست رفته است. (ج ۲: ۸)

- در این وقت موی بر تن وی برخاست و از دیدن آن در تعجب شد. (همان: ۶۷)
- فیلش هر چهار اسپ شل را به خرطوم پیچیده پایمال ساخت و با خاک سیاه هموار گردانید. (همان: ۱۲۰)
- کرشن گفت: ای راجه! این همه چرا دل از دست داده‌ای؟ (۱۲۲)
- دروناچارچ را از شنیدن آن آوازهای ابهمن آتش دردل افتاد و پاندوان از استماع آن خوشحال شدند. (۱۹۴)
- و از هیبت آن حال موی بر اعضای حاضران برمی‌خاست. (۲۹۴)
- ... این فکر بود که مرا از خود برده بود. (ج ۳: ۱۷)
- سری کرشن فرمود که بیخ و تخم همه‌ی کارها منم. (همان: ۲۴)
- پادشاهان را لازم است که بر خلق تنگ نگیرند. (همان: ۲۵)
- رجیک را چشم بر او افتاد، بغایت متغیر گشت و رنگش زرد شد. (ج ۴: ۸)
- همه فرزندان من و راجگان از جانبین کشته شده‌اند و در مزرعه کورکشره در خاک و خون غلطیده‌اند. (همان: ۷۶)

#### ۴-۱- فراوانی کاربرد مراعات‌النظیر

یکی دیگر از آرایه‌های پر کاربرد در کتاب تناسب یا مراعات‌النظیر است؛ از میان بلاغیان قدیم رادویانی در تعریف مراعات‌النظیر می‌نویسد: «چون گوینده جمع کند سخن اندر میان چیزهایی که نظایر یکدیگر باشند به معنی، چون ماه و آفتاب، دریا و کشتی و آنچه بدین ماند، آن سخن را مراعات‌النظیر خوانند.» همچنین از میان بلاغیان جدید شمیسا در تعریف این آرایه می‌گوید: «آن وقتی است که برخی از واژه‌های کلام اجزائی از یک کل باشند و از این جهت بین آنها ارتباط تناسب باشد.» با دقت در این دو تعریف به این نتیجه می‌رسیم که ماهیت آنها یکی است تا جایی که میتوان به تنسیق آنها طی تعریفی دقیق‌تر پرداخت. با این حال به این دو تعریف باید غرض مراعات‌النظیر نیز افزوده شود که می‌کوشیم آن را در تعریفی تازه جای دهیم مراعات‌النظیر عبارت است از: تشکیل رابطه معنایی تناظر میان اجزای کلام



برای ایجاد مضمون ادبی. (فولادی، ۱۳۹۳: ۷۴) در ذیل به برخی از شواهد موجود در کتاب اشاره شده است:

- زور من آنقدر است که تمام این زمین را با کوه‌ها و دریاها بر یک پر خود می‌توانم برداشتن. (ج: ۱: ۳۲)
- از آسمان آواز آمد چنان که وزرا و امرا و اکابر همه شنیدند. (همان: ۷۱)
- لب‌ها و دست‌ها و اکثر اندام او به لرزه درآمد و می‌خواست که به راجه چنان دعای بدی کند. (۷۰)
- خاطر ایشان در کمال قرار و آرام باشد و نقاره و نفیر و کرنای ایشان بغایت آواز بلندی داشته باشد. (ج: ۲: ۵)
- در میدان معرکه دست و پا و گردن و دیگر اعضاء از بدن مردمان در هر گوشه پیران و غلطان بود. (همان: ۱۹۲)
- آن کسان که زمین را با درختان و غله‌ها و جواهر و دریاها و کوه‌ها و کان‌ها تصرف کرده‌اند، من هیچ کس را از آن مردم نمی‌بینم. (ج: ۳: ۲۹۳)
- تو چرا تاوان همه را به گردن می‌نهی؟ و چنانچه آفتاب و ماه و باران و غیره هر یک وقتی دارند. (ج: ۲: ۴)
- گفت کسی که جاندار زنده مثل مور و مار و کرم و موش و آهو و بز و پرنده - های دیگر را می‌کشد، او نامهربان است. (همان: ۱۵۰)
- جدهشتر احوال والده و فرزندان و خویشان و زنان و دیگر خویشان کرشن را پرسید. (همان: ۲۴۸)

## ۲- بررسی سطح زبانی کتاب مهابهارات فارسی

### ۲-۱- بررسی هویت واژگانی کتاب

کتاب مهابهارات فارسی اگرچه در آن سعی شده است ترجمه دقیقی به فارسی از اصل داستان صورت گیردم اما مخاطب در جلدهای مختلف کتاب مورد نظر در خوانش متن با کاربرد گسترده‌ی واژگان هندی و عربی علاوه بر واژگان فارسی که



اساس ترجمه بوده است، مواجه می‌گردد که برخی از این واژگان در جلد‌های مختلف کتاب در زیر آورده شده است:

### ۱-۱-۲- کاربرد گسترده واژگان و تعابیر هندی

جلد ۱ کتاب: راجه (۱۲)، ویشنو (۲۳)، جگ (۲۹)، پانسه (۳۰)، کهوهنی (۳۱)، سرگ (۳۳) برهما (۳۴)، منیشران، رکهشیر (۴۱)، مها (۵۶)، دیوتها (۱۹۰)، سمرا (۲۲۰)، نمشکار (۲۷۳)، کالکیه (۳۲۳)، اوتار (۳۳۵)، ...

جلد ۲ کتاب: بهگودگیتا، مهارتهی (۱۱)، بید (۳۳)، دهیان (۳۸)، اده دیو، اده بهوت (۵۰)، سنگیان، چتنا، دهرت (۷۹)، بیوه (۱۲۳)، پرچهه (۱۲۵)، چکر بیوه (۱۹۳)، بهل (۲۳۰)، داهان (۲۳۳)، گندهربان (۲۴۵)، سری بهگون (۲۶۵)، ...

جلد ۳ کتاب: دھوم (۱۵)، پاتران (۱۶)، پروشوتم، استوتی (۱۸)، نرنجن (۳۷)، هنس (۷۱)، پوجنا (۱۲۰)، بروانل (۱۲۲)، کویل (۱۲۹)، بمان (۱۴۵)، بهکت، تیرتهه، اوترمانس (۱۴۷)، بیراکی (۱۹۱)، برشکال (۱۹۳)، ادھیاتم (۴۱۰)، سنت‌کمار (۴۵۵)، ...

جلد ۴ کتاب: شانت‌پرب (۱)، کیلا، پشپت (۸۰)، کهاران (۱۱۹)، املواس، اشتمی (۱۲۵)، سندھیا (۱۲۹)، پت‌برتا (۱۶۸)، دیتان (۲۰۲)، ماگهه، پالگن (۲۱۴)، تیل (۲۷۹)، مدگر، چکر، ترشول (۲۸۱)، کام‌دهین (۳۲۲)، پان (۴۱۵)، ...

### ۲-۱-۲- کاربرد گسترده واژگان و تعابیر عربی

جلد ۱ کتاب: متولد، شجاع، طفل (۶۱)، غضب (۶۲)، مرصع (۹۳)، ثواب (۹۴)، تعظیم، غایت، صایب (۹۶)، سعد، طریق، فارغ (۱۵۱)، عظیم، عقد، فی‌الحال (۱۸۵)، عبادت، ریاضت، مشغول (۲۱۶)، فسق، فجور، معمور (۲۴۲)، ...

جلد ۲ کتاب: مزرعه (۱۱)، اعمال، متصف (۴۵)، حصول، اصل، اشتغال (۱۰۶)، غیرهم، تحسین (۱۷۸)، مضاعف، بالفعل (۲۳۷)، معدوم، بقیه‌السیف (۳۰۰)، مصروف، ازدحام، سلاح (۳۶۴)، ظفر، اختلاط، خلیق (۴۲۵)، غالب، منهزم، حسب‌الحکم (۴۵۸)، ...



جلد ۳ کتاب: تعلیم (۶)، تفحص، تقصیر، احوال (۳۱)، معصیت، احکام، عیال (۶۴)، تعالی، العیاذ بالله، تحت الثری (۷۶)، تأمل، بالفرض و التقدير (۱۳۸)، اعتدال، نایب (۲۱۴)، طالع، اقبال (۲۹۷)، ...

جلد ۴ کتاب: فاضل، اعظم (۸)، تواضع، حق سبحانه و تعالی (۲۰)، اوصاف حمیده، دفع، طعام (۴۹)، صادق، علاج، اعتراض (۱۴۹)، وداع، ظاهر، مسکین، ...

### ۲-۳- کاربرد فراوان «ی» مصدری

در فارسی انواع مختلفی از «ی» وجود دارد اما «ی» مصدر ساز بر سر اسم و صفت می‌آید و آن را به اسم مصدر و حاصل مصدر تبدیل می‌کند. (گیوی‌وانوری ۱۳۶۳: ۱۰۲) در کتاب مه‌بهارات فارسی در بسیاری از جملات در جلدهای مختلف کتاب، اسم‌ها و صفت‌ها در ترکیب با «ی» مصدری آورده شده‌اند که در ذیل به برخی از نمونه‌های موجود اشاره شده است:

- شما همه بزرگانید و در علم و دانش و عبادت نظیر خود ندارید و همه شما پاکید و تیزی شما همچون تیزی آتش است. (ج: ۱) (تیزی: یای مصدری در معنای تیز بودن)

- بعد از آن لحظه‌ای آن عورت (زن) به رهنمونی برهما به خانه‌ی خود آمد. (ج: ۱) (به رهنمونی برهما: یای مصدری در معنای با راهنمایی کردن برهما)  
- تا مدت هفت سال شهریار نوجوان به این نازنیان دلستان، دادِ کامرانی داد و به هزار عیش و شادمانی زندگانی کرد. (ج: ۱۱۰) (کامرانی: کامران بودن؛ شادمانی: شاد بودن)

- کرشن گفت: حرص عین غضب و از رجگن پیدا می‌شود و اصلاً سیری ندارد. (ج: ۲) (سیری: سیر شدن در معنای کنایی بیزاری و دزدگی)  
- دروناچارچ بر بهیم تیری زد، بهیم نیز تیری کاری بر دروناچارچ زد چنانکه بیهوش افتاد. (ج: ۲) (کاری: کارگر بودن، بسیار مؤثر بودن)  
- و آن روح بقدر طاعت و عبادت و علم به مرتبه‌ی پادشاهی می‌رسد. (ج: ۳) (پادشاهی: پادشاه شدن)

- و به سبب اینکه نسل از گرهست باقی می‌ماند و زیادتیی در آفرینش مخلوقات می‌شود. (ج ۳: ۲۲۱) (زیادتیی: زیاد شدن)
- و هر جانب خانه‌های طلا با ستون‌های جواهر دیدند و هر جا کوه‌های لعل و جواهر در کمال موزونی دیدند. (ج ۴: ۴۵) (موزونی: هماهنگ بودن، متناسب بودن با یکدیگر)
- هرچند اندر از آسمان باران فرستاد او [ارجن] نگاهبانی من چنان کرد که اصلاً باران اندر را نگذاشت که به من برسد. (ج ۴: ۲۶۷) (نگاهبانی: نگاهبانی کردن، مراقبت کردن)

### ۳-۳- جمع بستن واژگان به شیوهی جمع عربی و فارسی

واژگان در مه‌ابهارات فارسی به دو شکل مختلف جمع آمده‌اند؛ در واقع در این کتاب، واژگان هم با علامت‌های جمع فارسی که شامل (ان-ها) می‌باشد و هم به شیوهی قواعد جمع عربی جمع بسته شده‌اند که در ذیل بدان‌ها اشاره شده است.

#### ۱-۳-۳- جمع با (ات) عربی و اسامی جمع عربی

جلد اول: مسائل ۲، وکلاء، وزراء ۲، مخلوقات ۳، تعریفات ۸، صدقات ۴۴، مشاهیر ۶۲، عبادات ۱۲۸، علوم ۱۵۹، امراء ۱۸۸.

جلد دوم: مقتضیات ۲۴، طوایف ۷۱، جمادات ۸۲، اصناف ۸۴، اعمال، احکام ۹۶، آثار ۱۵۲، افواج ۱۶۶، اعضاء ۱۶۹، تکلفات ۱۷۱.

جلد سوم: خلائق ۴، اطراف ۸، نصایح ۲۹، آباء ۶۴، معاملات ۷۳، حوائج ۷۳، مقدمات ۸۸، ضوابط ۱۱۵، ثمرات ۱۷۹، اشیاء ۲۰۷.

جلد چهارم: اوقات ۷، معاملات ۴۰، اقرباء ۱۴۸، کواکب ۲۰۷، منازل ۲۱۴، اطفال ۳۱۸، امثال ۳۲۰، افواج ۳۲۶، عورات ۳۶۵.

#### ۲-۳-۳- جمع بستن واژگان به شیوهی جمع فارسی (ان-ها)

جلد اول: دیوتها، دانایان ۲، چشم‌ها ۳، رکهیشران ۴، شاخه‌ها ۴، رخت‌ها، ماران ۱۸، پدران ۸۵، میوه‌ها ۸۸، یتیمان ۱۳۷، بهادران ۱۵۶.



جلد دوم: سوداها ۵۲، دلاوران ۷۱، جانداران ۸۵، کارها ۱۰۷، هندوان ۱۱۰، اسبان ۱۱۹، لشکریان ۱۲۱، فیلبانان ۱۲۸، صورت‌ها ۱۵۵.

جلد سوم: عابدان ۵، کارها ۶، هنرها ۸، تحفه‌ها ۱۰، گواهان ۷۳، سپاهیان ۸۸، درجه‌ها ۱۳۵، جانوران ۱۳۵، دیدنی‌ها ۲۰۹.

جلد چهارم: بیابان‌ها، جنگل‌ها ۷، کهنترین ۹، فرزندان ۴۰، گاو ۶۴، بزرگان ۶۸، برهمنان ۷۲، سخنان ۷۵، نشانه‌ها ۱۲۸، باران‌ها ۲۳۵.

### ۳-۴- کاربرد وجه وصفی در جملات

وجه وصفی، ساختاری بدون زمان و شخص است، به همین خاطر برای همه زمانها و همه اشخاص به یک شکل و به صورت مفرد مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ فعل وصفی، همیشه مفرد است، خواه فاعل آن مفرد باشد خواه جمع، به عنوان مثال: «دیشب برادرانم به منزل آمده درباره دانشکده صحبت کردند.» (بصاری، ۱۳۸۴: ۲۰۹) که واژه‌ی (آمده) وجه وصفی است و برادران در این جمله فاعل آن است. همچنین در تعریفی دیگر از وجه وصفی آمده است که وجه وصفی، شکلی از فعل است که به صورت وصف یا صفت مفعولی به کار رود اما در معنی فعل است؛ زیرا صفت مفعولی از فعل ماضی ساده و پسوند «ه» تشکیل شده است؛ به عنوان مثال: «علی به کلاس آمده کتاب را برداشته، رفت.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۳۸) در جمله‌ای که پیش‌تر ذکر شد، (آمده، برداشته) هر دو وجه وصفی می‌باشند. در ادامه به جملاتی از کتاب که با وجه وصفی همراه شده‌اند، اشاره شده است:

- تمام قصه را از چهاربید برآورد خلاصه بید را انتخاب کرده و به راجه جنمیجه

گفت. (وجه وصفی: کرده) (ج: ۱: ۲)

- راجه متوجه ولایت شمال گشته تمام آن مملکت را مسخر ساخته به تختگاه خود

معاودت کرد. (وجه وصفی: گشته، ساخته) (ج: ۱: ۴۵)

- لچهمن از سرزنش پدر، در غیرت آمده به غضب تمام متوجه جنگ ابهمن شد.

(وجه وصفی: آمده) (ج: ۲: ۱۴۰)

- ای ارجن! امروز به تیرهای الماس فعل، کرن را به قتل آورده، محبت خود در دل

جدهشتر محکم کن. (وجه وصفی: آورده) (ج: ۲: ۳۹۷)

- از منزل برهما برآمده و بر فیل ایروات سوار شده بطلب بل به سیر عالم در آمد.
- (وجه وصفی: برآمده، شده) (ج ۳: ۲۸۳)
- و هر دو دیت گرزها را گرفته جانب بیخ آن گل نیلوفر گرفته حمله کردند و دیدند در آن گل برهما نشسته است. (وجه وصفی: گرفته، گرفته) (ج ۳: ۵۴۱)
- و ما مردانگی کرده از آنجا گریخته به ملازمت شما آمدیم. (وجه وصفی: کرده، گریخته) (ج ۴: ۳۴۰)
- شیش‌ناگ آن جوهر را گرفته به شهر هستناپور رسیدند. (وجه وصفی: گرفته) (ج ۴: ۳۶۴)

### ۳-۴- کاربرد تابع اضافات

یکی از ساختارهای مهم ادبی که ریشه در زبان عربی داشته و در ساختار زبان فارسی نیز رایج است تابع اضافات یا همان (پی در پی آمدنِ اضافه‌ها) است. آنچه اهمیت این امر را دو چندان می‌کند کاربرد این نوع ساختار در کلام وحی است که به علت فواید بلاغی همواره مورد عنایت ناقدان و پژوهشگران بوده است؛ این ساختار از قدیم یکی از عیوب فصاحت کلام در علم معانی زبان عربی مطرح بوده است؛ هرچند که در ایجاد تنافر و اخلال در فصاحت کلام به لحاظ نوع و سبک اضافات و دخالت ذوق و سلیقه‌ها اختلاف نظر وجود دارد؛ اما در زبان فارسی امروزه آن را علمای بلاغت فارسی نیکو و مستحسن شمرده و اعتقاد دارند تابع اضافات در زبان فارسی می‌تواند بر زیبایی متن بیفزاید. زنجیره تابع اضافات هم در عربی و هم در فارسی خیلی دراز و بلند نیست و در فارسی حداکثر از پنج یا شش کلمه و در عربی نیز از سه یا چهار کلمه تجاوز نمی‌کند. (فرع شیرازی و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۱۶) پس در تعریفی دقیق‌تر «تابع اضافات آوردن کسره‌های متوالی است چه در اضافه باشد چه در وصف» (همایی، ۱۳۸۶: ۲۱) که در ذیل به شواهد موجود در کتاب مه‌بهارات فارسی اشاره شده است:

- ای بی‌مروت یاد داری که با من چه عهد کردی، شکر خدا که به جزای عمل بدِ خود گرفتار گردیدی. (ج ۱: ۱۵۶)



- بعد از آن بیاس تعریف بهشت و بیان لطافتِ هوای آنجا و دیگر خوبی‌ها ... (ج ۱):  
(۳۷۲)

- و من جمیع حالاتِ پیدایشِ خود [را] می‌دانم و تو نمی‌دانی. (ج ۲: ۳۰)
- ای ارجن! من پیش تو طریقه علمِ معرفتِ آفریدگار بیان خواهم کرد. (همان: ۴۶)
- می‌دانم تو از مخصوصانِ خاصِ عمِ من دهر تراشت هستی. (ج ۳: ۱۵)
- و بالِ انتقالِ مرغِ دل را به مقرض قطع تعلقات بریده او را از پرواز پریشانی باز می‌آرند. (ج ۳: ۲۷۲)

### نتیجه‌گیری

یکی از شیوه‌های مهم تحلیل ویژگی‌های یک اثر ادبی و به دست آوردن معیاری دقیق برای بررسی هنرپردازی‌های نویسنده و شاعر تحلیل سبک‌شناسی بر اساس ویژگی‌های ادبی، زبانی و فکری محتوای آن آثار است؛ با بررسی اینگونه از مختصات می‌توان به درکی نو و متفاوت از آثار مورد نظر دست یافت. کتاب رزمنامه که ترجمه فارسی مهابه‌رات است، با آمیختن نظم و نثر در هنگام ضرورت و متناسب با فضای روایی داستان و با به‌کارگیری آرایه‌های بلاغی بر تأثیرپذیری بیشتر اثر بر ذهن و اندیشه‌ی مخاطب بیفزاید. در این حماسه از تشبیهات و استعاره‌های گوناگون برای توصیف شخصیت‌ها، رویدادها و احساسات استفاده شده است که از این صنایع گفتاری برای ایجاد تصاویر زنده و قدرتمند استفاده می‌شود که داستان سرایی را تقویت می‌کند. از نظر سبک زبانی هم این کتاب دارای ارزشهای زیادی است. به عنوان مثال، بسیاری از لغات اصیل فارسی و عربی و هندی در آن به کار رفته‌اند. همچنین تتابع اضافات نیز از دیگر آرایه‌های پر بسامد در متن فارسی مهابه‌رات است که نویسنده برای افزایش موسیقی لفظی در متن از این آرایه سود جسته است. به طور کلی، ویژگی‌های سبکی رزمنامه نشان‌دهنده جایگاه آن به عنوان یک شاهکار بزرگ ادبی است. استفاده حماسه از سبک روایت حماسی، تشبیهات و استعاره‌ها، آن را جزو متون مهم نثر در قرن دهم هجری قرار داده است.



## کتابنامه

۱. بصاری، طلعت (۱۳۴۸) دستور زبان فارسی، چاپ: دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
۲. بهار، محمدتقی (۱۳۶۹) سبک‌شناسی، جلد، ۳، تهران: امیرکبیر.
۳. پاکرو، فاطمه (۱۳۹۱) «نقد تطبیقی اسطوره آفرینش در شاهنامه فردوسی و مه‌ابهاراتای هندی» ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ش ۲۷.
۴. پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴) سفر در مه (تأملی در شعر احمد شاملو)، تهران: نگاه.
۵. دارمستتر، جیمز (۱۳۵۴) «وجه مشترک میان مه‌ابهارات و شاهنامه» هنر و مردم، ترجمه جلال ستاری، ش ۱۵۳ و ۱۵۴.
۶. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶) شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، تهران: جاویدان.
۷. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷) ادوار شعر فارسی، چاپ دوم، تهران: سخن.
۸. شمیسا، سیروس (۱۳۷۳) «کلیات سبک‌شناسی»، ناشر: فردوس.
۹. فرع‌شیرازی، سیدحیدر؛ قهرمانی‌مقبل، علی‌اصغر؛ توانا، فاطمه (۱۳۹۶) «بررسی تطبیقی تتابع اضافات در زبان و ادب عربی و فارسی»، پژوهشنامه‌ی نقد عربی، ش ۱۶، صص ۲۱۵-۲۳۸.
۱۰. فولادی، علیرضا (۱۳۹۳) «نگاهی تازه به مراعات‌النظیر و جنبه‌های بلاغی آن»، فصلنامه‌ی تخصصی نقد ادبی، س ۳، ش ۲۵، صص ۷۱-۹۸.
۱۱. قبادی، حسینعلی؛ صدیقی، علیرضا (۱۳۸۵) «مقایسه شخصیت رستم و ارجن در شاهنامه و مه‌ابهارات»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۷، صص ۱۰۳-۱۱۴.
۱۲. گلچین، میترا (۱۳۸۴) «جایگاه کنایه در مثنوی مولانا» دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تهران، دوره‌ی ۵۶، ش ۲، صص ۹۵-۱۱۴.
۱۳. گیوی، حسن؛ انوری، حسن (۱۳۶۳) دستور زبان فارسی، تهران: فاطمی.
۱۴. مه‌ابهارات (۱۳۵۸) ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی مشهور به نقیب‌خان، به کوشش سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران: طهوری.
۱۵. وحیدیان‌کامیار، تقی (۱۳۸۳) دستور زبان فارسی گفتاری، چاپ اول، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۱۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۶) فنون بلاغت و صناعات ادبی، چ ۲۷، تهران: هما.



# ایات متفرقه نویدی نیشاپوری و دیوان اشعار منسوب به او

انصاری عبدالرحمان<sup>۱</sup>

## Dispersed couplets of Navedi Nishāpuri and a *Diwān* misattributed to him

**Abdul Rahman Ansari**, Ph.D. student of Persian language and literature, department of Persian language and literature, Varanasi Hindu University, India.

### Abstract

Navedi Nishāpuri is a lesser-known poet of Akbar's period (r. 1556-1605 C.E.), his reminiscences are briefly recorded. *Tazkiras* containing his biography indicate that he had compiled a *Diwān* and authored two *Mathnavis* named as *Varidāt-I Ghaibiya* and *Makhzanul La'āli* but unfortunately, their copies have not survived. Navedi's title name includes his birthplace where he might have been born and brought up. When he stepped into the field of poetry, went to the court of Chugtayi Sultans and eulogized Sultan Bahadur and Sultan Khudabardi, ruler of Nasaf. In the last phase of his life, he traveled to India and joined the court of Emperor Humayun (d. 1556 C.E.).

---

<sup>۱</sup> . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هندوی بنارس - هند.



This is noteworthy that his contemporary five poets used “Navedi” as their own *nome-de-plume* i.e. Mulla Navedi, Navedi Turbati, Navedi Rāzi, Navedi Kulang, and Navedi Shirāzi. Due to this similarity, *Tazkira-navīs* and chroniclers could not differentiate between their biographies and have merged Navedi Nishāpuri’s couplets with others. In this paper, the biography and dispersed couplets of Navedi Nishāpuri have been accumulated from *Tazkiras* and chronicles. The life history of the other five Navedis along with their couplets acquired through *Tazkiras* and chronicles, have been separated in the endnote.

**Keywords:** Couplets of Navedi Nishāpuri, Diwān-i-Navedi, Codicology, Life and works.



## چکیده

نویدی نیشاپوری از شاعران کم‌معروف عهد اکبر پادشاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ ق/ ۱۵۵۶-۱۶۰۶ م) است. احوال او نیز کمیاب است. از تذکره‌ها روشن می‌شود که شاعر صاحب دیوان بود و دو مثنوی هم به نامهای *واردات غیبیه* و *مخزن‌اللاکی* سروده بود اما آثار او از دستبرد زمانه مصئون نماند و احتمالاً از میان رفته است. از نسبت او معلوم می‌شود که اهل نیشاپور بود و همانجا نشو و نما یافت. چون قدم در وادی شعر گذاشت، رخ به دربار سلاطین چغتا کرد و قصایدی در مدح سلطان بهادر و خدابردی سلطان حاکم نَسَف، سرود. در اواخر عمر راهی هند شد و به خدمت همایون پادشاه (م: ۹۶۳ ق/ ۱۵۵۶ م) رسید. این نکته قابل توجه است که پنج تن از شاعران معاصر نویدی نیشاپوری نیز «نویدی» تخلص می‌کردند مثلاً *ملا نویدی*، *نویدی تربتی*، *نویدی رازی*، *نویدی کلنگ*، و *نویدی شیرازی*. به سبب یکی بودن تخلص، احوال و ابیات نویدی نیشاپوری با دیگران خلط شده است و تذکره‌نویسان نتوانسته‌اند در میان اینها فرق کنند. در مقاله حاضر احوال و اشعار پراکنده نویدی نیشاپوری از تذکره‌ها و تواریخ جمع‌آوری شده است. احوال پنج شاعر معاصر نویدی نیشاپوری که آنها نیز «نویدی» تخلص داشتند، از تذکره و منابع دیگر برآورده در پانویس همراه ابیات شان درج شده است.

**واژگان کلیدی:** ابیات نویدی نیشاپوری، دیوان نویدی، نسخه‌شناسی، احوال و آثار.



## ۱. مقدمه

نویدی نیشاپوری از شاعران کم‌معروف عهد اکبر پادشاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق/ ۱۶۰۶-۱۵۵۶م) است. احوال او کمیاب است. از تذکره‌ها روشن می‌شود که شاعر صاحب دیوان بود و دو تا مثنوی *واردات غیبیه* و *مخزن‌اللاکی* هم سروده بود اما آثار او از دستبرد زمانه مصوون نماند و احتمالاً از میان رفته است. لازم به ذکر است که پنج شاعر دیگر معاصر نویدی نیشاپوری نیز تخلص «نویدی» داشتند و جهت شباهت تخلص ابیات و احوال نویدی نیشاپوری با چهار نویدی دیگر مدغم شده است. در مقاله حاضر احوال و اشعار پراکنده نویدی نیشاپوری از تذکره‌ها و تواریخ جمع‌آوری شده است.

## ۱-۱. روش تحقیق

تذکره *نفایس‌المآثر* و *عرفات‌العاشقین* مأخذهای مهم بازیابی احوال نویدی نیشاپوری هستند و بنده در جریان این تحقیق بیشتر به اطلاعات این دو تذکره مذکور تکیه کرده‌ام و پژوهشگران بعدی که در این مورد با اشتباهاتی مواجه شده‌اند، نشان داده‌ام. احوال پنج شاعر معاصر نویدی نیشاپوری که آنها نیز «نویدی» تخلص داشتند، از تذکره‌های مذکور و منابع دیگر برآورده در پاورقی همراه ابیات شان درج کرده‌ام تا ابیات آنها دیگر گنجایش آمیخته شدن با ابیات نویدی نیشاپوری نداشته باشد. گذشته از این، اشعار نویدی که در این دو تذکره مذکور فراهم شده است، همین از باقیات اوست و سایر تذکره‌نویسان متأخر با کمی و کاستی نقل کرده‌اند. این ابیات را به عنوان «ابیات پراکنده نویدی نیشاپوری» جمع کرده‌ام. ابیات دیگر نویدی که در دستنویس‌ها آمده است و از منابع معتبر تایید نمی‌شود که واقعاً از نویدی است یا خیر، به عنوان «ابیات منسوب به نویدی نیشاپوری» علاوه نموده‌ام.

خوشبختانه بنده به دو تا نسخه خطی «دیوان نویدی» از جمله نسخه کتابخانه خدابخش پتتا و کتابخانه پیر محمدشاه احمدآباد و یک نسخه چاپ سنگی دسترسی



دارم و بر اساس مشخصات آن و دلایل دیگر در بخش آخرین این مقاله توضیح داده‌ام که این دیوان نویدی، از نویدی نیشاپوری نیست.

## ۲. احوال نویدی نیشاپوری

نویدی نیشاپوری<sup>۱</sup> از شاعران زمان حسین میرزا (م: ۹۸۴ق/۱۵۷۶م) است. نام و نسب او در تذکره‌ها ثبت نیست. از نسبت او معلوم می‌شود که اهل نیشاپور بود و همانجا نشو و نما یافت. چون قدم در وادی شعر گذاشت، رخ به دربار سلاطین چغتای کرد و قصایدی در مدح سلطان بهادر و خدابردی سلطان حاکم نَسَف، سرود. در اواخر عمر راهی هند شد و به خدمت همایون پادشاه (م: ۹۶۳ق/۱۵۵۶م) رسید. به گفته کامی قزوینی، نویدی در شب جمعه بیستم رمضان، سال ۹۷۳ق در راه حجّ به بلده اَجین درگذشت. (کامی، ص. ۵۷۴) تقی اوحدی در *عرفات/عاشقین* سال وفات او را در سال ۹۴۸ق در آگره نوشته است. (اوحدی، ص. ۴۳۷۸)

حسن نثاری بخاری در *مدّگر/حباب* اشعار نویدی نیشاپوری را مورد انتقاد خود قرار داده است و ذکر قرابت وی با میر قریش نیشاپوری، محمد رحیم سلطان را هم به میان آورده است. هرچند این اطلاعات از منابع دیگر مورد تایید قرار نمی‌گیرد اما در آن بیتی از نویدی نیشاپوری درج است و از این لحاظ قابل ذکر است:

«به میر قریش نیشاپوری قرابت داشت. به تقریب اعتبار فرزندان به هند رفت و اعتباری پیدا کرد و به همانجا رحلت نمود. و اشعارش به مضمون «تَسْمَعُ بِالْمُعِيدِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ»<sup>۲</sup> از صحبتش بسیار بهتر بود. و این مطلع را به خود نسبت می‌کرد و بسیار نیکو واقع شده:

هلال خواست شود حلقه درت شب عید ز دور بست خیالی ولی به هم نرسید  
وقتی که محمد رحیم سلطان دندان خود را کند و به واسطه آن از دنیا رحلت نمود، تاریخ آن را اینچنین بود «کند دندان و رفت از دنیا» (= ۹۴۲) (نثاری، ص. ۳۴۴-۳۴۵)



به گفته تقی اوحدی، نویدی نیشاپوری شاعر صاحب دیوان بود و دو تا مثنوی به عنوان *واردات غیبیه* و *مخزن اللآلی* داشت و تعداد ابیات او قریب به چهار هزار بود. اما ظاهراً این دو مثنوی و دیوان نویدی نیشاپوری از بین رفته است.

این نکته قابل توجه است که پنج تن از شاعران معاصر نویدی نیشاپوری نیز «نویدی» تخلص می‌کردند مثلاً ملّا نویدی،<sup>۳</sup> نویدی تربتی،<sup>۴</sup> نویدی رازی،<sup>۵</sup> نویدی کلنگ،<sup>۶</sup> و نویدی شیرازی.<sup>۷</sup> به سبب یکی بودن تخلص، احوال و ابیات نویدی نیشاپوری با دیگران خلط ملط شده است و تذکره‌نویسان نتوانسته‌اند در میان اینها فرق کنند. در *نفایس‌المآثر ترجمه نویدی تربتی*، نویدی رازی و نویدی نیشاپوری به طور جداگانه آمده است. (کامی، ص. ۵۶۳، ۵۷۲ و ۵۷۴) تقی اوحدی در *عرفات‌العاشقین احوال چهار تن دیگر که «نویدی» تخلص داشتند* از جمله نویدی تربتی، نویدی رازی، مولانا نویدی و نویدی شیرازی را به طور چهار شاعر جداگانه ذکر کرده است. (اوحدی، ص. ۴۳۸۱) تقی اوحدی در این ضمن تحقیق شایان کرده است و تلاش کرده است تا احوال و اشعار هر چهار شاعر جداگانه بماند و با یکدیگر خلط نشود. سه تن با تخلص نویدی که مذکور شدند نسبت تربتی، رازی و شیرازی دارند اما مولانا نویدی هیچ نسبتی ندارد و در تذکره‌های دیگر هم به همین نام از او یاد کرده‌اند. تقی اوحدی در این ضمن می‌نویسد:

«این چند بیت که نوشته می‌شود مولانا نویدی راست. بعضی از

نویدی نیشاپوری دانسته‌اند و غالباً خطا ست. چه بنده دیوان او را

تمام دیده در آن جا نیست

خدا ز وصل تو ما را دمی جدا نکند      جدایی تو بلایی بود، خدا نکند

کسی که سجده به محراب ابروی تو نکرد      درست نیست نمازش اگر قضا نکند».

(اوحدی، ص. ۴۳۸۱)

از قول تقی اوحدی واضح می‌شود که این مولانا نویدی غیر از نویدی نیشاپوری

است و ابیات مذکوره از نویدی نیشاپوری نیست.



عارف بقایای فندهاری در مجمع‌الفضلا نتوانسته است میان نویدی شیرازی و نویدی نیشاپوری فرق کند و احوال نویدی شیرازی را تحت عنوان «نویدی نیشاپوری» درج کرده است. همچنین سراج‌الدین علی‌خان «آرزو» در مجمع‌النفایس درباره نویدی نیشاپوری نوشته است که «تصانیف متعدّد دارد». (آرزو، ص. ۱۵۹۴) این عبارت خان آرزو هم مشکوک به نظر می‌رسد زیرا که نویدی شیرازی تنها شاعری است تصانیف عدیده دارد. احتمالاً خان آرزو هم در آثار نویدی شیرازی را از نویدی نیشاپوری دانسته بود.

استاد احمد گلچین معانی در *کاروان هند* (جلد دوم) ذکر دو تا نویدی نیشاپوری را به میان آورده است. اولین ترجمه از *عرفات‌العاشقین* و دومین از *منتخب‌التواریخ* نقل شده است. استاد در دومین ترجمه دوچار اشتباه شده است. لازم به ذکر است که بدایونی در ضمن جمع‌آوری احوال شاعران بیشتر بر اطلاعات *نفایس‌المآثر* تکیه داشت و به ظن قوی سال وفات نویدی نیشاپوری را از همانجا گرفته است. گذشته از این، چنانکه قبلاً متذکر شدیم که سال وفات نویدی نیشاپوری مختلف‌فیه است و کامی قزوینی در *نفایس‌المآثر* سال وفات او در سال ۹۷۳ق، جای وفاتش *أجین* و تقی اوحدی در *عرفات‌العاشقین* سال ۹۴۸ق در آگره ثبت کرده است. بنابر اختلاف سال و جای وفات، استاد گلچین معانی، نویدی نیشاپوری را دو شاعر مختلف دانسته است و احوال هردو را علیحده درج کرده است به نظر می‌رسد که درست نیست.

## ۲-۱. ابیات پراکنده نویدی نیشاپوری

بازیابی کل ابیات نویدی نیشاپوری بسیار دشوار است. زیرا که دیوان او در دست نیست. ابیات متفرقه او که به‌جا مانده است از کمک تذکرها و تواریخ در زیر آورده می‌شود. کامی قزوینی ابیات زیر را در ترجمه نویدی نیشاپوری نقل کرده است و این ابیات در تذکره‌های بعدی هم در ذیل احوال او ثبت است:

اگرم ز اشک گلگون شده لاله‌گون زمین‌ها      نتوان شدن پریشان گل عاشقی‌ست این‌ها

چه شوقی ست هر لحظه روی تو دیدن  
چنانم فتاده است پیوند با تو  
به دیداری از دور خرسندم آخر  
«نویدی، ز لعل لب او چه حاصل  
چه ذوقی ست هر دم به کویت رسیدن  
که نتوان به صد تیغ از تو بریدن  
ز نزدیک نتوان چو روی تو دیدن  
جز انگشت حسرت به دندان گزیدن

\*

هلال خواست شدن حلقهٔ درت شب عید  
ز دور بست خیالی ولی به هم نرسید  
(کامی، ص. ۵۷۴)

تقی اوحدی در عرفات/عاشقین ابیات زیر را در ذیل احوال نویدی نیشاپوری درج کرده است:

مگر باد خزان ای باغبان طی کرده بستان را  
که برهم خورده می بینم همه برگ درختان را  
صنوبر بسته دل در باغ و گلها در چمن خندان  
نمی دانند گویا بی وفایی های دوران را

\*

سرشته اند به مهر تو در ازل گل ما را  
به یاد ابروی تو ماه نو کنیم تمنا  
قرار نیست از آن بی تو یک زمان دل ما را  
بین خیال کج و آرزوی باطل ما را

\*

به ناز سرمه مکش چشم بی ترحم را  
سیاه چند کنی خان و مان مردم را

\*

شام هجر او غم بسیار پیش آمد مرا  
ای اجل رحمی که بس دشوار پیش آمد مرا

\*

مده به باد سر زلف عنبرافشان را  
که بسته ایم به زلف تو رشته جان را

\*

دلا، ز خیل بتان یار و همنشین مطلب  
به هر زمین که در او جلوه کرد سروقدی  
وفا و مهر ز خوبان نازنین مطلب  
گیاه مهر و وفا ز آن گل زمین مطلب

\*



بغیر وصل تو ما را خیال دیگر نیست  
خوش است دولت [وصلت] ولی میسر نیست  
چرا ز باغ برآورد سر به رسوایی  
گر از قدرت گرهی در دل صنوبر نیست

\*

دهن تنگ تو و تنگ شکر هردو یکیست  
دل پُر خون من و غنچه تر هردو یکیست

\*

دین عشاق بجز دیدن جانان نبود  
هرکه را میل بدین نیست مسلمان نبود  
نه همین ساعد سیمین تو دل بُر ز من  
هیچ کس که از دست تو حیران نبود

\*

نظاره رخت آسان نمود روز نخست  
فتاد مشکل بسیار چون نظر کردم  
چو غنچه سربه سر آغشته شد به خون دل من  
به باغ بی گل روی تو چون گذر کردم

\*

می رود دل در رکابت، عمر منسرعت مکن  
گر بدین سان تند رانی، از تو می ماند دلم

\*

معاذالله من و بزم وصال او، خیال است این  
مصر صد بار جان و دل دگرگون شد ز عشق  
من و نظاره رویت، چه عید بهتر از این  
ز درد عشق، دل یار اگر خبر می داشت  
گدا و سلطنت جستن، تمنای محال است این  
ز حال من نمی پرسد، نمی داند چه حال است این  
به روز عید تماشا که دید بهتر از این  
به دردمندی من می رسید بهتر از این

\*

پیکان تو در سینه من زنگ گرفته  
یا دل ز غم عشق تو این رنگ گرفته  
نه لعل بتان در کوه است که فرهاد  
آهی زده آتش به دل سنگ گرفته

(اوحدی، ص. ۴۳۷۸-۴۳۸۰)

ابیات بالا از *نفایس المآثر و عرفات العاشقین* نقل شده اند و درباره این ابیات به طور قطع می شود گفت که از نویدی نیشاپوری اند. از لحاظ فاصله زمانی این دو تذکره از عهد نویدی نیشاپوری قریب تر اند. تقی اوحدی تنها تذکره نویس است که دیوان نویدی



نیشاپوری را دیده بود و بنابراین اطلاعات او راجع به ابیات نویدی مرجح دانسته می‌شود. در تذکرهاى متأخر شهادت یا خبری از دیوان نویدی نیشاپوری به دست نمی‌رسد و تذکره‌نویسان بعدی ضمن احوال نویدی نیشاپوری بر اطلاعات همین دو تذکره انحصار داشتند. اما کسانی که میان نویدی نیشاپوری و دیگر نویدیان نتوانسته‌اند فرق کند، اشعار شاعران دیگر را به او منسوب کرده‌اند.

## ۲-۲. ابیات منسوب به نویدی نیشاپوری

به علت کمی تعداد ابیات نویدی نیشاپوری، نمی‌توان سبک شخصی شعری وی را پی برد. به کمک تخلص متمایز کردن اشعار او از اشعار دیگران کاری دشوار است. از این رو ابیات او با ابیات شاعران دیگر خلط شده است. در مجمع‌الفضلا عارف بقایی قندهاری احوال نویدی شیرازی را تحت عنوان نویدی نیشاپوری درج کرده است، از این رو ابیات نویدی شیرازی به نویدی نیشاپوری منسوب گشته است. بقایی در باره این ابیات می‌نویسد:

«دو مثنوی به نظم درآورده؛ یکی در زمین خسرو و شیرین، این

چند بیت در تعریف سراپا وی را ست:

دهانش را صفت چون حدّ من نیست	چه گویم چون در آن راه سخن نیست
لبان چون آب حیوان ناپدیدار	نگشته خضر هم از وی پدیدار
بود موئی ز اندامش مگر تام	چه گفتم مو کجا بودش ز اندام
به پای افکنده گیسوی سمن‌سای	بلی تاریک باشد شمع را پای

دوم در زمین حدیقه (سنایی) نظم کرده که این چند بیت نیز در

مدح وی را ست:

دیده آهوان نشان کرده	تیر را میل سرمدان کرده
اژده‌های فلک یلان جهان	آتش فتنه ریختی به جهان
آتش فتنه دود می‌انگیخت	سرمه ز چشم آهوان می‌ریخت



در تحفه سامی ابیات مذکور در ترجمه نویدی شیرازی آمده است. (صفوی، ص. ۵۹) علاوه به این، نویدی شیرازی خمستین در تقلید خمسه نظامی گنجوی و مثنوی خزاین الملوک در مقابل حدیقه سنایی سروده بود. درباره نویدی نیشاپوری چنین اطلاعی به دست نمی‌رسد. لذا، این بقایای قندهاری اشتبهاً احوال و ابیات نویدی شیرازی را به نویدی نیشاپوری منسوب کرده است.

شاعر و خوش‌نویس دوره اکبر، بایزید دوری هروی مجموعه‌ای از اشعار به نام مجمع‌الشعر/ ترتیب داده و آن را به حمیده بانو بیگم (م: ۱۰۱۳/ق/۱۶۰۴م) مادر اکبر پادشاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴/ق/۱۵۵۶-۱۶۰۶م) تقدیم کرده بود. نسخه‌ای بسیار نفیس از این مجموعه به شماره ۲۴۴۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است. (دانش‌پژوه، ص. ۱۱۵۱-۱۱۷۰) استاد ارجمندم دکتر سید نقی عباس «کیفی» که حالا به تصحیح این نسخه مشغول اند، به بنده این غزل زیر نویدی را نشان دادند. این غزل در مجمع‌الشعر/ چنین آمده است:

«نویدی را ست:

به ما، خوب رویان جفا می‌کنند	به اغیار، مهر و وفا می‌کنند
به چینِ سرِ زلف، عشاق را	گرفتارِ دامِ بلا می‌کنند
نه بر ریشِ جان مرهمی می‌نهند	نه دردِ دلی را دوا می‌کنند
ببینند یاران برای خدا	که این قوم با ما چه‌ها می‌کنند
بُتان بی‌وفا اند و بیدادگر	ترحم به عاشق کجا می‌کنند

نبیند به سوی «نویدی»، بلی

شهان کی نظر بر گدا می‌کنند»

(دوری، ص. ۷۹الف)

میر دوری نسبت نویدی را ذکر نکرده است و به این سبب غزل مذکور را به نویدی نیشاپوری نسبت دادن قرین به صواب نیست.

در کتابخانه مجلس جنگی اشعار به شماره ۱۳۶۳۷ نگهداری می‌شود که در آن تعدادی از اشعار به نویدی نیشاپوری فراهم شده است. این بیاض ناقص الطرفین است و به خط نستعلیق کتابت شده است. هرچند این ابیات تحت نام نویدی نیشاپوری ثبت شده اما به طور حتم نمی‌توان گفت که این ابیات از آن نویدی نیشاپوری است. زیرا که در همین کتابخانه جنگی دیگر به شماره ۷۴۵۴ وجود دارد که دارای اشعار نویدی نیشاپوری هم هست اما در واقع آن ابیات از نویدی دیگر است. مشکل بزرگی این است که دیوان نویدی نیشاپوری، نویدی شیرازی و نویدی تربتی نایاب است و گرنه با مقایسه ابیات با دیوان اشعار یکدیگر این معما حل می‌شد که این ابیات از کدام نویدی است. همین نکته را در نظر داشته ابیات این بیاض را در زمره ابیات منسوب به نویدی نیشاپوری آورده‌ام. ابیات نویدی که در جنگ مذکوره آمده، در زیر درج می‌شود:

ز آتش دل اگر دم زنم زبان سوزد      چو شمع هر نفسم رشته‌های جان سوزد  
 آگز ز سوز درون آه دم‌به‌دم نکشم      جگر کباب شود، مغز استخوان سوزد  
 ز چشم تر نزنم آب اگر به آتش دل      ز تاب آتش دل جان ناتوان سوزد  
 ز برق آه جگرسوز من مشو غافل      دمی که شعله زند آه من، جهان سوزد

وطن به گوشه گلشن بود «نویدی»، را

چرا که آتش عشق تو خان و مان سوزد

(ب)

دلم جز خیال تو یاری ندارد      به‌غیر از وفای تو کاری ندارد  
 نباشد تو را در جهان اعتباری      که عمری و عمر اعتباری ندارد  
 چرا کر زینسان به خاکم برابر      گر از من به خاطر غباری ندارد  
 چه داند غم آنکه از درد هجران      دل ریش و جان‌فگاری ندارد

مشو رنجه از اضطراب «نویدی»،

که مسکین و آن اختیار ندارد

(الف ۱۳۸)



دل با غم و اندوه تو همخانه شد آخر      وز هر چه بود غیر تو، بیگانه شد آخر  
 میزد دل سودا زده دایم ز خرد کام      در سلسله عشق تو دیوانه شد آخر  
 هرگز به دل خویش ز میخانه نرفتم      رفتیم هان لحظه که پیمانه شد آخر  
 مشهور به تقوی و ورع بود «نویدی»،  
 در دور لب ت ساکن میخانه شد آخر

(۳۹الف)

مردم و بیخبر از مردن من یار هنوز      خار خار غم او در دل افگار هنوز  
 جان به ناکام برآمد ز غم هجر و نشد      کام دل حاصل از آن لعل شکر بار هنوز  
 کر آغاز دمیدن خط سبز تو ولی      ناز میبارد از آن نرگس بیمار هنوز  
 طوطی طبع من ای آرزوی جان در دل      افگند شور ز شیرینی گفتار هنوز  
 داد از دست «نویدی»، دل و افتاد ز پا  
 خاطرش مایل آن قامت و رفتار هنوز

(۳۹الف)

به خون هر دم چه گردانی دل بی حاصل ما را      زمانی گوش کن بهر خدا درد دل ما را  
 سینه شد خانه دل یکدم از بهر خدا خواهم      ز شمع عارضت سازی منور منزل ما را  
 بود از عقده زلف تو صد مشکل مرا در دل      گره بگشاز زلف خویش و حل کن مشکل ما را  
 دل ما برد از دست و هماندم کرد پایش      نمی دارد نگه آن بی وفا هرگز دل ما را  
 «نویدی»، مهر آن مه در دل من عاریت نبود  
 به مهر او سرشتند از ازل آب و گل ما را

(۳۹الف)

بیمارم و جز ناله کسی هممنفسم نیست      در پیش نظر غیر خیال تو کسم نیست  
 دل صرف رهت کردم و صدگونه تأسف      دارم من بیدل که به جان دسترسم نیست  
 خواهم که شماری ز سگان در خویشم      ای من سگ کوی تو، جز این ملتسم نیست  
 سوی من مسکین به ترحم نظری کن      چون چشم ترحم دگر از هیچ کسم نیست

## رفت از قفس سینه دل زار (نویدی)،

یعنی که دگر طاقت و تاب قفسم نیست

در منتخب‌التواریخ ذکر ملاً نویدی و نویدی نیشاپوری جداگانه آمده است به طور دو شاعر و دو شخصیت. اما استاد احمد گلچین معانی از روی اشتباه این بیت ملاً نویدی «قضا چو نامه جرم شراب‌خواره نوشت» را در احوال نویدی نیشاپوری ضبط کرده است که درست نیست. (معانی، ص. ۱۴۹۱-۱۴۹۳)

همچنین آقای سید محمد رضا طاهری «حسرت» مصحح تذکره هفت اقلیم در پاورقی برخی از ابیات و هجویات نویدی تربتی را که برای کچک بیگ بخشی بیرام خان گفته بود، به نویدی نیشاپوری منسوب کرده است. این ابیات و هجویات در نفایس‌المآثر و منتخب‌التواریخ در ذیل احوال نویدی تربتی آمده است. (بدایونی، ص. ۲۳۸-۲۳۶) (رازی، ص. ۷۰۵-۷۰۶)

### ۳. دیوان نویدی

قابل ذکر است که در هند دیوانی با نام دیوان نویدی، شامل ۲۹ غزل در صنعت ترک‌الحروف، یعنی شاعر در هر غزل یکی از حروف تهجی را ترک گفته، به چاپ رسیده است.<sup>۸</sup> در سراسر این دیوان تخلص شاعر «نویدی» ثبت است بلکه نام دیوان هم «دیوان نویدی» را دارد و به همین سبب بالعموم این دیوان را دیوان نویدی نیشاپوری محسوب می‌کنند. اما صاحب این دیوان از پنج تن نویدی که ذکر شان در بالا رفت، دیگر است. بنده نسخه این دیوان نویدی که از بمبئی چاپ شده، را پیش نظر خود دارم. این نکته نیز جالب توجه است که در سراسر این دیوان نسبت یا اطلاعی درباره شاعر نیامده است. محمد علی حسن خان اولین تذکره‌نویس است که در تذکره صبح گلشن ذکر دیوان نویدی را به میان آورده است و درباره آن چنین ابراز نظر خود کرده است:

«نویدی: شاعری دشوارپسند، باریک خیال گذشته، دیوان مختصرش متضمن بیست و نه غزل که همگی ابیاتش یک صد و پنج و چهل و هر غزلش به التزام ما لا یلزم ترک حرفی از حروف تهجی و جمل در



یکی از مطابع شهر لکهنو در سنهٔ سبع و ستین از مایهٔ ثالث عشر مطبوع گشته و ظاهراً این نویدی غیر نویدیان شمع انجمن و نگارستان سخن است. و در سخن‌سنجی و نکته‌پردازی ماهر فن...»  
(حسن، ص. ۵۶۷-۵۶۸)

نسخه‌های خطی دیوان نویدی در اکثر کتابخانه‌ها منجمله یک نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ خدابخش به شمارهٔ ۱۸۵۴، مورخ ۲۳ رمضان، ۱۲۶۶ق نگهداری می‌شود. در ترقیمهٔ این نسخه نام شاعر چنین آمده است:

«الحمد لله و المنة که هذا نسخة «دیوان نویدی» از خط خام

شکسته ارقام بنده عبدالحافظ... پوری به تاریخ بیست و سیوم شهر

رمضان المبارک ۱۲۶۶ هجری النبوی صلعم...» (نویدی، ص. ۱۱)

از هر دو عبارت بالا واضح می‌شود که نسبت نویدی معلوم نیست و در نسخه‌های خطی و چاپی صاحب این دیوان را فقط به نام «نویدی» یاد کرده‌اند. لازم به ذکر است ابیات این نویدی در تذکره‌ها یافت نمی‌شود و تاریخ کتابت نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خدابخش ۱۲۶۶ق/۱۸۵۰م است. قدیم‌ترین نسخهٔ چاپ سنگی این دیوان به سال ۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م تعلق دارد. تذکره صبح گلشن که در آن ذکر این دیوان آمده، در سال ۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م تألیف شده است. جنگ اشعار کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۷۴۵۴ هم به سال ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م کتابت شده است. نسخهٔ دیگر دیوان نویدی که در کتابخانهٔ پیر محمد شاه موجود است، مخزن‌اللاکی عنوان دارد. (گونیا، ص. ۹۹) این نسخه ۹ برگ و یک دیباچه دارد. و از روی نسخهٔ چاپ سنگی که در سال ۱۲۹۸ق/دسامبر ۱۸۸۰م از مطبع نول‌کشور لکهنو چاپ شده، استنساخ شده است. بنابراین می‌توان حدس زد که این دیوان نویدی در نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی متداول بود و صاحب این دیوان به ظن قوی در اواخر قرن هیجدهم یا اوایل نوزدهم میلادی می‌زیسته است.

علاوه به این، در فهرست رامپور دستنویسی به شمارهٔ ۳۳۸۳ به نام «دیوان نویدی» مضبوط است. (صدیقی، ص. ۲۷۳) فهرست‌نگار در ذیل اطلاعات نویدی، تاریخ وفات

نویدی نیشاپوری را درج کرده است. اما این دیوان نیز از نویدی نیشاپوری نیست. صاحب این دیوان نویدی اصفهانی (م: ۱۰۵۵ق) است و فهرست‌نگار از اشتباهاً این دیوان را به نویدی نیشاپوری منسوب کرده است.

#### ۴. نتیجه‌گیری

در تاریخ ادبیات بسیاری از شاعران هستند که به علت شباهت یا یکی بودن تخلص، آثار شان به دیگران منسوب گشته و بعداً به سعی پژوهشگران دلسوز حق به حقدار رسیده است. نویدی هم از همین نوع شاعر هست. متأسفانه دیوان قدیمی یا دستنویس شاعر به میان نیست که از آن می‌توان اشعار پراکنده او را شناسایی کرد. تعداد اشعار او که در تذکره‌ها باقی مانده خیلی کم است و موضوع آن عادی است و از آن نمی‌توان سبک شاعرانه او به‌خوبی را پی برد. با این همه، به کمک تذکره‌ها، جُنگ‌ها و تواریخ، ابیات پراکنده و اشعار منسوب به او در این مقاله یکجا گردیده است تا محققان و علاقمندان از آن مستفید بشوند.



## کتابنامه

۱. آرزو، سراج‌الدین علی‌خان. (۲۰۰۶م)، *مجمع‌التفایس* (جلد سوم)، به کوشش دکتر محمد سرفراز ظفر با همکاری دکتر زیب‌النسا علی‌خان، چاپ اول، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۲. اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد. (۱۳۸۹ش)، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین* (جلد هفتم)، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخری با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران: چاپ اول، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۳. بدایونی، عبدالقادر. (۱۳۷۹ش)، *منتخب‌التواریخ* (جلد سوم)، به تصحیح مولوی احمد علی صاحب با مقدمه و اضافات توفیق ه سبحانی، تهران: چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۴. بقایی قندهاری، محمد عارف. (۲۰۱۵م)، *مجمع‌الفضلا*، تحقیق محمد خشکاب، تهران: چاپ اول، مؤسسه فرهنگ بنیان شکوهی.
۵. حسن خان، محمد علی. (۱۲۹۵ق)، *صبح گلشن*، بهوپال: مطبع شاهجهانی.
۶. دانش‌پژوه، محمدتقی. (۱۳۴۰ش)، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران* (جلد نهم)، تهران: چاپ اول، دانشگاه تهران.
۷. دوری، بایزید، *مجمع‌الشعرا* (خطی) شماره ۲۴۴۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۸. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳ش)، *امثال و حکم* (جلد یکم)، تهران: چاپ ششم، چاپخانه سپهر.
۹. رازی، امین احمد، (۱۳۷۸ش)، *هفت اقلیم* (جلد دوم)، تصحیح تعلیقات و حواشی سید محمد رضا طاهری «حسرت»، تهران: چاپ اول، انتشارات سروش.
۱۰. سعادت، اسماعیل. (۱۳۹۵ش)، *دانشنامه زبان و ادب فارسی* (جلد ششم)، تهران: چاپ اول، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۱. صدیقی، دکتر وقارالحسن. (۱۹۹۷م)، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا رامپور* (جلد دوم)، دهلی: دایمند پرنترز.
۱۲. صفوی، سام میرزا. (۱۳۱۴ش)، *تحفه سامی*، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی، تهران: مطبوعه ارمغان.
۱۳. کامی قزوینی، علاء‌الدوله. (۱۳۹۵ش)، *نفایس‌المآثر*، تصحیح و تحقیق دکتر سعید شفیعیون، تهران: چاپ اول، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی با همکاری سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.





۱۴. گلچین معانی، احمد. (۱۳۶۹ش)، *کاروان هند* (جلد دوم)، مشهد: چاپ اول، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۵. گونیا، محمد ادریس بن محمد یوسف. (۲۰۱۶م)، *عربی، فارسی، اردو مخطوطات کی اجمالی فہرست*، احمدآباد: چاپ اول، حضرت پیر محمد شاه لایبریری ایند ریسرچ سینتر.
۱۶. منزوی، احمد. (۱۳۵۰ش)، *فہرست نسخہ‌های خطی فارسی* (جلد سوم)، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی.
۱۷. نثاری، خواجه بہاء الدین حسن. (۱۹۶۹م)، *مذکر احباب*، بہ تصحیح و مقابلہ و مقدمہ سید محمد فضل اللہ، حیدرآباد، ہند: طبع اول، دائرۃ المعارف اسلامیہ.
۱۸. نوشاہی، عارف. (۱۳۹۱ش)، *کتاب شناسی آثار فارسی چاپ شدہ در شبہ قارہ* (جلد سوم)، تهران: چاپ اول، میراث مکتوب.
۱۹. نویدی. (۱۸۴۴م)، *دیوان نویدی*، بمبئی: مطبع فضل الدین کہوکر.
۲۰. والہ داغستانی، علی قلی بن محمد علی. (۱۳۸۴ش)، *ریاض الشعرا* (جلد چہارم)، مقدمہ تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.



<sup>۱</sup> تقی اوحدی نام او را «امیر نویدی نیشاپوری» نوشته است. (اوحدی، ص. ۴۳۷۸)

<sup>۲</sup> یعنی آوازه معیدی را از دور بشنوی، بهتر از آن است که با او روبه‌رو شوی. این ضرب‌المثل را به فارسی چنین به کار می‌برند: «آواز دهل شنیدن از دور خوش است». سوزنی این ضرب‌المثل را چنین به نظم آورده:

ای راوی این قصیده بخون و مرا مبین کالسمع بالمعیدی خیر من آن

(دهخدا، ص. ۵۴۷)

ملاً نویدی: احوال او در عرفات‌العاشقین چنین آمده است: «این چند بیت که نوشته می‌شود<sup>۳</sup> مولانا نویدی را ست. بعضی از نویدی نیشاپوری دانسته‌اند و غالباً خطا ست. چه بنده دیوان او را تمام دیده در آن جا نیست:

خدا ز وصل تو ما را دمی جدا نکند جدایی تو بلاپی بود، خدا نکند کسی که سجده به محراب ابروی تو نکرد درست نیست نمازش اگر قضا نکند».

در منتخب‌التواریخ احوال او چنین آمده است: «نورسیده به خدمت خان خانان می‌باشد. از اوست: قضا که نامه جرم شراب‌خواره نوشت نوید عفو خداوند بر کناره نوشت از مشخصات منتخب‌التواریخ دریافت می‌شود که ملاً نویدی در عهد پادشاه اکبر در هند بود و فقط ابیات مذکوره از او به جا مانده است. اطلاعی دیگر راجع به احوال زندگانی او جز این یافته نمی‌شود. (اوحدی، ص. ۴۳۸۱) (بدایونی، ص. ۲۴۶)

نویدی تربتی: همعصر نویدی نیشاپوری بود و سرپرست وی بیرم خان خانان بود. در<sup>۴</sup> نفایس‌المآثر ترجمه او چنین آمده است:

«از گنبد تربت است. ترجیعی در هجو کچک بیگ، میر بخشی بیرم خان

گفته، الحق گوهر فصاحت سفته، ابتدا و اختتام به مدح و دعای بیرم خان

نموده، یک ترکیبش این است:

ای به دوران شریف تو مباهی ایام خان بن خان، سر و سرخیل سلاطین بیرام  
عاجز از وادی فهم تو سمند ادراک قاصر از قصر جلال تو کمند اوهام





سخنی هست مرا، شرح کنم بر نواب  
 داده‌ای منصب بخشی گری عالی را  
 نیستی واقف از افعال ذمیش گویا  
 امردی بود و خودآرای و لوند و می‌کش  
 کار او نوکری خواجه امیربیک وزیر  
 چیزهای دگر از وی به رهی معلوم است  
 قصه کوتاه به سر قصه روم، القصه  
 هر کجا بود چنان بود در اطوار سلوک  
 ای که بهر تن پیست ز خدا می‌خواهند  
 تب و قولنج و بواسیر و دق و استسقا  
 زار و بیمار چو از پای درآیی به علاج  
 قی میمون و گه سگبچه ده روزه  
 ای خوش آن دم که شوی قبض ز قولنج و تورا  
 دست خر، پای شتر، شاخ بز و گردن فاز  
 (کامی، ص. ۵۶۳-۵۶۴)

مشکلی هست مرا، عرض کنم بر خدام  
 به کچک بیک، سبب چیست ایا فخر انام؟  
 گرچه تحقیق خدام فرض بود بر حکام  
 بچه‌ای بود به زر مایل و نرم و خودکام  
 عامل سلسله حضرت میرزا بهرام  
 دارم از حضرت خان شرم که سازم اعلام  
 قصه خوانی کنم از حالت آن بی‌اندام  
 که بر او آمده نفرین ز خواص و ز عوام  
 همه سکان سماوات چه در صبح و چه شام  
 حصبه و کرم کدودانه و صرع و سرسام  
 بنویسند غذای تو حکیمان بتمام  
 ذکر خرس و کس گربه و سرگین حمام  
 نسخه حقنه نویسند اطبای عظام  
 کله خرس و سر استر و دندان گراز

عبدالقادر بدایونی در ذکر نویدی تربتی هجو بالا را آورده است. بدایونی دیوان نویدی را پیش نظر خود داشت اما او هم به تمیز کردن ابیات نویدی تردّد داشت و در این ضمن می‌نویسد: «این چند

بیت از دیوان نویدی است، اما معلوم نیست که همین نویدی مذکور است یا غیر آن:

خندنگ را که عمری جای در دل داشتتم، دارم  
 همان قیدی که در اول من مسکین سرگردان  
 اگر از گریه شد تاریک چشم من خیالت را  
 بگیر ای آشنا دستم کز آب دیده عمری شد  
 «نویدی» مرغ دل را کز خندنگ غمزهاش عمری  
 نهال آرزویی کز تو حاصل داشتم، دارم  
 از آن لیلی‌وش مشکین شمایل داشتم، دارم  
 بدان صورت که در آینه دل داشتم، دارم  
 به وادی جنون پایی که در گل داشتم، دارم  
 به خاک و خون چو مرغ نیم بسمل داشتم، دارم

\*

ساخت سودای سر زلف تو بی تاب مرا  
 جانم آمد به لب از هجر تو دریاب مرا



آورم تاب جفایت همه عمر ولی  
دارم از گریه نگه بر سر کویت خود را  
بیقراری سر زلف تو به یک چشم زدن  
گشت تا جمع «نویدی» دل من با غم تو

\*

گر زار بمیرم ز غم دم‌به‌دم خویش  
از بیخودی عشق اگر پیش تو ظاهر  
می‌خواست «نویدی» غم دل پیش تو گوید  
چون دید رخت کرد فراموش غم خویش

\*

تا خدنگت از دل فگار می‌آید برون  
ناوک دلدوز او در سینه افگار من  
یر سر کویش من بیچاره از بی‌طاقتی  
جان غم فرسود من صد بار می‌آید برون  
جاگرفت آسان ولی دشوار می‌آید برون  
می‌روم صد بار تا یکبار می‌آید برون  
ای «نویدی» از درون خرقه پشمینه‌ات  
گر مسلمانی چرا زَنار می‌آید برون

\*

نه فکر آخرت داری، نه دنیا نمی‌دانم «نویدی» در چه کاری  
این بیت آخر در نفایس‌المآثر در ترجمه نویدی رازی آمده است و ظاهراً عبدالقادر بدایونی از  
همانجا نقل کرده است و از روی اشتباه به ابیات نویدی ترتبی خلط کرده است. واله داغستانی در  
ریاض‌الشعرا بیت زیر در احوال او ضبط نموده است:

مجبّتی که مرا با تو هست می‌خواهم همین تو دانی و من دانم و خدا داند

(بدایونی، ص. ۲۳۷-۲۳۸) (داغستانی، ص. ۲۲۵۷)

نویدی رازی: «شاعری خوش طبع است. در ساده‌رویی از صاحب‌حُستان مقرر آنجا بود. به 5

حیدر کرد مشهور است. شطرنج خوب می‌بازد و مردی مصاحب است. از اوست:

مرا این بار خواهد کشت هجر یار، می‌دانم نخواهم برد جان از دست او این بار، می‌دانم  
أجل رحم کن و زود از غم هجرم خلاصی ده که خواهم مرد بعد از محنت بسیار، می‌دانم  
«نویدی» پند من نشنیدی و عاشق شدی آخر بسی در عاشقی خواهی کشید آزار، می‌دانم

ای «نویدی»، یار اگر گوید که برگشتم ز غیر من گرفتم راست می گوید، که باور می کند

\*

مگر به اشک «نویدی» بریم پی به سرش کز او به وادی غم غیر از این نشانی نیست

\*

به غیر از غم ندارم هیچ یاری که باشد یاریش را اعتباری  
نه فکر آخرت داری نه دنیا نمی دانم «نویدی» در چه کاری

\*

بربود ذوق تیرش از دل قرار و آرام بی درد را تصوّر، کز درد بی قرارم

\*

کسی به شعر «نویدی» نمی رسد چه کنم فغان و آه که در دور او فغانی نیست  
(کامی، ص. ۵۷۲-۵۷۳)

در ریاض الشعرا بیت زیر هم در احوال نویدی رازی آمده است:

آشفته گی های دلم هر گه به یادش می رسد دست نوازش بر سر زلف پریشان می کشد  
(داغستانی، ص. ۲۲۵۷)

«امجد الزمان، مولانا نویدی رازی، از معارف عصر خویش بوده.

مرا این بار خواهد کشتت هجر یار، می دانم نخواهم برد جان از دست او این بار، می دانم  
«نویدی» پند من نشنیدی و عاشق شدی آخر بسی در عاشقی خواهی کشید آزار، می دانم»  
(اوحدی، ص. ۴۳۸۱)

مولانا نویدی مشهور به «کُنگ» شاگرد مولانا شهاب الدین معمایمی بود. در اوایل روزگار معتاد<sup>۶</sup> مخدرات بود و به همین سبب نابینا شد. بعداً از مسکرات توبه کرد و به خانقاه مولانا محمد امین زاهد رفت و دست ارادت داد. نویدی مدتی در سمرقند زندگی می کرد و در سال ۹۵۱ق/۱۵۴۵م از سمرقند به بخارا رفت و آنجا به عشق جوانی افتاد. آن جوان از بخارا عزیمت کرد و به سفر حجاز رفت. نویدی همراه قافله شد تا قزوین رسیدند. در قزوین مریض شد و قافله اراده رفتن



کرد. احوالش را به شاه طمهااسب یکم (۹۳۰-۹۸۴ق/۱۵۲۴-۱۵۷۶م) نوشت و پادشاه مذکور قافله را از حرکت کردن مانع کرد و چون مولانا شفا یافت، قافله عازم حرمین شریفین و مناسک حجّ ادا کرد. مولانا در حرم پا نگذاشت و مناسک حجّ ادا نکرد. چون از وی پرسیدند که «چرا حجّ نکردی؟ جواب داد که من به نیت طوف حجّ نیامده بودم من به سبب عاشقی و گرفتاری آمده‌ام.» دو سال بعد نیت طواف کرده احرام سفر بست و حاجی‌الحرمین شد. از آنجا به هند آمد و با پادشاه همایون ملاقات کرد. اینجا با علما و فضلا صحبت‌ها داشت. بعد از این به ماوراءالنهر رفت و سپس به بلخ متوجه شد. در سال ۹۷۰ق/۱۵۶۳م درگذشت. وی را کنار قبر مولانا محمد امین زاهد به خاک سپردند.

مولانا از غزل‌سرایان برگزیده زمان خود بود. در مجمع‌الفضلا آمده است که:

«بعد از فوت وی از معتقدان وی «نظری» نام مردی از حرفه «طاقیان دوزان» بود. ابیات وی را به ترتیب به بیاض برده بود. چون آن شخص از سواد بهره نداشت و مجلد نکرده بود همچنان در ته دست و پا هر ورقش افتاده ناچیز شد.»

این غزل او است:

بسته بر گل گره سلسله مشکین را	سوخت جان من سود از ده مسکین را
تیره شد در نظرم بی مه رویت عالم	بی تو روشن چه کنم دیده عالم بین را
دور گل ساغر گلگون منه از کف ساقی	گل گل از باده برافروزد رخ رنگین را
غنچه از خنده شیرین تو شرمنده شود	چون گشایی به شکر خنده لب شیرین را
دیر شد از غم زیبا صنمی در المم	ای «نویدی» به که گویم الم دیرین را

وله

به خلعت پیش قدم سرو را برپاست می‌گویی      قیامت قامت داری مه من راست می‌گویی

(قندهاری، ص. ۱۹۲-۱۹۳)

نویدی شیرازی: علی بن عبدالمؤمن، ملقب به «زین‌العابدین»، معروف به «عبدی بیگ» و<sup>7</sup> متخلص به «نویدی» و «عبدی» (م: ۹۸۸ق/۱۵۸۰م) از شاعران و مؤرخان قرن دهم هجری

می‌باشد. به ۹ رجب سال ۹۲۱ق به دنیا آمد و در تبریز تحصیلات مقدماتی را پیش پدر خود فراگیری کرد. سپس در خدمت شیخ علی بن عبدالعالی کرکی (م: ۹۴۰ق) زانوی تلمذ ته کرد. در جوانی به قزوین رفت و آنجا در دفترخانه شاه طهماسب اول عهده‌دار حساب و استیفا شد و پس از چندی از منصب معزول شد. عبدی بیگ در دوران شاه طهماسب اول در دستگاه دولتی اشتغال داشت و به اقتضای همین مأموریت به کشور عثمانی و ارمنستان مسافرت کرد. به دستور شاه به اردبیل سفر کرد و آنجا در جوار بقعه شیخ صفی مجاور شد و تا سال ۹۸۰ق آنجا اقامت داشت. بعد از آن به قزوین بازگشت اما پس از اندک مدتی به اردبیل بازگشت و در سال ۹۸۸ق/۱۵۸۰م فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد.

عبدی بیگ در اوایل «نویدی» تخلص می‌کرد اما پس از سرودن خمستین «عبدی» تخلص اختیار کرد. خمسه‌های او عبارت‌اند از دو مثنوی *مظهرالاسرار* و *جوهر فرد* در جواب *مخزن‌الاسرار* نظامی، دو مثنوی دفتر درد و *جام جمشیدی* در مقابل مثنوی خسرو و شیرین نظامی، دو مثنوی *لیلی و مجنون* و *خزاین‌الملوک* در برابر *لیلی و مجنون* نظامی، دو مثنوی *هفت اختر و انوار تجلی* در جواب *هفت گنبد* نظامی. دیوان *قصاید و غزلیات* و دیگر اشعار او که در اواخر عمر او گردآوری شده، در سه مجلد تنظیم شده بود. به گفته احمد منزوی دیوان او در سال ۱۲۶۷ق در لکهنو به چاپ رسیده است. *تکملة الاخبار* و *صريح الملك* از دیگر آثار اوست. (سعادت، ص. ۵۹۹-۵۹۷) (منزوی، ص. ۳۵۹۰)



# ردیابی آثار فرهنگ و تمدن ایران در جغرافیای شبه قاره هند (مطالعه موردی کلیم کاشانی و قدسی مشهدی)

فاطمه اروجی<sup>۱</sup>

جبرائیل عیوضی<sup>۲</sup>

## Tracing the works of Iranian culture and civilization in the geography of the Indian subcontinent (Case study of Kalim Kashani and Qudsi Mashhadhi)

**Fatima Arooji**, Associate Professor, Department of History,  
University of Tabriz – Iran.

**Jibrail Avaizi**, Iran PhD student, Islamic Course, Tabriz  
University-Iran.

### Abstract

Kalim Hamdani (Kashani) is one of the famous poets of the famous period in the Indian style. There are differences of opinion regarding Kalim's birthplace and origin. Some believe that he is originally from Hamadani, but he was born and raised in Kashan. Some believe that he was born in Hamadan and later migrated to Kashan. ١. He held the position of Malik

---

<sup>۱</sup> . دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه تبریز - ایران، نویسنده مسئول [forouji@tabrizu.ac.ir](mailto:forouji@tabrizu.ac.ir)

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری ایران دوره اسلامی، دانشگاه تبریز - ایران.



al-Shaarai in Shah Jahan's court, and for this reason, he used to sing odes in praise of Shah Jahan on various occasions, including the Nowruz celebration, and received salah. Kalim's main art is lyric poetry and he was skilled in creating meaning and creating imagination, that's why he received the title of the second meaning creator. Another poet of Shah Jahan's court was Qudsi of Mashhad, who was almost on a par with Kilim Hamdani in terms of poetry, forgiveness, and enjoyment of Shah Jahan's blessings. In this article, with a descriptive and analytical method, we try to show more information about Kalim Kashani and the extent of his influence in spreading Iranian culture in the geography of India, because the representation of the identity of poets like Kalim and Qudsi, as well as new dimensions of the richness of Iranian culture. It makes Islam clear for us, it opens the veil of many facts and dark points of history, such as the relationship of Safavid kings with writers and artists, and the reason for the relationship of Timurid princes and princes with Persian poetry for the knowledge-loving people of the world.

**Keywords:** Kalim Kashani, Qudsi Mashhadhi, poet, Shah-Jahan, Malik-al-Shaara, Indian style.



## چکیده

کلیم همدانی (کاشانی) از شاعران نامدار دوره مشهور به سبک هندی است. در خصوص زادگاه و اصالت کلیم اختلاف نظرهایی وجود دارد گروهی معتقدند که او اصالتاً همدانی است ولی در کاشان متولد شده و رشدونمو یافته است، عده‌ای نیز معتقدند که در همدان متولد شده و بعدها به کاشان مهاجرت کرده است. او در دربار شاه‌جهان سمت ملک‌الشعرایی داشته و به همین جهت در مناسبت‌های مختلف از جمله در جشن نوروز در مدح شاه‌جهان قصیده می‌سروده و صله دریافت می‌داشته است. هنر اصلی کلیم غزلسرایی است و در معنی‌آفرینی و خیال بافی مهارت داشته است به همین دلیل لقب خلاق‌المعانی ثانی را دریافت داشته است. شاعر دیگر دربار شاه‌جهان، قدسی مشهدی بود که در شاعری، بخشندگی و برخورداری از بخشش - های شاه‌جهان تقریباً با کلیم همدانی هم‌پایه بوده است. در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی تلاش می‌شود، اطلاعات بیشتری درباره کلیم کاشانی و میزان تاثیرگذاری او در انتشار فرهنگ ایرانی در جغرافیای هندوستان نشان داده شود زیرا بازنمایی هویت شاعرانی مثل کلیم و قدسی، ضمن اینکه ابعاد تازه‌ای از غنای فرهنگ ایرانی اسلامی را برای ما روشن می‌نماید پرده از بسیاری حقایق و نکات تاریک تاریخ مثل روابط شاهان صفوی با ادیبان و هنرمندان و علت علاقه نوادگان و امیرزادگان تیموری به شعر پارسی را برای مردمان دانش‌دوست دنیا می‌گشاید.

**واژگان کلیدی:** کلیم کاشانی، قدسی مشهدی، شاعر، شاه‌جهان، ملک‌الشعراء، سبک هندی.



## ۱. مقدمه

از ورود آریایی‌ها به سرزمین ایران حدود ۳۰۰۰ سال می‌گذرد. مسیر ورود اقوام هند و اروپایی دقیق مشخص نیست و مورخان و باستان‌شناسان از بین دو مسیر کوههای قفقاز واقع در شمال غرب کشور ایران، و ماوراءالنهر واقع شده در شمال شرق کشور، نمی‌توانند با قطعیت به انتخاب یک مسیر با ادله و مستندات کافی راضی شوند. به احتمال بسیار زیاد اقوام آریایی قبل از نزدیک شدن به جغرافیای فلات ایران به دو شاخه تقسیم شده‌اند و پارت‌ها از سمت ماوراءالنهر وارد شده و در کناره‌های جیحون و افغانستان و خراسان مستقر گشته‌اند اما مادها و پارس‌ها از دربند کنونی عبور نموده و در کناره‌های غربی دریای خزر اسکان یافته‌اند. اقامت پارس‌ها در قسمت شمال ایران به درازا نکشید و آنها به سمت جنوب غربی حرکت کردند. تعدادی از قبیله‌های پارسی در کوههای زاگرس سکنی گزیده و تعداد بیشتری از آنها در جلگه‌های پست‌تر اسکان یافتند که نتیجه آن تشکیل تمدن پارسی در خوزستان امروزی و فارس کنونی بود. اقوام آریایی هر کدام در مقاطعی از تاریخ توانستند سرنوشت همه ساکنان موجود در قلمرو ایران را بدست گیرند و برتری خود را بر ساکنان اولیه و اقوام هم‌نژاد خود به اثبات برسانند. اولین قومی که دولت قدرتمند و صاحب‌نام تشکیل داد قوم ماد بود و بعد از چندین سده حکمرانی، جایگاه خود را به پارسی‌ها داد تا این قوم استعداد خود را در تشکیل کشور قدرتمند و باعظمت به نمایش گذارد و مهارت سیاسی و اداری ایرانیان با آثار آنان به شهرت بین‌المللی دست یابد.

اقوام ماد، پارس و پارت هر کدام به فراخور شرایط زمانی و مکانی توانستند قابلیت‌های فرهنگی، سیاسی و توان سازماندهی تشکیلات منظم اداری را به نمایش بگذارند چون آنها سابقه حضور در جمع متمدن و با فرهنگ را در جغرافیای بزرگتر با سایر خویشاوندان خود داشتند و این حافظه تاریخی بر قابلیت و اعتماد به نفس آن اقوام می‌افزود. اقوام آریایی با توجه به ضرورت زمان از مکان اولیه خود حرکت کردند، افزایش شمار جمعیت و به تبع آن نیاز به چراگاه و مراتع بیشتر باعث گردید



تا اقوام هند و اروپائی از محل اسکان اولیه خود به سمت جنوب حرکت نمایند. در مسیر حرکت، این اقوام دچار انشقاق شدند و به دو شاخه هند و ایرانی تقسیم شدند. ارتباط بین اقوام جداشده آریایی که شاخه‌ای از آنها در شبه‌قاره هند و شاخه‌ای دیگر در فلات ایران حضور داشتند در طول تاریخ دچار فراز و نشیب های فراوانی گردید اما زمینه‌های فرهنگی مشترک مثل حماسه‌های رایج بین دو ملت و ریشه زبانی مشترک، مانع از گستختگی کامل گردید. علاقه به زبان فارسی رایج در ایران و پیشگامی هندیان در آموزش این زبان و استقبال آنها از گسترش ادبیات فارسی در دربار دولت‌های مختلف حاکم در هندوستان، دلیل محکمی بر این ادعا است که ساکنان آن سرزمین به بیگانگی لغات رایج در فارسی اعتقادی ندارند و ریشه‌های زبان مردم ایران را برای خود آشنا می‌پندارند. در دوره کنونی می‌توان ثابت کرد که بسیاری از لغات رایج در دو سرزمین مشابه هستند و از ریشه یکسانی تشکیل شده‌اند. نمونه بارز این تشابه را به آسانی در زبان اردو می‌توان یافت که، حتی افرادی غیرمتخصص در زبانشناسی خواهد توانست بسیاری از لغات این زبان را شناسایی کرده و با درک معنی کلی به تشابه آن با کلمات فارسی پی ببرند.

تبادلات فرهنگی بین ساکنان شبه‌قاره هند و فلات ایران متأثر از عوامل مختلفی بوده و عواملی مثل داشتن ریشه مشترک نژادی و زبانی از مهمترین عوامل موثر در این تعامل است و در کنار علل دیگر می‌توان به مهاجرت شاعران پارسی‌گوی به هندوستان اشاره نمود. در دوران صفویه مهاجرت شاعران ایرانی به جغرافیای هند شدت گرفت. جاذبه دربار هند، سیاست مذهبی شاهان صفوی و ارج نهادن بعضی از شاهان به شعرا باعث گردید تا اجتماع شاعران و هنرمندان ایرانی در دربار سلاطین گورکانی به خلق آثار ادبی گوناگون منجر گردد و گنجینه‌ای از ادبیات فاخر فارسی در سرزمین نه‌چندان بیگانه شبه‌قاره به وجود آید.

از بین شاعرانی که در دوره صفوی به سمت دربار سلاطین گورکانی روانه شدند می‌توان به کلیم کاشانی و قدسی مشهدی اشاره کرد، این دو شاعر گراندرد جایگاه والایی را در دربار شاه جهان بدست آوردند و توانستند به مقام ملک‌الشعرایی دست یابند. در این مقاله تلاش می‌کنیم که اطلاعات بیشتری درباره کلیم کاشانی و میزان تاثیرگذاری او برای نشر فرهنگ ایرانی در جغرافیای هندوستان به دست آوریم.

بازنمایی هویت شاعرانی مثل کلیم و قدسی، ضمن اینکه ابعاد تازه‌ای از غنای فرهنگ ایرانی اسلامی را برای ما روشن می‌نماید پرده از بسیاری حقایق و نکات تاریک تاریخ مثل روابط شاهان صفوی با ادیبان و هنرمندان و علت علاقه نوادگان و امیرزادگان تیموری به شعر پارسی را برای مردمان دانش‌دوست دنیا می‌گشاید.

### ۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره پیشینه تحقیق می‌توان گفت که در خصوص کلیم کاشانی و آثار و احوال او، تاکنون کتب متعددی چاپ شده است، بخشی از آنها از این قرار است: دیوان کلیم با تصحیح مهدی صدری. دیوان کلیم با مقدمه و حواشی و فرهنگ لغات مهدی افشار. در تذکره‌های مربوط به دوران حکومت صفویه ذکر احوال کلیم بیان شده است که مجموعه این احوالات در تذکره شعرای کشمیر تألیف سید حسام‌الدین راشدی گردآوری شده است. علی‌اصغر حکمت در کتاب «نقش احجار پارسی در هند» درباره آرامگاه کلیم اطلاعات مفیدی را ارائه نموده است.

کتاب‌ها و مقالات چاپ‌شده، دانش و آگاهی مفیدی را در مورد جایگاه والای شاعر در دربار شاه‌جهان و محل دفن او ارائه می‌کند اما در خصوص هویت شاعر، محل رشد و نمو و تأثیر او بر ارتباط و مبادلات فرهنگی بین ایران و شبه‌قاره هند تحقیق مستقلی انجام نشده است. در این مقاله اطلاعات مفیدی برای معرفی کلیم همدانی با توجه به اشعار شاعر و دیدگاه صاحبان نظر و مصححین دیوان اشعار او ارائه می‌شود.

### ۱-۲. روش پژوهش

در این تحقیق از اشعار کلیم و نظر تصحیح‌کنندگان «دیوان اشعار کلیم» مثل مهدی صدری و حسین پرتو بیضائی برای پی‌بردن به هویت شاعر و جایگاه او استفاده می‌شود. روش مورد استفاده «تحلیل محتوای» ابیاتی از شاعر برای نشان‌دادن زادگاه، محل آموزش و کنیه شاعر است و در ضمن از روش توصیفی - تبیینی برای تکمیل نمودن اطلاعات پیرامونی در مورد زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی برای شکل‌گیری شخصیت شاعران ایرانی - هندی مثل کلیم و قدسی استفاده می‌کنیم.



## ۲. بحث

### ۱-۲. ریشه مشترک مردم ایران و هند

اگر از اقوامی که پیش از ورود آریایی‌ها، در دو سرزمین پهناور فلات ایران و شبه قاره هند می‌زیسته‌اند صرف‌نظر کنیم، می‌توان تبار این همسایگان دیرین را یکسان دانست و آن‌ها را خویشاوندان باستانی یکدیگر تلقی نمود. زبان‌های باستانی این دو قوم نیز هر دو از یک ریشه مشترک (زبان‌های هند و اروپایی) منشعب شده‌اند (ناتل خانلری، ۱۱۲/۱) و شباهت‌های بسیاری میان این دو، یافت می‌شود؛ زبان-شناسان در ریشه‌یابی لغات هر یک از این دو زبان و دیگر زبان‌های خانواده هند و اروپایی، از لغات هم‌ریشه بهره می‌گیرند و نیز می‌کوشند تا صورت اولیه زبان فرضی هند و اروپایی را که مادر تمام این زبان‌هاست اما هیچ اثر مکتوبی از آن در دست نیست، بازسازی نمایند. (همان: ۱۲۲)

واژه آری که الفاظ *اران* و *ایران* از آن مشتق شده‌اند نامی است که نیاکان مشترک ایرانیان و هندیان خود را بدان می‌خوانده‌اند (همان: ۱۳۵) کهن‌ترین سندی که از گروه زبانی هند و ایرانی (آریایی) به دست آمده، کتاب ودا است که به زبان سانسکریت نوشته شده‌است و تاریخ تالیف آن به درستی مشخص نیست اما زبان آن را جدیدتر از قرن دهم پیش از میلاد نمی‌دانند. (همان: ۱۳۵)

این وحدت و یگانگی دیرین، به مرور زمان دستخوش تحولات بسیاری شده‌است و زبان و فرهنگ هر یک از این دو ملت، در طول تاریخ در مسیرهای متفاوتی دچار تغییرات و دگرگونی‌های اساسی شده‌است. با این حال ارتباط و دادوستدهای فرهنگی میان این دو قوم اگرچه همیشه همراه با اوج و فرودهایی بوده‌است و این ارتباط در اعصار گوناگون، بسته به شرایط سیاسی و اجتماعی، صورت‌های مختلفی به خود گرفته‌است؛ گاه زبان و آثار مردم هند به ایران آمده و بر فرهنگ و ادبیات آن تأثیر نهاده و گاهی زبان و ادبیات فارسی - خواه به قدرت کشش و علاقه مردم و حاکمان هند و بی‌دخالت قدرت نظامی، خواه در رکاب پادشاهی و در آغاز زیر لوای سلطانی کشورگشا به هند رفته و تمدن ایشان از قابلیت‌های این زبان متأثر شده‌است.



## ۲-۲. مروری بر تاریخ تعاملات فرهنگی بین ایران و هند

مهم‌ترین رویدادهای فرهنگی و سیاسی که در این تعامل فرهنگی بین دو ملت بزرگ ایران و هندوستان نقش ایفا نموده‌اند، می‌توان ذیل سه عنوان فهرست کرد؛ مورد نخست، نمونه‌ای است از تأثیرپذیری ادبیات فارسی از ادب هند و سه مورد دیگر، بیشتر اثرگذاری فرهنگ و ادب فارسی را بر هند در پی داشته است.

۱. ترجمهٔ کلیله و دمنه به دستور خسرو اول ( انوشیروان کسری بن قباد) (نصرالله منشی، ۱۳۸۱: ۳۱) از زبان سانسکریت به پهلوی؛ این کتاب در زبان هندی، پنچانترا نامیده می‌شود و برهمنی به نام ویشنوشرم در کشمیر آن را نگاشته (سبحانی، ۱۳۷۷: ۲) و برزویه طبیب آن را در عهد خسرو انوشیروان به فارسی میانه (پهلوی) ترجمه کرده است. تأثیری که این کتاب و به خصوص ترجمهٔ آن از عربی به فارسی به قلم نصرالله منشی بر ادبیات فارسی نهاده بسیار عمیق و دامنه‌دار است؛ این کتاب، منبع بسیاری از داستان‌های عامیانه و مثنوی معنوی مولانا است و در بسیاری از ابیات شاعران گوناگون به داستان‌هایی از آن اشاره شده است.

۲- یورش محمود غزنوی به هند با عنوان جهاد و گسترش اسلام و به نیت غارت ثروت‌های موجود در هند؛ حملات به هند، از زمان سبکتگین، پدر محمود آغاز شده بود (سبحانی، ۱۳۷۷: ۴) ولی ضربهٔ اصلی در زمان محمود زده شد و حملات مکرر او، در ورود زبان و فرهنگ ایران به هند نقشی بی‌بدیل ایفاء نمود.

۳- به قدرت رسیدن حاکمان ادیب و فارسی‌دوست در هند؛ طی اعصار مختلف افراد علاقه‌مند به ادب فارسی در هند و برخی از نواحی آن قدرت را در دست گرفتند؛ برای نمونه در قرن نهم هجری سیدها و لودی‌ها حکومت می‌کردند که عموماً عالم و فرهنگ‌پرور بودند؛ آنان علاوه بر دهلی، در مناطق دیگر هند نیز فعالیت‌های ادبی را تشویق می‌نمودند؛ در این دوره است که شهر جنپور به شیراز هند شهرت می‌یابد. (همان: ۱۳۹) بابر، بنیانگذار سلسلهٔ گورکانیان در هند، خود به ترکی و فارسی شعر می‌نوشت، و در اشعار فارسی خود از سعدی و حافظ تقلید می‌کرد. (همان: ۲۷۰)

شاعرپروری جلال‌الدین محمد اکبر که دوران سلطنتش با بزرگترین سلاطین آن عصر مانند ملکه الیزابت در انگلستان، هانری چهارم در فرانسه و شاه عباس صفوی در ایران مصادف بود - ، یکی از بهترین دوره‌های زبان فارسی را در هند رقم



زد؛ او به تقلید از دربارهای ایران، سمت ملک‌الشعرایی را پدید آورد و غزالی مشهدی، نخستین ملک‌الشعرای وی بود (همان: ۳۰۸ و ۳۰۹) شاعران ایران در این دوره با شنیدن آوازهٔ صله‌هایی که این پادشاه شعر دوست پرداخت می‌کرد، رهسپار هند شدند تا جایی که عبدالباقی نهایندی می‌نویسد: «ایران مکتبخانهٔ هندوستان است؛ در آن جا کسب کمال می‌کنند تا در هندوستان به کار برند» (نهایندی، ۱۹۳۱: ۴۶/۳)

نورالدین محمد جهانگیر، فرزند و جانشین اکبر، نیز به فارسی و ترکی مسلط بود و شعر می‌سرود. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۳۸۲) از دیگر شاهان این سلسله می‌توان به شاه-جهان اشاره نمود. شاه‌جهان اگرچه خود شاعر و ادیب نبود، اما شاعرپرور و شعر دوست بود و در قدردانی از شعرای فارسی‌سرا از اکبر و جهانگیر، پیشروتر بود، (همان: ۴۶۶) در عهد او نیز شاعران ایران به تواتر عازم هند می‌شدند و از صلات و مواهب این پادشاه بهره‌مند می‌گشتند.

رفتن شاعران ایران به هند، افزون بر جاذبهٔ بالای هند، دلیل و محرک دیگری نیز داشت و آن دافعهٔ شاهان صفوی بود؛ «با طلوع صفویه که مذهب تشیع در دوران آنها ایران را در مقابل تهدید عثمانی‌ها و ازبکان اهل تسنن، فرصت اعتلا به مرحلهٔ دولت ملی داد، سنت‌های شعر هم که در فرهنگ گذشتهٔ ایران، در مذاهب سنی ریشه داشت، مثل سایر شقوق فرهنگ گذشته، اهمیت و اعتبار خود را از دست داد.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۳۹۲)

پناهندگی همایون شاه گورکانی هندوستان به دربار شاه طهماسب (روملو، ۱۳۵۷: ۳۹۸) فرصتی برای تبادلات فرهنگی بین دو ملت هند و ایران بود. شاه طهماسب در قبال کمک‌های خود که سرانجام سبب دستیابی مجدد همایون به تاج و تخت گردید آرزو داشت که نفوذ فرهنگی و سیاسی دربار صفوی را در هند گسترش دهد و نمونهٔ بارز این سیاست در تلاش او برای شیعه‌شدن سلطان گورکانی جلوه‌گر شد. درست است که شاه نتوانست در شیعه‌شدن همایون موفقیت شایانی را بدست آورد اما همکاری‌های فرهنگی و ادبی دو دولت باعث شد تا شاعران شیعه‌مذهب و پارسی-گوی به دربار گورکانیان هند راه یابند. (رویمر، ۱۳۹۷: ۶۱)



نصیر الدین محمد همایون وقتی که در دربار شاه طهماسب حضور داشت از شاه درخواست نمود که، به میرمصور اجازه دهد به هندوستان بیاید و او قول داد که هزار تومان پیشکش از هندوستان برای شاه ارسال خواهد کرد. اجازه شاه برای رفتن میر مصور به هندوستان نشان از ارزش گذاری متفاوت دو پادشاه به هنر داشت و تکلیف بسیاری از هنرمندان را روشن ساخت. میر مصور به هندوستان رفت و پسر هنرمندش زودتر از پدر به هندوستان شتافته بود، و هر دو تا آخر عمر در خدمت همایون در هندوستان باقی ماندند. (روملو، ۱۳۵۷، ۳۰۸)

سال ۹۶۳ ق. سالی بسیار متفاوت در زندگی شاه طهماسب و آغازی برای جریان مهاجرت شاعران پارسی گوی به هندوستان بود. در این سال او به مشهد رفت، دو روز هفته را در مشهد به کسب فضیلت و کمال پرداخت و شعر، خط، نقاشی و دیگر هنرها را تمرین کرد. شاه در این سال برای مرتبه دوم در عمر خود توبه کرد و به نظر می‌رسید که در احوالات شاه، به شکل جدی تضاد درونی بین احساس گناه و شوق رسیدن به کمال، تاثیرات خود را آشکار کرده است. (همان: ۵۰۸) به نظر می‌رسد احساس گناه بعد از توبه و یا تظاهر به این نوع از احساس، مصاحبت فقیهان، اشتیاق برای مال اندوزی و آسایش طلبی، شاه را از آرمان خواهی و هنردوستی دور نمود و مردان توانمند عالم هنر به ترک نگارخانه شاه طهماسب و حتی قلمرو صفوی مجبور شدند. در اواخر عمر شاه طهماسب که بسیاری از استادان دوره او فوت کرده بودند و شاه فرصت کمتری برای پرداختن به مسائل ادبی و فرهنگی داشت، اکثر کارکنان نگارخانه و کتابخانه مرخص شدند و شاه با کمال ناپاوری عذر آنها را خواست تا خلوت اماکن هنری دربار را به نفع دولت‌های همسایه از جمله هندوستان بیش از پیش تکمیل نماید. (منشی ترکمان، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۷۴ تا ۱۷۶) با تغییر روحیه و احوالات شاه طهماسب و عدم حمایت او از هنر، انحطاط در انواع رشته‌ها شروع شد و اکثر شاعران و هنرمندان به دربار دهلی رفتند. کار به جایی رسیده بود که برخی از نویسندگان برای توصیف آن، دوره صفوی را خراب‌آباد فرهنگی نامیدند که طی آن دانش، شعر، عرفان و حتی فلسفه مجال حیات نیافت. هر چند که این



قضاوت برای همه دوران صفوی مصداق ندارد اما نقش شاه طهماسب صفوی در قهقرای هنر و شعر در ایران و رواج ادب پارسی در هندوستان به علت نوسانات روحی او غیرقابل انکار است. (نک: سیوری، ۱۳۶۶: ۱۹۳-۱۸۲)

شاه طهماسب صفوی شخصیتی بود که در اواخر عمر تظاهرات دینی و مذهب‌مداری را بر هندوستی و ادب‌پروری ترجیح داد، بر همین اساس بود که گفتاری از شاه طهماسب اول در جواب مدیحه‌ای که محتشم کاشانی برای او فرستاده بود در محافل تاریخی روایت گردید که، شاه به شاعر پیغام داد که: «من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند، قصاید در شأن شاه ولایت‌پناه و ائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند، صله، اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن، از ما توقع نمایند.» (ترکمان، ۱۳۹۲: ج ۱/ ۱۸۵) این سخن شاه طهماسب که مبتنی بر سیاست تحریک احساسات مذهبی و استفاده از آن، جهت ایجاد وحدت در برابر همسایگان اهل سنت و به مثابه برافراشتن علم تشیع در مقابل دولت اهل سنت عثمانی بود، نتیجه ناخواسته دیگری نیز داشت که همانا گریزانیدن شاعران، ادیبان و دانشمندان ایران به کشورهای همسایه بود؛ پیداست که آن دسته از متفکران که اهل تسنن بودند و نسبت به این مذهب تعصب می‌ورزیدند، به جانب عثمانی بروند و آنان که شیعه بودند یا اهل سنتی که تعصب مذهبی چندانی نداشتند، در چنین شرایطی، هند را برای هنرنمایی خود مناسب‌تر ببابند؛ بنابراین، موج عظیمی از مهاجرت شاعران ایران به هند در این دوره شکل گرفت و یکی از تواناترین شاعران ایران که به این موج پیوست و در هند به مقام ملک‌الشعرایی دست یافت، کلیم کاشانی بود.

### ۳. کلیم کاشانی

در خصوص نام و زادگاه کلیم، اختلاف‌نظرهایی است؛ محمد صالح کنبو، مؤلف شاه‌جهان‌نامه، نام او را ابوطالب، موطنش را کاشان، تولدش را در همدان و نشوونمای او را در هند شمرده است (کنبو، ۱۹۷۲: ۳/ ۳۰۹)، که سخن او در خصوص زادگاه کلیم، مختصر و مبهم است، در مجمع‌التفایس، ابوطالب کلیم خوانده شده است و در خصوص زادگاه او آمده است که «بالجمله از همدان است و مدتی در

کاشان بود. «آرزو، ۱۳۸۵: ۳/ ۱۳۵۲) آذر بیگدلی، او را ابوطالب کلیم خوانده است و به اختلاف تذکره‌نویسان در خصوص زادگاه او اشاره کرده است، سپس این اختلاف- نظر را چنین تحلیل کرده است: «گویا اصلش کاشی و در همدان می‌بوده» (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷: ۲۵۲)، ادوارد براون، در تاریخ ادبیات خود، نام او را ابوطالب کلیم و متولد همدان دانسته است با این توضیح که «وقتی به هندوستان سفر کرد بیشتر در شیراز و کاشان به‌سرمی برد و از این جهت غالباً وی را کاشانی گفته‌اند.» (براون، ۱۳۱۶: ۴ / ۱۹۵)، نصرآبادی نیز نام او را ابوطالب و به استناد مصرع «زنهار مگوید کلیم از همدان نیست»، اصل او را از همدان قلمداد کرده است (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۲۲۰)، حسین پرتو بیضایی، مصحح دیوان کلیم، معتقد است که کلیم، خود، اصرار داشته که ندانند اهل کجاست؛ زیرا در مقطع یکی از غزلیاتش گفته است:

«من ز دیار سخمن چون کلیم نه همدانی و نه کاشانیم»

(کلیم کاشانی، ۱۳۳۶: د)

وی در رد ادعای نصرآبادی در همدانی‌بودن کلیم، کل بیت مذکور را نقل نموده است:

«در دامن الوند دگر غنچه شود گل زنهار مگوید کلیم از همدان نیست»

و آن را دلیل بر همدانی‌نبودن کلیم دانسته است با این شرح مبهم که «تا وقتی که در دامنه الوند، غنچه تبدیل به گل می‌شود، کلیم همدانی است.» (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۲۲۰)

مهدی صدری، مصحح چاپ دیگری از کلیات کلیم، در بحثی مفصل، بیت یادشده و نظر پرتو بیضایی و محمد قهرمان را نقل نموده است و خود چنین نظر داده است که هر مصرع بیت مذکور را می‌توان دوگونه خواند:

در خوانش نخست مصرع اول، دگر را قید گرفته‌اند و از تعبیر «غنچه شود گل» دو معنی استخراج کرده‌اند؛ یکی این که گل دوباره به غنچه تبدیل می‌شود که در این صورت معنی بیت چنین خواهد بود: «اگر بگویند کلیم همدانی نیست، گل در دامن الوند از شدت ناراحتی تبدیل به غنچه می‌شود»، دوم آن که غنچه به گل تبدیل می‌شود (با تعبیر استعاری سیر نقص به کمال)، و بیت را چنین معنی کرده



است: «دیگر وقت آن رسیده است که غنچه وجود یا غنچه هنر من در دامن الوند بشکفتد؛ یعنی به کمال برسد، بنابراین مگویند که من به همدان تعلق ندارم.» (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱ / شش و هفت)

در خوانش دیگری از مصرع نخست، دگر را صفت مبهم و الوند دگر را (در برابر الوند اصلی) در معنی کاشان گرفته است و مصرع را چنین معنی کرده است: «در جایی دیگر غیر از همدان (غیر از دامن الوند)، مثلاً در کاشان، غنچه دانش و هنر من به گل تبدیل شد و به کمال رسید.» اگر این خوانش را مبنای دانش خود درباره محل زندگی، رشدونمو کلیم و هویت وی قرار دهیم متوجه می‌شویم که او به هویت کاشانی خود افتخار می‌کند و تأثیر همدان را در تکامل خود ناچیز می‌داند. (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱ / هفت)

وی همچنین مصرع دوم را با دو خوانش متضاد معنی کرده است؛ نخست آن که «مبادا بگویند کلیم همدانی نیست!» و خوانش دیگر با این نشانه‌گذاری: زنه‌ار، مگویند، کلیم از همدان نیست؛ یعنی «به هوش باشید و مگویند که کلیم همدانی است، که کلیم اهل همدان نیست.» با این خوانش کلیم همدانی بودن خود را انکار می‌کند. (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱ / هفت)

می‌توان بر این موارد، خوانش دیگری را نیز افزود؛ به این شرح که دگر را در مصرع نخست صفت مبهم برای موصوف غنچه بگیریم و این دلالت را از آن دریابیم که حتی غنچه‌ای که از جای دیگر آمده باشد، در دامن الوند، به گل تبدیل می‌شود، پس منی را که از کاشان به همدان آمده‌ام و در آن جا رشد کرده‌ام نیز همدانی بخوانید.

بهتر آن است که با آقای صدری همداستان شویم و بپذیریم که با استناد به شعر کلیم، هم می‌توان کاشانی‌بودنش را اثبات کرد هم همدانی‌بودنش را. (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱ / پنج و هشت)

مهدی صدری در خصوص نام کلیم نیز معتقد است که نام او طالب است نه ابوطالب و برای این ادعا دلایل زیر را ذکر کرده است:

۱. رقم طالب کلیم و طالب بر بالای غزل‌های سروده وی در حاشیه نسخه اساس آن تصحیح دیده می‌شود.

۲. کلیم در قطعه‌ای که تاریخ سفرش از هند به ایران است، به صراحت نام خود را طالب آورده است :

طالب ز هواپرستی هند برگشت و سوی مطالب آمد  
تاریخ توجه عراقش «توفیق رفیق طالب»

(۱۰۲۸) آمد (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: ۱/سه)

او همچنین متذکر شده است که کلیم را در کتب مختلف، طالب خوانده‌اند و استنتاج کرده است که نام اصلی کلیم، طالب بوده است که گاه به جهت احترام، ابوطالب خوانده شده است. (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶: سه و چهار) از طرف دیگر می‌توان مدعی شد که نام اصلی وی ابوطالب بوده است و جهت اختصار یا در تنگنای عروض به طالب و طالب تغییر یافته است، در این مقاله، از میان دو نام و دو وطن کلیم، هیچ یک، قطعی و مسلم، تلقی نشده است، لذا از او تنها با تخلص «کلیم» یاد خواهد شد.

کلیم، ملک‌الشعراى دربار شاه‌جهان بوده است و به مناسبت وقایع تاریخی، بناهای هند، سوگها، جشنها و آیین‌های مختلف به ویژه در جشن نوروز، شعر می‌سروده و از انعام شاه‌جهان بهره‌مند می‌شده است، همچنین در اواخر عمر، به دستور شاه‌جهان، احوال و فتوحات او را در کتابی در قالب مثنوی و با نام پادشاهنامه به نظم درآورده است. (کنبو، ۱۹۷۲م، ۳: ۳۱۰)

در این خصوص که کلیم از چه وقت عنوان ملک‌الشعراى را دریافت داشته، اقوال تذکره‌نویسان متفاوت است؛ در ریاض‌الشعرا، تذکره حسینی، تذکره شعراى متقدمین و نتایج‌الافکار (راشدی، ۱۹۸۳م: ۳/۱۳۷۰ و ۱۳۵۵، ۱۳۵۴، ۱۲۶۸، ۱۳۶۰، ۱۲۶۷، ۱۲۶۶، ۱۲۶۰، ۱۲۵۳) کلیم و قدسی، هر دو، ملک‌الشعراى درگاه شاه‌جهان خوانده شده‌اند، در کلمات‌الشعرا، تنها قدسی، ملک‌الشعراى این دربار خوانده شده است (سرخوش، ۱۳۸۹: ۱۵۳)، در تذکره حسینی، مرأة‌الخیال و مرأة آفتاب‌نما تصریح شده است که پس از مرگ قدسی این عنوان به کلیم تفویض شده است. (راشدی، ۱۹۸۳م: ۳/۱۳۵۴، ۱۳۵۵ و ۱۳۶۶) در شاه‌جهان‌نامه، چنین آمده است که: «اگرچه استحقاق آن منصب جلیل‌القدر، حاجی محمد جان قدسی داشت،



اما از این رو که پیش از رسیدن حاجی، او (کلیم) به این خطاب سرفرازی یافته بود تا دم آخر بر او به حال ماند و تغییری بدان راه نیافت.» (کنبو، ۱۹۷۲ م: ۳۰۹ و ۳۱۰)

فارغ از این که در برتری قدسی بر کلیم، با کنبو موافق باشیم یا نه، واقعیتی را که در سخنان او نهفته است، نمی‌توان انکار کرد؛ این نکته که کلیم و قدسی، با یکدیگر رقابت داشته‌اند و دوست، حریف و هم‌طرح یکدیگر بوده‌اند؛ این رقابت و رفاقت، در تذکرة‌های گوناگون، به اشکال مختلف و گاه متضاد روایت شده است؛ تذکرة‌نویسان، گاه از حسادت و بدخواهی کلیم، نسبت به قدسی سخن رانده‌اند، و گاه از همدلی و رفاقت ایشان و این سخن اخیر متواتر، و با اخلاق دو شاعر منطبق‌تر است.

بیشتر تذکرة‌نویسان، کلیم و قدسی را در قدرت شاعری، همسنگ دانسته‌اند؛ آزاد بلگرامی پس از نقل سه واقعه متفاوت که در هریک کلیم، قدسی و باقیانائینی، به پاداش اشعار خویش، در تهنیت عید، در سه سال متوالی (۱۰۴۴-۱۰۴۶)، هم‌وزن خود انعام دریافت می‌کنند، بیان می‌کند که وزن کلیم و قدسی با مبلغ پنج‌هزار و پانصد روپیه برابر می‌شود و وزن باقیانائینی با پنج‌هزار روپیه. (راشدی، ۱۹۸۳ م: ۳ / ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵).

آزاد چنین تحلیل می‌کند که «به وضوح پیوست که کلیم و قدسی، به پایه سریر شاهی، چنانچه در میزان اکرام همسنگ بودند، در میزان انعام هم، رتبه مساوات داشتند و چنانچه این هر دو از باقیان در موزون معنوی راجح‌اند، در موزون صوری نیز رجحان داشتند.» (همان: ۳ / ۱۳۶۵) از سخن او معلوم می‌شود که کلیم و قدسی را هم در شاعری، بخشندگی و برخورداری از بخشش‌های شاه‌جهان، بالاتر از باقیان می‌داند و هم در اخلاق و معنویات، و به احتمال زیاد، این دو تن، بر تمام شاعران دربار شاه‌جهان در آن سال‌ها، رجحان داشته‌اند.

کلیم در سرودن ماده تاریخ، توصیف ابزار و ادوات شاهانه، قصاید مدحی و به‌ویژه در غزل، تبخّر داشته است؛ با این که در قصیده، هنرنمایی‌ها کرده و قصاید فاخر او، اشعار انوری و کمال‌الدین اسماعیل را فریاد می‌آورد، هنر اصلی او غزل-سرایبی است و به قول شبلی نعمانی در شعرالعجم «شیوه خاص او یا صفت ممتاز-اش در غزل، مضمون‌بندی یا معنی‌آفرینی و خیالبافی است.» (همان: ۳ / ۱۳۷۳) به

خاطر همین معنی آفرینی و خیالبافی است که نصرآبادی، لقب خَلّاق المعانی ثانی را به او داده است. (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۲۲۰)

جهت کسب اطلاعات دقیق‌تر، از وقایع زندگی او، می‌توان به تذکره شعرای کشمیر مراجعه کرد که تقریباً همه اقوال را بدون دخالت دادن نظر شخصی، آورده است (راشدی، ۱۹۸۳ م. : ۳ / ۱۳۴۳ - ۱۴۱۹) سخنان شبلی نعمانی که در شعر-العجم، به تفصیل از شیوه شاعری کلیم سخن رانده است، نیز در تذکره شعرای کشمیر نقل شده است. (همان : ۳ / ۱۳۷۱) همچنین مقاله دکتر شریف‌النسا بیگم انصاری که در سال ۱۹۶۱ در دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن تحت عنوان «حیات و تصنیفات ابوطالب کلیم همدانی» چاپ شده است، نیز در تذکره شعرای کشمیر منقول است. (همان : ۳ / ۱۳۷۵)<sup>۱</sup>

آثار کلیم، تاکنون دست کم شش بار در ایران به چاپ رسیده است که به استناد مقاله «درنگی بر ابیاتی از کلیم» (آقابابایی و رحمانی، بهار ۱۳۹۸)، به شرح زیر است:

۱. مرحوم شهشانی در ۱۳۵۴ هجری در تهران نسخه مختصری از غزلیات و رباعیات او را با چاپ سنگی منتشر کرد.
۲. در ۱۳۳۳ شمسی دوهزار بیت منتخب از اشعار کلیم به اهتمام کشاورز صدر و در بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه چاپ و منتشر شد.
۳. در ۱۳۳۶ شمسی دیوان کلیم به همت کتاب‌فروشی خیام چاپ و منتشر شد. چاپ اخیر را بیژن ترقی از روی سه نسخه قدیمی فراهم آورده و حسین پرتویضایی آن را با چاپ مرحوم شهشانی مقابله و اصلاح کرده است.
۴. در سال ۱۳۶۲ شمسی دیوان کلیم با مقدمه و حواشی و فرهنگ لغات مهدی افشار، در انتشارات زرین تهران به چاپ رسید.
۵. در ۱۳۶۹ شمسی دیوان او به تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان و در مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی منتشر شد.

۱- علاوه بر این، شمس لنگرودی در کتاب گردباد شور جنون، سبک هندی و احوال و اشعار کلیم را مورد بررسی قرار داده است، که جهت مزید اطلاع می‌توان به این کتاب نیز مراجعه کرد



۶. آخرین تصحیح از دیوان کلیم به سال ۱۳۷۶ بازمی‌گردد. این دیوان به تصحیح و مقدمه و تعلیقات مهدی صدری در تهران و در نشر همراه به چاپ رسید. ( ۱۳۹۸ : ۷۵ )

افزون بر نام و وطن، سال ولادت کلیم نیز نامعلوم است و تذکره‌ها اشاره‌ای به آن نکرده‌اند، پرتو بیضایی با استفاده از مادّه تاریخ‌های کلیم، عمر او را هشتادویک سال حدس زده است (کلیم کاشانی، ۱۳۳۶ : یا )، مهدی صدری بدون ذکر حدس پرتو و با پرداختن به جزئیات بیشتری از ابیات کلیم اعداد هشتاد یا هشتادویک را برای سن کلیم در نظر گرفته است - او با کسر آن از ۱۰۶۱ که سال وفات کلیم است، تولّدش را در حدود سال ۹۸۰ هجری قمری دانسته است. (کلیم کاشانی، ۱۳۷۶ : بیست و چهار ) این حدس و گمان چندان دقیق نیست و سال تولّد کلیم همچنان مجهول است، امّا رحلت او چنان که در تذکره سرو آزاد آمده است، در پانزدهم ذی‌الحجّه سنهٔ احدی و ستین و الف (۱۰۶۱) واقع شده است. (گلچین معانی، ۱۳۶۹ : ۲ / ۱۱۷۹) اگرچه در تذکرهٔ شعرای متقدّمین و مرآت‌الخیال سال ۱۰۶۲ برای وفات کلیم ثبت شده است (راشدی، ۱۹۸۳ : ۳ / ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵)، سخن آزاد بلگرامی دقیق‌تر و به جهت تواتر، بیشتر، قابل پذیرش است، این سال، از مادّه تاریخی که غنی کشمیری برای وفات کلیم سروده است، نیز قابل احتساب است :

حیف کز دیوار این گلشن پرید	طالبان آن بلبل باغ نعیم
رفت و آخر خامه را از دست داد	بی‌عصا طی کرد این ره را کلیم
اشک حسرت چون همی ریزد (نمی‌ریزد) قلم	شد سخن از مردن طالب یتیم
هردم از شوقش دل اهل سخن	چون زبان خامه می‌گردد دو نیم
عمرها در یاد او زیر زمین	خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
عاقبت از اشتیاق یکدگر	گشته‌اند این هر سه در یک جا مقیم
گفت تاریخ وفات او غنی	«طور معنی بود روشن از کلیم» (۱۰۶۰)

(نخجوانی، ۱۳۴۱ : ۳۸۱)

چنان که از ابیات پنجم و ششم قطعهٔ فوق نیز دریافت می‌شود، کلیم، با حاجی محمد جان قدسی مشهدی و محمد قلی سلیم طرشتی (درشتی) تهرانی، دوستی و مراوده داشته و این دو، پیش از کلیم رحلت کرده‌اند (قدسی در ۱۰۵۶ و سلیم در



۱۰۵۷) و مزار این سه تن در کنار یکدیگر است، در دوستی ایشان تردیدی نیست، اما دربارهٔ مدفنشان، سخنان متفاوتی گفته شده است. علی اصغر حکمت در کتاب نقش پارسی بر احجار هند، اشاره کرده است که :

« در شهر سرینگر، پایتخت کشمیر، در محلّهٔ موسوم به درگجن، در مشرق دریاچهٔ معروف دال (تال)، بر سر تپه‌ای مرتفع و سرسبز، پنج قبر نمایان است؛ بعضی ساده و بدون خط و کتیبه و یکی اندک نقوشی دارد ولی ناخواناست و این محل به مزارالشعرا معروف است و در سرینگر مشهور است که بعضی شعرای عهد جهانگیری و شاهجهانی این جا مدفون شده‌اند. این پنج قبر ظاهراً متعلق است به:

الف) کلیم همدانی

ب) محمد قلی سلیم

ج) طغرای مشهدی

د) قدسی مشهدی

ه. یک نفر دیگر غیر معلوم که ممکن است فتح الله شیرازی باشد

(حکمت، ۱۳۳۷: ۹۳) <sup>۱</sup>



۴ - علی اصغر حکمت در پایان متذکر شده است که « نویسندهٔ این سطور در تیرماه ۱۳۳۴ شمسی به زیارت آن مقبره نائل گردید و از اولیای دولت کشمیر تقاضا نمود که لوحهای شامل اسامی این بزرگان و سال وفات ایشان در آن جا نصب نمایند.»

## نتیجه‌گیری

ریشه مشترک مردم ایران و شبه‌قاره هند موجب شده که زبان و فرهنگ دو ملت شباهتهای بسیاری داشته باشد. در طول تاریخ ارتباط فرهنگی بین دو ملت ادامه داشته است و عوامل گوناگونی مثل حملات متعدد مسلمانان برای نشر آئین اسلام در هند و مهاجرت شاعران پارسی‌گوی به هندوستان موجب گسترش زبان فارسی در آن سرزمین شده است. در زمان صفویان، جاذبه دربار هند و علاقه شاهان گورکانی به ادب فارسی باعث گردید تا بسیاری از شاعران ایران به سمت هند روانه گردند. کلیم کاشانی از شاعران نامداری است که به کاروان مهاجران پیوست. او از شعرای قرن دهم و یازدهم هجری است و پس از صائب مشهورترین شاعر این دوره به شمار می‌آید. کلیم در دربار شاه‌جهان به مقام والای ملک‌الشعرایی دست یافته بود. او بیشتر ایام زندگانی خود را در هند سپری کرد و در آنجا رحلت نمود. واقع‌شدن مقبره کلیم و چند شاعر دیگر ایران در شهر سرینگر کشمیر، نمونه‌ای از اثر زبان فارسی در هند و وجود روابط دوستانه بین مردم دو سرزمین بوده و نمایانگر تبادلات فرهنگی دو ملت در طول تاریخ است.



- ۱) آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۷). آتشکده آذر، با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر کتاب.
- ۲) آرزو، سراج الدین علیخان (۱۳۸۵). مجمع النفایس (مجلدات ۲ و ۳)، به کوشش مهرنور محمدخان و محمد سرفراز ظفر، با همکاری دکتر زیب‌النساء علی‌خان، اسلام آباد پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۳) براون، ادوارد (۱۳۱۶). تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر (جلد ۴)، ترجمه رشید یاسمی، تهران.
- ۴) ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
- ۵) حکمت، علی اصغر (۱۳۳۷)، نقش پارسی بر احجار هند، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۶) داعی الاسلام، سید محمد علی (۱۳۶۳). فرهنگ نظام، چاپ دوم، تهران، شرکت دانش.
- ۷) دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ دوم از دوره جدید، تهران مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران (مؤسسه لغت‌نامه دهخدا).
- ۸) راشدی، سید حسام الدین (۱۹۸۳ م). تذکره شعرای کشمیر (تکمله تذکره شعرای کشمیر محمد اسلم میرزا) (جلدهای ۵-۲)، چاپ دوم، لاهور، اقبال آکادمی پاکستان.
- ۹) روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات بابک.
- ۱۰) رویمر، ه. ر. و همکاران (۱۳۹۷)، تاریخ ایران (دوره صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ۱۱) زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). از گذشته ادبی ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۲) سبحانی، توفیق ه. (۱۳۷۷) نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، چاپ اول، تهران، انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۳) سرخوش، محمد افضل (۱۳۸۹). کلمات الشعرا، تصحیح علیرضا قزوه، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۴) سلیم تهرانی، محمد قلی (۱۳۴۹). دیوان کامل محمد قلی سلیم تهرانی، به تصحیح و اهتمام رحیم رضا، چاپ اول، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۱۵) سیوری، راجر (۱۳۶۶)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم.



- ۱۶) کنبو، محمد صالح ( ۱۹۷۲). شاهجهان‌نامه (عمل صالح )، ترتیب و تحشیۀ دکتر غلام یزدانی، ترمیم و تصحیح دکتر وحید قریشی، چاپ دوم، لاهور، مجلس ترقی ادب.
- ۱۷) کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۳۶). دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح حسین پرتو بیضایی، کتابفروشی خیام.
- ۱۸) کلیم کاشانی، ابوطالب ( ۱۳۷۶) کلیات طالب کلیم کاشانی، به تصحیح مهدی صدری، چاپ اول، تهران: نشر همراه.
- ۱۹) گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹). کاروان هند، چاپ اول، مشهد، مؤسسۀ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۰) نائل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، نشر نو.
- ۲۱) نخجوانی، حسین ( ۱۳۴۳ ). موادالتواریخ، تهران، کتاب فروشی ادبیه ( تبریز، چاپ خانۀ شفق).
- ۲۲) نصرآبادی، میرزا محمد طاهر ( ۱۳۱۷). تذکرۀ نصرآبادی، با تصحیح وحید دستگردی، چاپ اول، تهران: چاپخانۀ ارمغان.
- ۲۳) نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۱). ترجمۀ کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاپ ۲۱، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۴) نهبانندی، ملّا عبدالباقی ( ۱۹۳۱). مآثر رحیمی، به سعی و اهتمام محمد هدایت، کلکته.

#### مقالات

- ۱) آقابابایی و رحمانی، زهرا و مینا. (بهار ۱۳۹۸). «درنگی بر ابیاتی از کلیم کاشانی(همدانی)»، متن‌شناسی ادب فارسی دانشگاه اصفهان، شماره ۱ (پیاپی ۴۱)
- ۲) شریفی، محمدرضا(تابستان ۱۳۹۴). «بازتاب اندیشه‌های اسلامی - ایرانی - هندی در نسخه‌خطی پادشاه‌نامه ابوطالب کلیم کاشانی»، بهارستان سخن ، شماره ۳۲

# DANESH

Quarterly Research Journal  
ISSN: 1018-1873

***President:***

Ehsan Khazaei

***Editor-in-Chief:***

*Prof. Dr.M.S. Mazhar*

***Editor:***

Dr. Elham Haddadi

***Assistant Editor:***

Dr. Farhad Darodgaryan



**Address:**

*IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES  
46-A, Satellite Town, Iran Road Rawalpindi-PAKISTAN*

*Ph:0092-51-4932248*

*Email: [daneshper1@yahoo.com](mailto:daneshper1@yahoo.com)*

*<http://www.thedanesh.com/>*

# DANESH

QUARTERLY RESEARCH JOURNAL OF THE  
IRAN-PAKISTAN  
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

**SPRING AND SUMMER 2022  
(SERIAL NO. 148-149)**

از هر دو جهان رسته به میخانه نشستند  
هر بند گسستند و ز هر سلسله رستند  
در میکده عشق و وفا سرخوش و مستند  
این سوختگان مشعل خورشید به دستند  
جز حق نشناسند و به جز حق نپرستند  
هم گردن فرعون و هم اهرام شکستند  
دل جز به رضاجویی دلداری نپرستند  
با یار نشستند و ز اغیار گسستند

(دکتر سید محمد اکرم اکرام شاه)

رندان بلانوش که سرمست استند  
مستان قلندرمش حلقه همت  
در معرکه بیم و بلا شیر و دلیرند  
پروانه صفت از شرر شان نترسند  
هرچند که آید به خدایی بت باطل  
فرعون ز اهرام به گردنکشی آمد  
لب جز به ثناگویی دلبر نگشودند  
دلباختگان حرم عاشق اکرام

